

یاقوت
۸۵۴۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۷۸۳۴	



Adiro
1525
فصل في...

پرونده
مافشند
خیول
نقش
بان
دین
مد
مردین
وقف

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

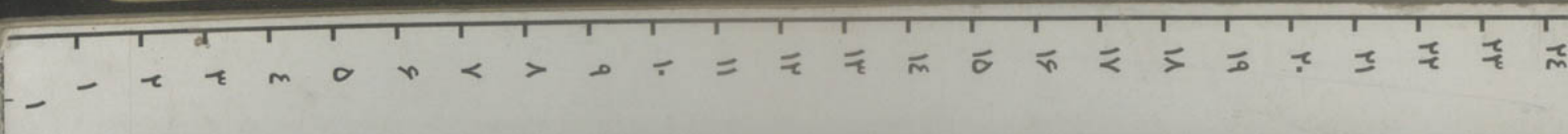
۱۷۸۳۴
۲۰۸۹۹۹



Handwritten signature or initials.

عمادالشریحہ محمد بن ادراک و فرزا
لقب از فضل از پیرانند بینهادرا

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۸۳۴



بسم الله الرحمن الرحيم

سیاهی که برود کاغذ زخم زینا و حکمت برانم قسم
 بقدر حکیمان زخم شدند بگویم من و طب که گویا است
 چه ادم پیدا اندر جهان نصیب شد رنجهای کران
 بنای پیش خداوندگار که رنج از بدن نای این بران
 ز درگاه او جان دهر چنین رسید بر جیل فرمان چنین
 ز جوی شیشه نرفی رنج میر بر ادم ازین تحفه کج
 دیگر تو شو ازین این نکته که ان باشدش ز دولت کج
 بقوی چنین کرد راوی خبر که پروردگار کی هوشمیر
 بود و نجاب با نام بود بر غیران علم حکمت نمود
 پس ان بری است نیشرا بگردن این علم با رعیت
 از ان زور زور نشد بر سرید تجارب بیکدیگر اند پدید

خطی

۳۴

پس از تجربه با قان خواستند کتبهای این علم پرده شد
 بش کردی و اوستادی شدند برسم جهان حال دماضی شدند
 حکمی که اول خدایت نمود یقین است که او ضعیف بود
 پس از روی تقراط بر آورد سر حکیم نکتهد در این مختصر
 ز درگاه ان سید مصلحتن چنین کرد را در حدیثی میان
 دو علم از علمهای یقین بی یکی علم ابدان هم علم دین
 فصیح عرب طب الفخر داد مقدم بعلم شریعت نخواست
 ندانی که فخر ز قران است بگویم که تقدیم او از کجاست
 از ان علم ابدان در علم خدا شنود کوشش کرد
 ز صفت نباشد ترا در بدن بعلم خدا چون کشتن دهن
 بدیوانه و در بک کنگ پس که محروم مانند از علم دین
 نه از ابدیانی دولت حروف نه مخرج یا بد قران و قوف

و جوت چنانچه بود گوی
 ترا باز دارد رطاب او
 پالمون و حرکتی علم دین
 که آن خاتم است شریعت کین
 یقین است پیش از علوم له
 همه عموما در طب است پناه
 بقل حکیمان است و ستان
 که خون در دل تجمه گویند شان

باب اول در اغار کتاب فیاض

بهر چیز است آلات رنج بدن
 شنو تا بگویم به پیش تو من
 ز باد رتبه ز خلاط آن
 حدوث نکه علت مردمان
 یا که از این هر سه گردد نرید
 شود علت آنزان تن پدید
 کثرت یکس است بعضی
 ریاضت شود در بدن هر چه
 بزده حکیمان فاسد سکر
 چهار است علت رنج بشر
 مکرر گفتن خون چهارین
 چنان است آن هر چه سار
 بگویم به پیشت زین یاد دار

یقین نغمه کرم است بر دست سرد
 ز غنچه پر پرسی هم مانند سرد
 اگر دردی باد باشد مزید
 عداوة انهم باید شنود
 بفرورد از صفت شناس
 در بنگر تجمه گیری قیاس
 زیادت در شستی و شستی بدن
 زانی رنگفتن مانند دهن
 ز نو اسر سهوده کاه ملام
 شب روز نالد زور و غطام
 پس از تر بود سر طاهر شود
 دلش بر مانند روغنج بود
 عودات بلغم پرسی اگر
 چنین کرد دانی چنین خبر
 سپید نند رنگ سردی ملام
 بود علت جوع انضم طام
 در کثرت خواب نم شکم
 تنس کرم است چون بدن باورم
 بلغمی بود از زور مر یض
 ترا غصیبه در براب نیز
 زیادت شود خون چهره ز بدن
 بود غمی غیش شیرین دهن
 کراهت کرد پای ام استخوان
 نژد مانند کی بی سبب هر زمان

the answer is...

دماغش بود شکم کام او بخارد همه صرم اندام او
بسخی زند بول قد عیون بهد نبض از جگر که با قرون

باب دوم در مژه طعام

طبیان نهند و حکیمان روم بنه نزع لفته در طعام
ز صدم طبع مالح حریق بود طبع ایشان بگری رفتی
بود قاضی و هم تفته رسدی عقیص حاضر اند فوه
به چیزت را یک یک طعم کرد بقای بود حکم او همیشه
نهادند اصل بی بدین نه اس چنین کرد از خیمه ای تیس

باب سیم در دروغ شقیقه و سر

بمحل حکیمان دین معتبر برانم قلم را با امر سر
عصبات دروغ شقیقه رسد ترا تا بپایان رسنم خبر
حد و دیش ز یاد و در غلط دان و بی بغیر این تیش

چه از شوق طمع شود قتاب تو که شقیقه بخیزد ز خواب
یکرود عروق همه نیم سمد شود عاجز از درد او شیر نر

چو خورشید روشن بمغرب رود سفید بدن برسیا هر شود

با صاحبان رنج باشد قرار بوقت خود شتر با براید بکار

بجو فلفلیس آنکه اشکونه نینز بکنم هر در آب آنکه بریزد

فزون بسوایع منی چکان برودن لرزد از درد در حقیقت سن

همین نفع با برکتی دهد لزان در دیشک را می دهد

همین فایده یار با شتر دهد چنین تر چه وقت که بچیزد

دل را که از باد دارد نصیب قرارشند در زور باشد نه شب

عده شتر یکم مجرب ترا زده است بر تخم ز در جا

همه را که در این است در کشته ستان بیخ او بیغی از زمین

بیفت و کله جوارش چنان که پهلون شود از جمل لزان

اینها را با صاحبان رنج باشد قرار
بجو فلفلیس آنکه اشکونه نینز
فزون بسوایع منی چکان
همین نفع با برکتی دهد
همین فایده یار با شتر دهد
دل را که از باد دارد نصیب
عده شتر یکم مجرب ترا
همه را که در این است در کشته
بیفت و کله جوارش چنان

Chas. J. ...

چه نیم سن در آن آب پدید آوردن
 کفن نیم من در آن تخم در آن
 بچشان تو این همه را چند پیکر
 بدی که کین باید یک نخاس
 درد در جز جمله جواب شیر
 هان روغن صاف کفگیر
 عده جی محراب کرم ترا ^{عصع کرده}
 با زواع درد سرد شفا
 هم ماشه رسند از زعمون
 ماشه زنیات مهر استکان
 بن اسپانیزه آنکه بر پهن
 در دوش درم روغن کاوریزه
 همه خط کرده به بینی چکان
 بدون ارد از درد درم استکان
 کسی که ز درد در است بیقرار
 عده جی محراب بن کوش دار
 تازید اینجور غش بر آرد
 که در هند خوانند از آتبار
 بایه کن خند آنکه بای
 طلع کن به پیشانی کفپای
 الم کرید اس یقین به شود
 و راز تخم باشد ز خندل رود
 سم گاو کوده بمالد اگر
 تراجم درد نماند بسیر

همین قلع در فلفل کردان
 بود شیخ نیز بهتر از آن
 باب چهارم در سرسام و باهرت م
 یقین در سر شود
 ز سر م بر صم گویم ث ن
 بکفته کلیمان همه کیزمان
 که سر م که است صم سرد
 بجز آورد ادمی را ز درد و
 نش نیست سر م را لکه م
 زدود بنا کثر نالد ملام
 خطرناک باشد ازین بر اینج
 اگر است گویم تو از من مرغ
 پیستار کین در و باشد کلو
 هر آنکه بیرون رود او برو
 دل که باغ زنج و طیب
 رتبه و اولد شش طیب
 موافق بود دافع بر صم را
 حجات لبر صم ارد شفا
 شود دغ از فصل پرورد کار
 زنده شهاب است این کار
 چنین کرده در شش خیم
 در مسکن بود صم را نرسد
 از آنجا خواهد بود عظام
 به برد همه عقل بهر تمام

۲۸۵

او چند ساعت استیج بدن قرارش بود جزا اید وطن
 هر نوع است این پنج از خون یا است از باد دیگر خون
 باغز این پنج درد دوست چه درینه کردد یقین دوست
 دو تا مادی کنم من بین بخون دو ان فصد قیصال دان
 چه با برسد کن کرک سخن اگر بر مندی شتر دستان
 بود از تیر اید قسم یا روز مصر و مندی کر
 مجرب دو ایت از به صرع هر چه یز باشد تا اول شرع
 کن از استخوان بشد هر که یک شمشیر بشد
 یا میز مصر و راده نهار شفا یا بد از فضل پروردگار
 دو ایت مصر و با صواب اگر عاقی یا دیگر از شهاب
 دو دان ای بارکی استن بقطان خداوند علی استن
 نقطه لبراف مینی چکان نه نیسی تو از صرع نام نشان

هر از این چهار بریت گیر یعنی در کتب و کتاب و هیچ کبیر
 هر کان گیر از هر سه سندی هر از فلفلین و شکر اندک
 کبابی در صرع فرقه بکن از در شیر به بکره
 همه وزن چه غلظه کند بمصر و حشام سحر که در
 بد است کند تا یک سال اگر قرار آورده صرع دوران سر
 به پریند از دهن ستمم اگر ز آنچه ترشی و لحم بقدر
 یقین در هر ستمم ملک آورد باشن این ادویه که خورد
 بگویم عله تا سنج دوار باب دوار صمیکه بخوانند از هر بار
 چنان دور کردد اثر بشد که عالم بگیرد پیشش سر
 شش خواج داردی دوران کر همه زورش بنداید نظر
 ز خفا شرا کینه شتر سر ار در و چارمن اب چه انداز
 پس از اینجوشن بدیکه کلین نخندان که اثر بر سر در زمین

چشمی که شمی با نذران
 در و خط ده سیر ز نانه کن
 بچوشن بدیک کلین هم بار
 بلغم سرد در خمره چرب بند
 بفرمان خنجر حبل عدل
 از خون کجند که اثرش دار
 که از تخم باشد در این دوا
 چه دوران سردی براد گل
 دیگر آنچه نفیم شروع را
 به پیر این ز جبهه ترشی مدام
 باب هشتم در فالج و لقوه که نیم اندام است شود
 که از فالج و لقوه پریشانی
 بیالده با جامه اش بستن
 در و اب نابه مکه است کعب
 چه شیره قوام ایدر اثر برار
 با صاحبان ریج هر زرده
 شود دفع هر آن ماغولیا
 میندار در سر مجوز زینهار
 سردی ضرر او در بی خط
 کبابه عاقر قره دهی عسل
 بدوران سردی نماید شفا
 درین ریج مملکت بر دلگدلم
 بهشت کیم هر یکی را بیان

حدوث عدهات زمین بگردید
 عدهات فالج بگویم درست
 رکفتن بماند زبان زیر کام
 اگر است پسی بگویم ترا
 ولیکن حکیمان دوا کرده اند
 طبع میکند روغن بمان
 نشانه زده دوا اثر از آن
 دواهای دیگر بگردم بسی
 خورد هر که ترشی ز بعد وصال
 اخی که بر اثر خرد بشرتی
 چه لقوه که برود کند ترک باز
 نه نفسان تواند خوردن بر او
 که فالج ز خلط است لقوه ز باد
 شود نیم از جبهه اندام است
 نیم وجودش نه جنبه شط نام
 که فالج ز دارونه خیزد ز جها
 یا هفته ماء غسل داده اند
 تقاید مدتی به بعضی کن
 که در هند نیافت بود بمان
 موافق نیاید و با برکت
 خطر باشد از فالج بد بکال
 ز تقریف لقوه کیم آگهی
 دهن کج شود چشم کرد فرار
 بیفرا نیت خزان اندر نهاد

Neurobion

که لقوه بوقت ببرد بجان
 در این پنج دارو موافق بود
 برسد این پنج تا چار یوم
 چه این چهار در سردت بود
 رفضل الهی به ختم دوا
 نه از فلفیل نه از زنجبیل
 شش از پنج مارده میوه کیه
 کب به تیره کیه شش عاقره
 زرباز شش کیه تخم سنی
 غول بوزن پاری کسند
 یا وقت خفتن یا صبحگاه
 بدارد و هس را از ترشی نگاه
 در مکی بچو آنند هندوستان
 دهد که طبیب ص حاذق بود
 که ماکه مفاجات اید ز نوم
 عذرات بجزیت او بود
 ز شش را ز لغوی کت م را
 سه از قطه کرده از پنج شش
 ده از شیطیح و ده از مهر پسر
 شش از در لفضل نه از پیکره
 بوزن همه کوه کل خورده نی
 پس از با صجیب لقوه دوا
 خورد صاحب لقوه در چهارده
 شد دفع لغوه بفضل له

موجب بکرم دوا ای پس
 کنی چوب گردن تا تور را
 مواق بود جز بویه مدام
 سفید شش بود روغن جوز نیره
 باب ششم در کالوس که مردم خفته می گویند می بندند
 شش و نارنگی بر کوشن
 بداند در خواب بعضی کن
 نفس بسته گردد نه جنبه زبان
 زنگ مفاجات ترسد از آن
 و حله امده کیند و پرت آن
 عله شش بکرم ترا ای رفیق
 شان رک با سیت این
 ۸ دفع لغوه عله جی دیگر
 رنردی کسند لغوه اهرج یا
 نند صاحب لغوه در زیر کام
 موافق تر از روغن شراب بیز
 در او ناده خوانند هندوستان
 م بار بار فاده است بود در آن
 در چند دوا کرده بر آن
 نفس زبر کیه در بر ایدرون
 ضعیف است این قمار حقین
 کشند او را رک با سیت
 مقابله خنصر بود یا یاقین

به یکدم آهسته جود قی که بدون کند خلط از حد رود
 چه بیرون نود خلطهای شکم هر روزه ده مسخ یکدم
 هر هفته اگر او بد است کند ازین رنج از فضل ما برود
 کسی را که کابریه مدام به برهیزد از کفد اش خام
 زیر دپیاز دیگر کند نان که از باقده همص و الو بیان
 باب نهم در ماخلولیا و دیوانی خنده که می گریه و ^{نفسان}
 بگویم عذابت خویش هر وقت از رنج گویم ترا
 غم زگر فکرت زیادت شود بسی پهرده بوز باشر رود
 زان زکلفن ناند زبان بجهت رود هم چو دیوانگان
 در کونج بر عکس نیست نشان که خا در شمانند بعضی کن
 بمردم چه پید اشد این علیل یقین دان که باشد درد ^{چنان}
 دوائی که دوران سر را کند یا خولیا هم باشد دهند

مغذات نوز که سفید چنانا ناربان سیده خورند
 زخمتی شش حیره کنند بود نافع از وقت خفن دهند
 بر دیش اگر سخی دید پدید بود فصد قیض او را مفید
 ترا جابر قیض کریم نشان برابر زانکشت دست استان
 باب دهم در بیان سهولت که سخن ترا فراتر کنند
 کسی را که نسیان مسوط شود بمغز شش باد عمت کند
 فراشی غصفت ارد چنان که اقوال دیر از کید نشان
 بفرمود دارو نسیان حکیم ز سعد زیند ز نسیان نیم
 درم ده ز هر ده در ده نسیان در امیز با نسیان پنج چیز
 یک خمره چرب اندر کتد چهل روز در کند در جو نهند
 نباشد چو در خانه مرود چو فرو برسد کین اسبان کتو
 چه یک چو کاه بر بر بگذرد از آن جوی خمره بیرون آورد

خزانة قدرت نهار مدامت ناید با هر چه
 ناند ز نیان عفت نشان بود وقت حافظش بگردان
 باب یازدهم در تشنج اندوی و تکباد کویسند
 تشنج دروغ است ای نامور بود هر چه را جاید در مغز سر
 یا است ماده دیگر است ز یقین ماده خشک است ز تر
 بر پیدتن ادوی چون کمان دهنک باد خوانند هندوستان
 تر و خشک نیز دیک من است که کسرا ندیم ازین رنج خواست
 ولیکن نه تری چنان گفته اند دوای فالح بود نمودند
 در آنکه خشکست ماده بد است که روزش بود همتی در حیت
 زنج کس همت از کج رود روان را از دشمن سکت برد
 ترا که ترتیب او در خطاب چون فالح کند چند که در غده آ
 با صبح از دهم در بیان شهید که ز کام و تر که که نمی شود

بگویم عدالت تره ز کام و در حفظ تره بر رافع کام
 ز کام است کان بلا پستی چکد عده شری گفت صحت خوب بود
 چه تره زان متن حفظ پرون شود بداند که آن محض گرمی بود
 ز کبر که او صبح کشکابا بیا بد فضل الهی شفا
 مسکب و شوز اید پرون یقین رسردی است ای درون
 در از پوت خشی ترسند یک کا باغ یا رکن اند که
 بچوشن لبش سیرا بران به پستی ص یک سیر ماند از ان
 پا لدر باج و اشترستان بجز وقت خفتن ز روز زان
 به برد همه حفظ ز کام ناند ز سر فوشن ز نام
 یا قاقده در دم یکد رم قرنقل بیند از در دینز کم
 عمل کرده سر در شود لکلام رود نیز از دهن تر تق کام
 به بوی سپند دانه که چند بار ز کام تر بود پاره پاره دیار

در جویز بویید نماید شفا
 سه روز نرسد خوردن کربوس
 بقول حکیمان و اشق کردن
 ده شرح در زنج نایع عیون
 باب سیزدهم در رید که سفیدی چشم شرح باشد
 نشان رید بر تو کریم تام
 سفید دیده شود شرح فام
 بیامد و آب گردد روان
 گند چشم بجال در در کران
 ز خط است این نوع در پذیر
 عده شش مجرب بن یاد گیر
 بر چیز کوی به بر کین خمر
 برون کنیم پرت در آب بر
 کین امر پاکیزه او را به سیر
 بگردان پلک در خوش بریز
 بنیغنه بر پشت چشم بند
 نه شب این دو را تا تواتر کنند
 بر آنده آسمان بیستون
 شفا بخشد او را ز درد عیون
 عده ت خون چه اید پدید
 بود فصد قبض او را مفید
باب ۱۴ در طفره یعنی ناخونه که در چشم شود

ز طفره جبرویم او را بسی
 که ناخونه خوانند در هندوی
 بگریند از جنس اندوتان
 بگویم که چون است او را نشان
 بود پرده ارگشته میرون شود
 بتدریج در صحن دیده رود
 حکیمان بقتد دارو بسی
 ولیکن زفته چشم کسی
 و نه که باغاز دارو کتد
 بفضل الهی ز طفره رهند
 نماید چه جراح دانا یقین
 بر ارد چه برالت امین
 چکانند اب کفر اندران
 دیگر اب سماق دینار کون
 ز طفره رسل زندق خوب
 رود چهار و نماند ما خوب
 عده بی با طفره کریم در
 نوع دیگر سفید زار زرقال زر
 ازین هر یک پنج کرد در
 زوز چوب یک کریم از خلک
 مذق بال مس و در اب دار
 دم سی و شان ز هر یک چدر
 بسد لب چهار کرد کار زعفران
 زافیون کن پنج اندر میان

ali daf mande

نورخ نریخ و در قاقیا
 یکان نیم کز این از کلا
 که کز نریخت ته ای پیر
 بکیم خلط آنکه همه یکدیگر
 کنن ابریک آنکه به پیر
 درو آب کز قوت آن پیر
 دو ارباب ایند باب او
 بچشم اندازد بشم و صبا
 کند دفع این چشمه قوت خدا
 چکانه کراب کز فر اندران
 رود سبل و ناخته از عین
 ز طهره سبل ز نیر جرب
 رود هر چه در ناند خوب
باب ۱۱ در سبل یعنی آب چشم روان باشد
 عویا سبل بکیم بنظم
 رطوبت بود بر فید چشم
 شود سرخ رکهار استبراد
 مزید است هر چه زینهای او
 سیه دیده را او کتم نریخ فام
 نمود از زمان لده ولد کلام
 دانی تا پوشد از آن مردک
 کند هر چه ز نریخ جاب چک

دوای که کفتم ترا در رمد
 با نثر در این ریخ نافع بود
 هر چه بقیصال شتر نند
 از و اندکی خون پیرون آوردند
 بر پیرین از شیر لیم و قدید
 که از فضل بار کنزد در نریخ
باب ۱۰ در جرب یعنی گوشت که در چشم زیاد میشود
 جرب را بگویم عدل کت کنن
 بگرداند ز شکر گلکهار عیون
 درشتی و آمار و ارد تام
 بن بکله را کند سرخ فام چشمها
 دوائی که بهر مکفته اند
 بر جرب هم با نثر کنه
 خوب جرب را بگویم دوا
 که زود از جرب پیش از رشتا
 ز نون در کف دریا یکی
 بگیرند ز نریخ لعل اندکی
 ز قبال مسوق قطرشش
 سه کز نریخ رطوبت و شروش
 ب بند جمله باب سداب
 چشم اندازند بقبول شهاب
 ب بند جله باب سداب
 چشمت کند دفع نریخ جرب
 ز شده مصطفی بر جرب

باب ۱۷ در دسه یعنی فرود آمدن از چشم
 نشانی رزومه بگویم تو را چکد اب پیوسته از چشمها
 هر گونه ز بصیر پاکیزه در بکن اسر بار یک کلمه بداد
 چه در حد نزل شود قباب بیند از بصیر با دذاب
 بنه اب مذکور بالذات نام چینی که جده بر آمد تمام
 از ان اب شبکینه بر نوزار یک بیضه مایه ان اندازد
 بمیده فرو کیر بیضه تمام به پر آنکه او را میان طعام
 بیرون کن ز بیضه چه چو تود بر این نوع در خفته بیضه رود
 در روز بیضه نارد بیرون بوقی که بصیر کند اندرون
 بسایه بکشد بار یک سی که دلو از او پاکیزه جای
 چشم اندازد چه سر مدام رود دسه از چشم اوله کلام
 باب ۱۸ در غریب یعنی ناسور که در چشم میشود

یقین است اندر زبان عرب بنا سو دیده بخواهند غیب
 چنین در ادای خواجه این پنج کلمه چکد رنگ ز داب که چشم
 دم سیوشن تو صبر کن در او رشب یانی و از چاکس و
 در اندر وقت آرم در اسکند زهر یک در کربن در زور کند
 ز رنگار بر کیر ام نیم درم کن آن یکی نیش و نیکم
 وزو اندکی در پیته کند پس آنکه سو راخ عقلت نهد
 تو از ترس یاد اگر چه نگاه شود دفع از فضل دارا خدا
 باب ۱۹ در اب در یعنی موی که در چشم ظاهر شود
 چه چشم اب ارد فرورد دماغ نیاید در هیچ دار و مساخ
 بخواهد اب دوش فارس بسد مریضه هندوستان
 بود نقطه ار که در نفع نوز چشمی رود
 شود مایع از زردین ان نایب کند روز بر آدمی لیل تار

پنداران دیده روش شود
 کوه کار اوست دودر کند
 چه یک سال کام بر او بگذرد
 طیبی که عاذق بود بگذرد
 که نقطه سفید است یا بنز فام
 اگر بنز باشد نگیرد نام
 سفید است اگر نقطه ای نامر
 شود روش از دستکار بصیر
 بنز که در او طیبی چه سیل
 حار سیاه است تا قایل
باب در درونش یعنی چشم تنگ میشود
 عدت گویم مکن زشت
 کند مردم چشم راست تار
 سپید دیدن پس تر شود
 در این رنج دارد مراضی بود
 زلفت در وضع گیرند نیم
 در اندر زهره بر بگیرای حکیم
 بیک نیمه از تخم خنظلستان
 در او طویلی سبز کن درین
 بر چشم اندر او چه سر به ملازم
 کند رفع روز زده در چشم
باب در غشا یعنی شب کوری

عقار عدت برین ره بود
 که در هر شبی چشم آنکه بود
 بر آید چه ازین مشرق چراغ
 شود دید روش چه چشم کلغ
 مجرب گویم اگر بشتری
 ز من یادگیری تو این شتری
 ستند آب جگر سفند
 در و خلط قبیله فضل کند
 بگوشه می چشم از زمان
 شفا یابد از فضل حق در زمان
 ولیکن باغزار او کنند
 بر میرینه نبود بدو شود مند
 عدت خرقی چه آمد پدید
 بود فصد قیصال او را مفید
 گریزند از دهن چشم چنان
 که آه گریزد ز شیر زبان
باب ۲۲ دوم در بیاض یعنی کل چشم
 چه چشم مردم شود کل فرار
 حکیمان بخوانند او را بیاض
 چه بینی که در چشم کل اوقاد
 که از تخم یا ابله یا زبانه
 کر از آنکه است در محراب سیاه
 پذیرا در او مدان با چکانه

ولیکن هر سه هفته اغاز کار
 ز رنگ چاقی چشم انداز
 ز آسبب چیز بدیده رسد
 از آن نیز در چشم کل افتد
 اگر بسبب چشم است نفخ
 نماند یقین روشنی چشم
 ولیکن چه از باد آمد پدید
 به بنیم ص درین است یا جدید
 اگر بر سفیدی بود باک نیست
 دوائی دیگر بهتر از آنک نیست
 چکانند اگر آب زیره مدام
 شود دفع کرم باشد چه خفم
 موافق باغزا باشد دوا
 چه دیرینه کرد و تخیر در جا
 دوائی کل چشم ارم بیان
 که خوانند پهلو رهندستان
 یا کف دریا دیگر ترمه
 سفید زار زیر پاچاک تره
 دیگر وقتیا نیز حبه سفید
 بوزن ق و یک جاکند
 باین با اب لیمو پاکس
 چشم انداز اور بمیل نجاس
 باب بتسیم در قرص یعنی خرم چشم باشد

ببند اگر سستی سفید
 به شرف در چشمش کند ۱۵
 مدامت کند که هفته خفت
 کل از باغ چشمش رود یقین
 بزخم برکنه کنی چشم کر
 به بود بر دینج کل از بصر
 حکیمان نادر بر شتر عین
 همه قرص خوانند ای خرم خون
 بکفته در در قرصا بسی
 کسی گفت چیز چیزی کسی
 بگفت بقراط کنم اختیار
 میان یکم شمشیر تو یا د کار
 چهار روز آن چشم را بسته دار
 بگاه اندران اب لیمو درار
 که تا پنجه گرد در زورم خون
 ترشح کند از درون تا برون
 به بینی که شد دانه قرص پست
 بید ب کند او را بسته
 به روز بر شتر عین آن کنند
 پسران چشم را بعد از آن دهند
 نظارنده صورت آدمی
 به بنجش ز فضل کرم مرغی
 باب بت چهارم در ضعف بصر (۷ سوال)

بزرگتر از سوی من ای سپهر
 کجایم در دانه‌های ضعف صبر
 هر شغال صبر پراکنده در
 هر چه در و کن در و اب بار
 زریق درم کیر از رب منیر
 همین پان کن اگر هر چه چیز
 چه کرده بکش دایم اندر خون
 شود روشنی دید تا بس فرزند
 باب بت پنجم در شعر زاید که پروال گویند
 بجز آنند پروال در هندوی
 به رخ نزه در پلک اندون
 در و چند موی کند سر بر
 چشم او ندش خراشی چون
 که می‌کنند اب دایم روان دیده
 پنج قطره زاید دوا
 بسی است سطور در طب
 یکران ندیدم در نافع بود
 علاج اندرین باب ضاع بود
 مگر آنکه جراح یار کند
 بفضل هنر تکیاری کند
 لیکن سوی زنج او بر کند
 بدان جای دماغ ز نورک نهد

ص ۳۱
 باب بت ششم در سلاق یعنی پلک فرود شود ۱۶
 سدق از پرسی چه در درشتن
 بطبر بنزیر د پلک کمان
 بخارش بر زنده مرغان او
 مجرب بگویم دوازده او
 بمن پسته‌های غنبا بنا
 ز خواگوش کیر درمی چهار
 در زرد جو روزه سین دانه
 در و بار کن کند او را چهار
 بمن بگریجا و از ابدار
 چه سرده مد اشتر پنجم اندر ار
 بفضلهای زنج سدق
 بیایش سبک زنج سدق
 باب بت هفتم در طرفه یعنی نقطه که در چشم میشود
 بولیم ز تعریف طرفه کدم
 علاج عده مات در د تمام
 ز خون نقطه لعل پیدا شود
 بصحی نقیدی دیده رود
 باندستان ابن خواتمه دوا
 بگویم که ان از همه خیزد رجا
 ستان نامن سل را یکدرم
 نه از سنگ صبر ننه زیاد نه کم

هم از نوب کبر زین یکی کن یار با وی لب اندکی
 کن این بجا که بدینیز در آن جبر بروی علت بریز
 بنامه زان تو بر لب چشم بر دیند پنی بمنوال رسم
 شبی چند در مداومت اگر کند رخ پر در کار شتر
باب بیست و ششم در بیماری گوش حلق و دهن و علاج آن
 دهن شرح اکنون بشیر تو من ز بیماری گوش و حلق دهن
 زیاد و زخم زبعم ز خون شود در و حادث بگوش اندک
 هر نوع دیگر زین چهار استون که یا آب یا گرم فت در آن
 اگر در گوش است کسی از زیاد دوائی مجرب زین کیر یاد
 بی نیز باستانی بسته بچا کن از قط سپند
 باتش کن دهن سم من بسوز از سنگی نان دارو در آن
 زان چند قطره بگوش چکان برون از آن در در حلق

اگر نم باشد بگوش الم بیند از شیرف ده درم ۱۷
 همین غلیظه اب لیمو درم کرد ز خون بود فصداد داد
 در کجا برکت گرم اندک که در هیچ وجهی نیاید بدون
 ز شق لوز پودنه کیر اب روان کن بگوش اندازان غلاب
 ز روی تجارب برانم قسم بمیرد از زکرم و خیزد الم
 کوفتاده ابی بگوش کسی که ان در غیبه زکوشش بس
 در کجوب قهوه در کجوب سید سر شرا بگوشش درون او دید
 سردم در ناز تابان نهند بر این نوع از زرد در حلق
 صبر و سخن کو میکجا بکن بمن گرم انداز اندازان
 ز سر که همین نفع اید کار دهن نفع از فضل پر در کار
 اگر بیم از گوش داریم رود بگویم که دارد چه نافع بود
 بن اسفند کار از ابر پیتر در آن یک درم سنگ در گوش کن

در آن اب لیمو بریزند از آن شفا یابد از فضل رب جهان
 بابست خصم در طنین اواز گوش
 حکیمان بگفته جمله چنین که اواز گوش است نشانی طنین
 چه خوشی کند در دماغ تو جا از گوش تو بر خیزد اواز ما
 بجای معده شود پیش از آن بسیری ز بجای نشانی
 درم چند روغن زبادام کش فرو کن تو او را گوش ترا اندر کش
 ز تخم کدو نیز روغن کش پیر اینم بر آن گوش اندر ده
 بزوی خورد چهار بار او طعام شود روغن ز فضل حق که کلام
 چه از تو بگفت او اگر بر بسیری بود با یک پشته
 در این روغن اسک نافع بود طعمش بیک وقت خوردن ده
 بابسیم در نا تور منی
 کسی را که ناسور پستی بود پسندار که هیچ دارد بود

که اگر جراح و اثنق بود سرش را بالات این درد
 و یا آنکه انگشت ارد درون زینج او را سوی علقش برود
 و لکه که برید او را سرش بند چوب یا کلبین در برش
 خورد تا همه لحم اندام او ز پستی نه بینی پس ز نام او
 بابست میم در عاف و علاج ان
 سر صدق گویم نزد وی کوف عداوت رنج عاف
 زیننی دمش بجهایت بود سبب است از تیزی خون بود
 چه تیز تر شود بیکون بریزد ره انف چون آودان
 و یا آنکه نقش شکاف درون زند خون از راه پستی پردن
 در خصیه بازو در نشاند پس از شهید باب فر دهند
 درم کند را که فیون درم درم سیوش ل کینه پشته کم
 درم خانه عنکبوت اندر ار بکن استر یکجا تو این هر چهار

لذت اسکر کرده فیتیه کند پس نگاه او را به بینی نهند
 شود دفع از فضل باری خدا نه بینی تو بینی که دم کشتی
باب سسی دویم در طردش یعنی گری گوش
 چنین است آنچه با طردش گرانیش در بگوش اندرش
 رطوبت برود باغش بود گزبان منفذ گوش بسته شود
 عدهش بگویم ترا به بسا که به دفر کرد در طرش زین دو
 درق چند از بک بر ناردار بالاب او را بگوش درار
 مد است نماید هم هفته اگر سخن راهم بشنود گوش کر
 مفید است او را کینه شتر مدام در کتی بر شیبی گوش پر
 در این ریخ انما در او دهند چه دیرینه شد که ترک و بند
باب سسی سیم در قسح یعنی زخم بینی
 نشانت مرقه الف را به بینی فتنه اندران پشها

چه بینی که خستیش اگر طه کن بر او موم و متعبر بقبر
 اگر بودیش بینی بدان بگویم به پیش تو داری آن
 مفید است تخم تن مایک حلیله در و خط باز عفران
باب سسی چهارم در زخم که دو انداشت
 کتم ای برادر به پیت عیان که زخم چه ریخ است چه دارش
 چنان نف از حفظ بسته شود که در صحبت اش شکیان شود
 همه حفظ کننده عظیمه تضام بگیرد ز غطوم راه شام
 مفید است شونیز با بول ضر مداش به بینی در آری کر
 در آب بندال نافع بود در او بول لبانی دفع بوجو
 در عکس است که کردم بران بود حفظ کننده ز بینی روان
 رود ز در شب خط چون ناودان بچو اند پستین باندستان
 به نوع نخستن که کفقم دوو هاش در این علت ارد شفا

کین هر دو نوع اند درینه تر بدارد دندان خفصی بیشتر
 باب سی پنجم در طریقین لبها و علاج ان
 برتقد چه بهای مردم اگر به بیند خفتت ناست تر
 اگر خشک باشد ز باد است آن و اگر تر است آن ز غلش رون
 دو نوع بریش بینی نهند به تر قیدن لب با نشسته
 سفید است در این رقم تم جمال در مغز تخم تیره بال
 کنگه دارد از خاک سر و باد که این هر چه چیز است دمای
 حذر کن ز تری ترسی مدام از ترسته بدتر شود لکلام
 اگر تر شجاع تر قیده لب بیالاید به شود ریش لب شجاع
 بخونی که بگویم که دارد کنند به چهار رنگش نشتر زنند
 باب سی ششم در درد دندان و معالجه ان
 ز روی تجارب افی مر ترا په درد دندان بگویم دوا

در اثر آب جوشیده ساکن بود کشت زیر دندان مدتها نهند
 چه ساکن نرود در دوا ز آب سرد دم فصد قیضال اورا سفید
 دیگر مسکی زیر دندان نهند لاین درد از فضل مابن ربه
 همین فایده دار فضل دم همین تقیع پنخ شوید اورید
 اگر گرم در زیر دندان بود کنگه گرم په کاله ای انگرز
 بدارد چه اورا بدندان او بمیراند کرمان دندان او
 اگر درد باری کت کند همه گرم دندان بدون افتد
 تو اینخواصه شخ ز راضی پیر به خواسته گرم شخش در آرز
 به بینی که شد نرم شخش در آن بدون اوری کشی با زبان
 اگر درد باشد سوی رست آن تو در کوشه پیرا بر بان
 اگر درد دندان نوی چسبید تو در کوشه است انگنی به شو
 باب سی هفتم در درد دندان و علاج ان

دیده چکرود دهن در ترابع
 صیمان بخوانند اورا قلع
 اگر اندر دهن بعضی زند
 بگویم که ز آنچه نافع بود
 کثیره تا شیرین است
 بوزن توی بکن خفته
 بکن آسرا سیرا کن بران
 کند دفع پروردگار جهان
 کنی که که مضمضه با کلاب
 بود دفع نافع با صواب
 و بکر بود در دهن سیه
 بغیر از حیات نیاید دوا
 در دهن چکرود سفیدی زند
 ساق کل خیمه نقعش در
 بیجا بکن ایران هر چه را
 میندازند در آن و بخا

باب سی و هشتم در بجز یعنی بدبوئی دهان

بناز بکنده دهن ای سپهر
 همه بخوانند صاحب هنر
 که این علت از توی معده بود
 علت بگویم چکرود بود
 نیز و چون کند کی از دهان
 که دیوان گیرند از بوی آن

بمقتضی حکم حکیمان خواص
 کین زنج هرگز نباشد خندش
 و در اندر زنج دندان بود
 از آن اندکی بوی کند جسد
 کتبه عود مشک قرنفل کمی
 بدندان با لادن و اندکی
 تو از کتبه چند روزی مدام
 دهنش زنده بوی خوشتر شد کلام
 و یک زکرات کند بمعل
 حوز و دایا سیرا با غسل

باب سی و نهم در خناق و اماس حلق

شرح نویسم بی خاص عام
 علومات خناق بر تو تام
 چنان ارد اماس حلقش قوی
 که نژادش ز زردن برون جوی
 بخیزد ز بغم زخون زیاد
 علومات هر یک نهن گیر یاد
 بود درد بسیار که اندران
 محقق بران کان زخون برون
 بود در دهنش نمض قیفان
 در نکش مکن زود فی الحال زن
 علامت بغم و باد دارد قسم
 لعاب یار زخم نباشد الم

پیشانی بخیصه ج خورد شب در درجه ای اثر دهد
یک هفته اثر بیخون شود بفضل خدا رحمت افزون شود
باب چهل در خروج اللسان

بکریم نشان خروج لسان بخوانند چندی به بندستان
که این درد در جمله مردمان بر آید زانکه بریز زبان
بریز رخ که حجات کند ز کجا بریز زبانش مد
بفرمان ان نطق بی زبان شفا یابد از فضل جهان

باب چهل یکم در فرود آمدن کام

فرد در فته کام چون در لگوی بکریم عملات از خوبی
کند در نو مزه سرو هم قفا بکریم ب دفع علت دوا
بگیرند مازو با تشش پزند دران آب مردم غراره کتد
بدان آدمی فضل ارد خدای شود کام قشاده از زهر بی پای

۲۲ چه بر جانید مدارد یقین به بر بند با آلت اینین
باب چهل دویم در ثقل زبان

بکریم عملات ثقل لسان کم شرح زین رنج بیستین
بود آنکه امثال اندر زبان در شتی پزیرد بگرد کران
سدت بود دیگر اندام او بجهت زبانش نهی کام او
زوت در خود فلقلین توی ستانند از بنین
بکن اس کی بهال اندران فردا فته با لبش برون
مدامت کند که کسی روز ما بفضل الهی باید شفا

باب چهل سیم در خون رفتن اردمان

چه خون کشته جاری رقم کسی عملش حکیمان ببقته بسی
دمی آنکه من از نمودم دوا ز روی بخار بکریم کام
یکت قلم از بانه لعل کیه بکن خلط با بکین دان کتیر

افزودن
باصحاب عت کرد ای نهار

شود دفع از فضل پروردگار

همین نفع شریع را آورد

همه بیزاری وقت سحر که خورد

باب چهل چهارم

در کفلی کلو که او را نیاید

گرفته نزد کلهی کسی

که آواز نیاید خفتن بر

زود است این رنج تحقیق دان

که گفته تا بدرد او عثمان

در آغاز باشد کند این دوا

رفضل الهی میاید شفا

بگریز قط نمک سف را

نخ یا بکمی بر همی پس کرا

در او رک ففیلین اندران

بکن اس وزن ت و دیدن

باندازه قوت آدمی

به روز که چند با بکنین

یقین است که بفضل از خدا

کند ده شود در او پنخطا

بگردن ترتیب بیخ بر

زایش قراره کنند اگر

مد است نماید اگر چند گاه

کند ده کند حلق بسته ام

باب چهل پنجم در اب رفتن دهن

اگر اب درایم رود در دهن

عکس بکریم به پیش تو سن

طریض درین رنج نافع بود

اگر عجب رنج داریم حرد

نصف است پت جوی کند می

خوردن آب به شش نه اگر آدمی

ببر که کلب و دیگر کنین

دهد فایده تر خواره بکن

باب چهل ششم کوشش بن دندان سیر

بقول حکیمان رحمت شناس

بکریم چه رنجیت فصلت اس

زود کوشش در بنج دندان

عکس بکریم که ارد بر راه

بیا نیز در شمد فاص شمار

بالند او را بر روز چهار

گرا ما سر باشد در آن صیگاه

زنبول اید تحقیقت بر راه

دلگان درم شد یعنی اگر

مکن خبر حجت دوار در که

باب چهل هفتم در نماز بر که در کلو میشود

بریم بختر ز نام دشت ن که اکول خوانند بهندون
 شود عقه عطفان جلی اندون که آواز ناید که از اندرون
 باغز او که علهش کنند یقین است ضای کلیر کند
 بیاگر اتخوان پنگ دراری دروزنه مدح کند
 با بختر شتر ماه اگر فرو افکند جمله از پنج بر
 در این پنج نام دستار است اگر خخته کرد یقین که دود

باب چهل هشتم در کفصه یعنی چمانی

چه کفصه بختر اردشتان بخوانند چمانی بهندون
 باغز او که علهش کند این پنج پیش خلاصی بود
 در کتم از ترابع بود دروشیر خرنیزه داع بود
 کل بز دین پنج کفصه کند کل کنج شتر نیز کردن زند
 حجامت بریز پنج کند باغز این پنج پیکر بود

برو بگذرد چو بسی سال ماه که درت بخیر دارو همپکا ه
 موجب بگویم دوش ترا در سپرون کند کفصه رویرا
 بیارند که غزروت سفید کتیره درون فضا اند کنند
 بیاغز با شتر تازه ملام باله رود کفصه ناکه تمام
 سه هفته کتی مامت کند رود کفصه و روی روشن شود
 ست کتک و کتیره درک بیاغز با زهره کاد تر
 بکفصه بالند او را ماه تا بدو رخ ره اش پیچاه
 ز روی تجارب کم نسیدل زینهار و معده و شش مدل
باب چهل نهم در رسال یعنی سرفه
 شتر از نقالات سرد نقل که خوانند از اسکیمان حال
 در زعت سرفه بگویم کنون که با شتر کوی از باد دیگر خون
 اگر سرفه از باد میغم بود زینسه هم حلط خخته رود

در اذیت خنکاش نوز نیز
 در هم ز کل ماکلی از نیز
 بچونش بشن سراب روان
 چه کسی ماند به نیز و ستان
 تر در وقت خفتن جلقش بر آن
 نه چینی تر از سرفه نام دشتان
 در سرفه خشک خیزد خون
 دو ایش ز روی بروی زمین
 حجات میان مرث نه کند
 پیش فلفل زرده چو پند
 در قرص کافور باشد سفید
 شهاب ز صیقل و اثنو شنید
باب پنجاهم در دوا بایجی در وجابت است
 عملیات دوا بایک بستی
 بگویم پی در جنب ای افی
 شود در دامن در سوی است
 سپهری زیرین بایست
 بر کوفه دایم بستی نفس
 بترسی کند صحرای هویت
 کشند از دست چه پاستین
 همن است دروی از انی فوق
 نکت کرباسیت است این
 مقبره بکنصر بود با یقین

باب پنجاه یکم در درد پهلوی چپ ۲۵

یقین است در وقت از ایشان
 کز نوری چپ است از میان
 اگر درد دروی نباشد یقین
 بگویم عده صبی پی او مین
 روان با سیتس ازید ترن
 در این رنج دروی دیگر مکن

باب پنجاه دوم در معده است

کسی را که دردی ز معده بود
 حدوش ز گرمی سردی بود
 اگر بر کرد است سردی درون
 از دترش از روح اید بر آن
 طعاش بود در دایم جنضم
 بسرد چنین است سنده
 کب به معده قرقره مشکویز
 بکن اس با فلفلین و به نیز
 در چند از اینین اندر ار
 سه هفت درین رنج منجر نهار
یقین است از فضل است
 طعاش کوارد رود زودتر
 عده صبی که گفته نماید شفا
 ز گرمی زنده از روح در داک

بسیار است از این
 در دوا بایجی
 در دوا بایجی
 در دوا بایجی

بها شیر از دست کن
 دله چی سندی دران انداز
 سماق سرد ناخته رخصان
 در کونک کافور هموزن ان
 برون قوی کن اگر کیه
 دین جود شتی در اور شکر

باب پنجاه و نهم در هر ضه یعنی بد همضمی

اگر هر ضه پرسی داری ان
 بجز عله شتر دیگری تو ملان
 در کوز بویید بود بود مند
 در اینجه با عمل کر خزند
 دیگر همی خشک نافع بود
 به هر ضه اگر زیر دندان نهند
 هر ضه که احوال باقی بود
 از انبار جو شیده نافع بود

باب پنجاه چهارم در ضیق النفس

رضق النفس کر پرسی دوا
 درم سنگ ناره مویا
 صبر نیز با اکمین کردن
 ز تنگی نفس فصل ماری
 تن مشکوه ۱۰۰ باره پر
 در هر هر فصل بگیر نیم سیه

۱۰۰
 یزدی

برنگ کر شیطاح مشکوین
 بوزن ق و ب و بیه سینه
 هر با مداد کفنی زین برابر
 هر با مداد زین زیم این برابر
 نند ازین هر سه علت کج
 زیر قان قولح و ضیق النفس

باب پنجاه پنجم در خفقان

حکمان عرب جود برین غل
 بجا نند بروی تا کان دل
 رگرت حرارت که اصلی بود
 تا که دردی که در دل شود
 بود در در کوی چپ ایام
 پذیرا در در مدان لکلام
 عله جی زرد در که در معده
 بکتم همان ده برین رنج را
 دله زرد و بهتر است با سیق
 کت نند از دست ترا سیق

باب پنجاه ششم در فواق یعنی هر کی

هر صدق کریم نه زور فواق
 عله مات داری رنج فواق
 فواق هک نام او بشنوی
 که هر کی بجا نند در خندوی

سردی غت این رنج اینک نام
 ز یاد در خلط و سیم از طعم
 اگر کهنه بید معده فرو
 هلاک در زانوش بخیر د ازو
 درین رنج داروی قی بهتر است
 طیبی که در حال ندهد خراست
 سر معده را خلط گیرد اگر
 هلاک حبه‌هایش نماید اثر
 درین رنج کرفی کن نشد اگر
 بدون اید از معده جلا ط
 کوز باد باشد خطرک دان
 نیابی بنه شیشه داروی ان
باب پنجاه هفتم در غش و سپهوشی
 ز سپهوشی دل بگویم دوا
 که گویند او را حکیمان غشا
 و کر نام او را غش بستری
 بخوانند سینت در بند و
 طیبان هند و حکیمان ما
 با رنج گفتند این رنجها
 کستی میت گفت کستی میزده
 ازین چند شس چسبیت به
 حور است ارادت در قباب
 بسیر و بسا شد قمر انقاب

نباشد چه در علم نبض شن
 معرف کرد در رنج غشا
 نه در رنگ خانه نه لطق بیان
 توان کرد معلوم کسر از ان
 دو ائیت سان قیمت کن
 ز بهر خدا گویت را یگان
 هر ستم در تنگ راز فلفله
 نه کان کید ای راز جانین
 یا شطیح در از شکر نر
 سپر این جمله کن ای کجا سپر
 کب به سیر و هم عاقر قره
 بکن خلط در شیر پوکنره
 چه در کسینت نبی عریق
 که صر نیاید رنج عمیق
 یا زین غرور بکفش در آرد
 چنان مویج ارد که فتد کن
 نباشد ز تعریف ادماه خور
 طین صاحب تجارب کر
 نه سیاب شتر تر کیم ای
 ز شکار یک کیر بچک چار
 نه از رنگ رش از ز بهلا
 سپر این جمله باب توره ست
 غور از ان وزن حبه کند
 با صیاب سرد و باغی د

به پروردار زدن سسم اگر زرتشی جوت بر وقت
 باب پنجاه هشتم در سیل در کهن کف
 چکان برنجی که خوانند سیل گن مشکلات علماء قتل
 بود در پیش کاندیشش اید پدید مدایش بود سرفه بر در نرید
 سرفه برون اید اخلاط ریم چند بعضی سبط سخت یکم
 بود نینه اثر گرم باشد قوی دم ریم اید بجای قوی
 بسی روزها چون بر او بگردد وجودش قوی گشت له شود
 چه بینی که با یک شد روی او بر زیدن اید همه سوی او
 مکن هیچ دارود ضایع شود مگر فضل ماری بود به شود
 و لیکن با غار علت اگر با صاحب علت هر شیخ ضر
 مداند او را شغل و زکار دل تا نکته وجودش نزار
 کسی را اگر بخت یار در ازین رنج از فضل ماری ۲

باب پنجاه نهم در نقصان جوع و بد هضمی
 بگویم دوامی نقصان جوع ز روی اصول نه در فرج
 ز پوت بیدیه گیرندش هم کیر از رنگ سنگ ندرش
 مد از شیخ اندر روش مدار ز نیل در اندر و کیم چهار
 مکن اس یکی ریم جز مدام شود جوع لب رضم طعام
 ساق و متناس هم ناروان تا خواه از سند استن
 بچ ففین و الدعی بهم کمونین اریک کال کیم
 و فضل یکی کیر و یکت کیم در و خط کیم نبات کیم
 مکن اس با یک کیم به پینر کفی زین به زور در حق ز
 بودن اید از نعل اخلاط باد شود آنتها کارد و با حماد
 ز طح مجرد بیدیه برنگ ز طح سیاه و کیم مد سنگ
 یا انکیزد کیم صلب ی ازین جبهه کف تا طر فای

۲۸

کند سعد را صاف از خطها در چهار ششم را صفا
در کشتهها آورد هم قوی که بوی کرون نمانده نوی
کوفین بر جل در آنکند ^{بوی دیگر} رسند از فلفلن آورد
جوان نمک سنگ اوید بوزن آن شیر سوده کنید
به صجکا هر کفی رین بار شود اثر معده زود بیشتر
رود غلط از ضم طعام آورد غذا را معده قوی آورد
ترشیدی ^{بوی دیگر} آنرا پس کچ بون و چوبی ^{بوی دیگر} سنگ کبک و مهره شمار
سنان شیطج و در آنکند ز جبهه سنگ سماق آورد
در دانه نارکش آورد ز بناد و کشنیر نمکجا کند
ز زیره سفید و بنیدستان مکن پیلامون را یا اراان
در کچ از قسط هندوستان مکن سندی فلفلین اندران
دیگر نایب است فحاحه گیاه بوزن قنادی جمله بی

هر که در چشم
بیمه دارد

به صجکا هر کفی زین بران زوده رود خطها را کران
بفراید اثرش معده را گریزد ز انواع او بادا
باب ششم در اماس بگرد سپرز و غش
محراب بکوم ترا ای پس ز نامرزش سپرز و جگر
جحات بدونم بهمو کند و یا برک دست شسته زنده
خود دم یا و باره از ان موافق تر از انواع چیز می بدان
اگر خردل کرده بول بقر ^{بوی دیگر} مضید است اماسش جگر
دم ز خردل میسوزانند سوزن صغی کبیر در حلق ریز
ببین نهج هر روز میخورند شفا یابد از فضل پروردگار
بسرور تر شده است این که این کداز در و می توان
خورد هر جوان را ^{تمام} و لیکن نه بهار نه بعد از طعام
سپرز جگر خون نکود در نید بفضل خدا او شود ناپید

مانند اردوغلی در شکم
 که شتهوه عورت در مرد کم
 این نفع از سرد کردن دان
 که بی حال باشد و یا بعد از آن
 و لیکن زرشده شتهوه قارود
 رتتهاده که کین زیاده شود
 باب شصت و نهم در یرقان پند و گت
 عملیات یرقان ازین شبنوی
 که خوانند پند و گت در هندوی
 چه یرقان با در دراد علم
 نهاده بیه در سینه پاد شکم
 بسینه بود بیه که اندرون
 چه ز چوبان دیدار عین
 اگر بیه باشد زینش فرو
 تن ادمی زرد کرد از نو
 مشکک او هر با هو پر
 در کف فلین اندوش دراز
 بکن شیط جراد در چکله یار
 ز زنباد سندی دیگر باد رنگ
 توی بکن اس اندر شکم
 بهردن از جبهه دارد بود
 هر چند آن در ورم این بود

ترشده
 در شکم

به روز او هوشمندی نهار
 ازین جوی یک کف بجز زینهار
 بفرمان به نوزده جوهر عام
 زیرقان با در خلد صی تمام
 و گ که خون است او انصیب
 قرارش نه در رور باشد شب
 به خیزد از درد اندر جگر
 بگرداندش رنگ لوی بشر
 سیاه زنده رنگ پیشاب
 بود جمله پر درد اعضا او
 حیات درین رنج نافع بود
 دیا فصد قضا دافع بود
 باب شصت و دهم در درد قولنج
 به بیمار روده را نم قسم
 با نواع این رنج آنکه کتم
 عملیات قولنج رنج عظیم
 مشو خواجه از زاد عبد الکرم
 بیاتند اندر شکم روده با
 زرد در زنده رور شب معرنا
 نمود درد اندر شکم پیش تر
 به پشت تنگی گاه جنب دیگر
 حکیمان بدین رنج خردل دهند
 دیا تربیت تم منصل دهند

۳۰

دوانی مسهل بود و داند
 اگر بیدار چه به یک جا کنند
 در روز و غن کا و اندر دهند
 به است ناید با همی چهار
 سه روز اندر این رنج خوب است
 شفا یا بد از فضل پروردگار
 نترسند بعد از سه روز از این

باب شصت و نهم در توصیه یعنی آب بهین برفتن

عدوات ترصیه گویم ترا
 شتر دار و او محرب زین
 چه بینی شد هیچ نفعی ازین
 بکن از فضل به بطش مال
 بنامک در زیر دندان نهند
 خود دگر در بنی در آب سرد
 در خوانند در هند بانی رسا
 بنه لیمیری خشک در دهن
 روان یکدوم جز بویه جزین
 شفا یا بد از فضل حق حسیل
 درین رنج نفع فراوان ده
 شفا یا بد از رنج عوارت مرد

حقیقت

باب شصت و چهارم اسهال یعنی اشیار

۳۱

اسهال بطور منبسطی
 کی امت ابی حمیم آتشی
 مدین رنج اسهال در شکم
 کرابی بود کم نود تشنگی
 شش از قیر کرده مشورتی
 سه روز نخیل و ده ششم کتان
 بکن از رنج فسد و بر کام
 اگر جزیل بود بر شود
 در کربت خشنی اش نفع بود
 تراب چکانند قند دهند
 حمیم آتشی است کیم نشان
 که پرخال خوانند در مهدوی
 ازین هر چه جزو منبسطی
 نوید برگ ریضش قسم
 که اسهال باشد که بیستی
 هر دو یک در وقت بربری
 دو دمانی کور کجاستان
 کفنی صجلاک و کفنی قوشم
 چنین تن ازین رنج بهتر شود
 کفنی بهتر کرده نهان خورد
 در این رنج افیون بود کرده
 دمنه از آب باشد طپان

دل سیزه زوزان چه نشتر بود ^{سهم زوزان} شش چشم رود
 در این رنج در و مدان تو رسد ^{بغضای تازد} گوش کند
باب شصت پنجم در تاک و زخمیر
 بگویم فضل خداوند پاک ^{دوان} مجرب زهدت ک
 ستان بسته تو کن ز جیل ^{کل} تا ک هر جرس زنجیل
 بدوی زخم و تخم کتان ^{سان} عصفیر کن اندران
 تادی کن آن یکذات کجا ^{هر} ترقه یک سیر جرات کن
 برین نوع یک هفته نهاده ^{افضل} الهی شود زود به
 بسید ریگی بسی اورند ^{ازان} نفض صحرایان ^{نهند} روغن
 کن آن یکجای بران فام ^{شکر} یا کن بسی فرو کن کجام
 بفضل خدا رفیع کرد تاک ^{همین} تقعی یابی ز ترک تاک
 مگر آن سندی هر جرس ^{سان} العصفیرید فرس

یکبار کن امر این جمله را ^{ازان} نصف کن پاره اصل دوا
 بهر یک کف بجز در نهادر ^{محور} کندم لحم را ز نینهار
 کند دفع پروردگار کبیر ^{در} تقیع اندر تاک زخمیر
 چارند همه راست یکدست سیر ^{کتدش} به یکسیر سیده خمیر
 ازین جمله نانی تا به پزند ^{با} صواب سهول خوردن دهند
 گو کند خداوند فضل کرم ^{کنش} خود دفع سهول هم
 درم ز نبات زیانه درم ^{کن} حفظ از ایشیر غنم
 کن به ادش بحق اندران ^{کن} کس شود دفع سهول ان
باب شصت ششم ^{در} زخمیر
 برود ز هفت است چیز ذکر ^{به} برود نه ناف مثل تبر
 نه در روز باشد نه در شب قرار ^{نشتن} نیاید همین گذار
 دوائی درین رنج ^{نیاید} موافق تر از شیر مش

کر ز شیر میش گزرد قرار
 ب پنج حنظل کف از این برار
 همین نفع پنج من در دم
 همه عسل از روده پیرون همد
 اگر میوه در روده کید قرار
 خوردن خواص فی الحال تخم خیار
 اگر ایشان افتد بروده زان
 درد هیچ دارو موافق مدان
 ایشان در روزه خواند طبیب
 درین رنج کوش بود شویب
 چه جنوات در روده بگرفت جا
 بچوشن کیر رنجوار را
 اگر میوه فام کید قرار
 فراوان خوردن خواص پخته خیار
 خوردن یک قوطی شربت بعد از آن
 بدون اید از فصل حق در آن
 چه نموده هر کس کیر خیار
 ز تربت بخورد ز هر دو دمار
 اگر خوردل اس کرده دم
 بقین بسته جعرا بر درد
باب شصت هفتم در کرم شکم
 بلغم ز روی تجارب قسم
 بداری انواع کرم شکم

یکا جنت چون تخم کدو بزد
 دهن گاه ایشان بروده بود
 بمش خراطین نوع دیگر
 به معده بود جای او بیشتر
 سیم جنت باریک باشد رسین
 بقعد کف نه خوشتن
 پنج دفع این جمله کرم دوا
 هر قدر بن اثر قنیه را
 بیایز با مرغ ترش و بخور
 فروریزدش کرم کوی دبر
 برده که خواهند دارو خوردند
 در آن شب بسی قند خوردن دهند
 که تا جمله بر قنیه جگر
 ز دارو بمیزند و پیرون روند
 بر آن از پوست از دستار
 در اینه باشد دم نکند
 بچوشن کوش سیرایش روغن
 چه می که سیری باند زان
 فرود آورند اسب و یک طان
 بیلا و با جاده اش تن
 بن نهج هر روز پیون زهار
 خراطین بمعد کید قرار
 با خا سوز که شود سردند
 بمیزند از معد پیرون روند

۳۳

برق بهار از بکین ستان
 ز تخم پند نیر تخم سنی
 باب سبانه ب و سجز
 یکی توله تخم سنی را بخر
 برین نهج اششال چهاره
 کند فضل روزده عام خاص
 درم تخم هند ترکی و پنه
 کند تا صلا و نفضل کرم
 در کمر خور زت قوی بودند
 سفال در خورد اس کرده نهار
 سه ماشه زردار سنگ اورند
 باب شصت هشتم در استسقا

عصج عدت کرم ترا
 سه فرج است این عقاب سار
 که طبلت ز قی و لحتت نام
 و لک طبلت بخوانندشان
 بود شش نفع دارد شکم
 بران بطن چون دست بهم
 یقین است که این نوع خیزد
 بکن سیر پروده با کینین
 خورد که چهل روز قد کفاف
 سه توله بیک سیر شیر غنم
 خورد صاحب پنج کرچه راه
 لیس زنج مهکایاتان نه
 زانوع از رنج استسقا
 شود آنکه حادث بر بطن بشر
 بخوانندشان اکیهان تمام
 کبود هر بخوانند هندوتان
 چه مشکلی که پر باد باشد زدم
 چه طبل اورد بانند سینه
 علامتش مجرب من کیر یار
 بره صاحب پنج را خور داین
 شود روده ز غلط از باد ض
 بکن روغن بیدانجیر ضم
 ز بطنش رود در نفضل ام
 اگر ضل بول کادان دهند

عصج

شفا رنگ سفید بر جگر یار
 به کن مخرج در پار با برون یار
 لکچون هوه پنج قطه نینتر
 در بناب بنزد کر کشینه
 نژید شیطیح بیدرون کیر
 دیگر هر دالان ضعیف کیر
 بید بید جوانی ستان
 کن امیخ قطه اندران
 ز کنگت جو فاضل زیره سفید
 بر کنگت که اسجول اوردید
 بک جمع جمله زهر یک یکان
 جوانی تربت زهر سنگان
 سه از پنج حفظ بر دین کیر
 بکن اسرین جمله با کید کیر
 هر با باد شرف نین جوان
 شود دفع از فضل ریحان
 شود روده از باد خلد پاک
 زبان اورد از زخمو کسک
 عودت ز که بیانش کنم
 نژد جمع زرداب اندر شکم
 بچند چه مشکلی بر این برون
 چه نامون که کردیم از برون
 جمله در بچوانند در زردوی
 تر است کیم اگر کشیزی

۳۵
 عوج اندمان رنج ضایع شود
 کرا که جراح واثق بود
 شفا فی بر جیک زانف کند
 لپرا نکه درو نایزه در دهنه
 که زرداب اسن برون اورد
 تکافده که واثق باخرد
 عودت بحر اگر کشیزی
 کتود هر خوانند در زردوی
 شکم جمله اماس کیر دینان
 چه انکشت داری نایدینان
 که بسته کردد بر هر جگر
 زردوش ثبت زور نال بشر
 همان عقده باشد بعضی کس
 نه اماس باشد نه درد کران
 اگر پیش از عقده دارد کنند
 وزین رنج از فضل بایر بزند
 و چون که بسته کرد در آن
 در و هیچ دارو موافق بدان
 من این هر زردوش که کردیم خیر
 همه مملکت امد قوی با خطر
 ببارو نیاید اگر زردوی
 ناید که داروی دیگر نسی
 کیم زردوی استقا
 که در جمله انواع ارد شفا

بیک گاه شیر زقوم کیه در و شیر کن سیده مشت خیمه
 در کمان ماشه زو چندان کنست پس آن نماند را با تش پزند
 با صحت عمت هر که نهار در و آب کرش فزت اینهار
 کر از فضل الهه باری دهند از این عمت رستگاری دم
 چه نفی نیار و در این دوا بران بر این است چشم خدا
 باب شصت و نهم در اماتش کرده

زرنج مشنه و کرده رحم دیگر مقعد الت که کنم
 کسی را که اس کرده شود حدودش زگر می و سردی بود
 اگر کم باشد چینی است نشان بود تشنه که توی که کران
 اگر است برقان سودا بود چه درد توی گاه بیده بود
 ببردیدش زن رکب سیتی درین نوع که عاقبتی ای رفیق
 کران کرده بود سردتر ترب نشنا لحم بود پیشتر

تعداد

دیکم کران زنده شود اگر که کند نافع بود
 ز تخم خیز ز تخم کتان دیکر تخم از خیار خیز رسق
 قوی کسی اس اندر زمان بکن خط در صحرای مکن
 هر که توی که طمد کن از آن شود دفع از فضل رب جهان
 اگر توت تهم خوردن دمی در و آب انجیر دشتی کنی

چه سنگ مشنه میانه نود کر و راه سبته از فست بود
 در انداختن لبری دبر که قوه قوه سبته از فست بود
 کران سنگ شکر بر ک قوی نشدند دنبال دارو روی
 مگر آنکه جراح واقع بود بالدت این سپردن اورد
 اگر باشد او یک یا سنگ خافم که در عقب الت در اید تمام
 درین نوع دارو موافق بود بود هر که عاقبتش بشنود
 در این پنج تخم میزادند درم سده جت یا تش کند

در این نوع دارو موافق بود

دیگرش دم ترم تر ب اوزند
 بگردن این جویدگی بر کند
 بچش او را بش سیراب
 ششم حصه که نوزدی حساب
 به میرند آتش دندش نهاد
 مدامت نماید ماه چهار
 به پریند از کندم دلم سیر
 ز جلا از شیر ماه سپین
 کند و درش نه را اچنان
 که رای نماند نه سنگ اندران
 نوبت از زبان بزرگ کشند
 که در مان ده شکش نه بود
 جسم علی عالم بی ریا
 بلفظ نبارک گفته مرا
 در شکش نه میان مرا
 بوقت طفولیتیم کرد جای
 شد راه بسته از وقت چون
 که نهها نمخضع از درد آن
 اطبا غفد یک اتفاق
 سپردن نیاید بدون شقاق
 و والد الله در عن
 زبان همه در ساق در عی
 سر و علم رنج بیاین رسید
 یک خانه از شر مغان رسید

روالد به برسد خواهد چنین
 دلش چه رنج است اندوه کین
 پدر عقد اندوه جزا کشد
 کیفیت من زبان را کشد
 چه خواهد شیند و بنجد سخت
 بوقت که فرم نوازی نیک بخت
 دو اثبت با من بدفع صفا
 ز تمبر زیاد درده ام بر شاه
 بود پاره سنگش نه از آن
 لزان میروم خدمت بر شاهان
 پدر سر بر پای خواهد نهاد
 که از لطف تو جان بر کشند
 بدو آنچه گفتی ز بهر خدا
 که تا خیر در خیر نبود روا
 به بخش بر محنت صال من
 بخواه آنچه در امرال من
 چه ان خواهد مکرمت با صفا
 دل الله دید پر از عنایا
 ز یکم یک سنگ بگوشید
 که از آنجا آمدن حجر الیورد
 بدست پروردگاری اتان
 بایش لب و جانش حکان
 بنهجم فرمود مرد خدای
 بایش برودن دادن مسلمان

۷۲

تو از نمودن روز چهار
 از آن سنگ سنگ شده است
 در آن وقت کوه که مثل کوه
 ز بهجت دل هر سال گشت شد
 چه کاتب مفضل را که شزد
 از آن سنگ باقی نمی ماند بود
 طب که در مذهب و مذبه
 که آن سنگ در ملک میان است
 بود اگر آن سیم در دم سبی
 طب به این بود در این دید
 همیشه بیلید که میان بیلید
 رضا خنگ نیز تم خیار

بجوشن باب فرزندار
 چه اندر آن نه نود یک سنگ
 بخورده تنه کار با آب سرد
 در کرب خوردن بود بودند
 برارد ز سنگ شنه دمار
 بنایت مفید است هم سنگ
 کند سنگ شنه را مثل کرد
 نظر باشد از شیر ماهی رشد
 باب مفاد و کیم در سلسل بول
 علاج سلسل بول کیم ترا
 ستان این کشته و شکویر
 هر چند آن که باشد نبات
 سلسل بول را پای از استین
 نماند کیم را چکیدن لقیق
 شبان گاه ایجا همه سم سیاه
 در نفع بول در چند چیز
 بسیدن بول و سلسل بول نیز
 بدین بقره صحرایان کنان
 ستان پست از مینه مایان

۳۸

خوردن حقیق درم کند ^{دگر} نماند در کس بول چکا
 تریزیر و نیمه نوید پنج سیر ^{دگر} زبیده هم کبیر در هر از ضمیع کیر
 در دوشکریخ کن شتیر ^{دگر} بده روغن از افرادان سیر
 ازین صمغ دارد غول کند ^{دگر} بیازان نهاد دیک شتیر خرد
 سسل بول و سیدن زرد ^{دگر} زیادت شود آب در پشت او
 ببول غنم چند جو در نهند ^{دگر} چه خشتی پزیرا دیده کتد
 دگر بار در شیر آگن دهند ^{دگر} شود خشک چون بازیران کتد
 آدی کن خط کچر سیاه ^{دگر} بجان شت سنجرت م نگاه
 ز سسل در فضل باری بر ^{دگر} به سیدن بارش شفا آورد
 کبیرا کند کس در شای خواب ^{دگر} پیا موز داروی او در شهاب
 اگر در مینش بود آورد ^{دگر} سپندان روغن دوشکریخ
 مدست ناید مرتان تمام ^{دگر} کند دفع روری ده خواص

بهر کماند بول کر پیشتر ^{دگر} درم کیر کشینه چار از شکر
 مکن ایر کجای بملقش در ^{دگر} شود دفع از فضل پروردگار
باب هفتم در سوزاک بول
 پانز از قه بر سلس قول ^{دگر} عده مات سوزان دارد بول
 کوزند و بشد کند در پیش ^{دگر} تن ناف سرد الت نریش
 سده دیت کتت جو کجا رام ^{دگر} بگریز از هر یک یک درم
 بران صمغ را این یک کند ^{دگر} نهارش درم سکنجین درم
 منه نوزک نماند نماند الم ^{دگر} چنین است اندر زال ایسالم
 کوزند بماند شت کن دگر ^{دگر} که در وقت پیش رتوز ذکر
 ولیکن بود گرم بهم سرخ فام ^{دگر} مداش بود شنه و خشک کام
 بسید ز کرمیت یکسان سپد ^{دگر} سده بت مغز خیار آوردید
 ز هر یک رت کان مانه کج ^{دگر} بچوشان بشیر سیر اش روان

چه کسیر مانند جادو به پسر
 در دیدم شهید خالص بریز
 برین پنج سوزنه هفت مدام
 زخم در کدم نکه دار کام
 چه این عت از بعم اردالم
 بود در در آتش یا درم
 یا بیدار بول بسته بر دن
 پی دفع ان را شوم رهنمون
 دل جی با نه پاکمان بید
 در کسج انجیر سید سپید
 کب به حنک راه کان ماشه کرد
 چه کسیر مانند بید دستن
 به جوشن تو در آب سیری چهار
 نابت دسد ویت کن یاران
 در کسین پنج هفته چهار
 تو دفع از فضل پروردگار
 اگر بغم باد و تقه بود
 که اندر دست نه زباده شود
 سر آلتش درد دارد چنان
 ترکونه که مینجی عقیده بران
 قرارش نباشد شب دروان
 بصفر ارات کند دروان
 در این نوع اوام نماید شفا
 مگر آنکه بخشد بجا تش خدا

باب هفتم در قوه باه

دوائیت برین مقوی باه
 نرید مگر صحت پادشاه
 رفاقده موچوس مرسلی
 سیاه سفید دیگر پرسی
 رنگبج او شش پلا با مکهار
 بیکه جاکن تقم این ار چهار
 سون عصفیر خار حنک
 جید از لگو کیر پستان شند سک
 کب به چین بعت بر بری
 چه چندان ام کیر شکر تری
 کن خطی بجای و انگلی بی
 نکه دار او را با کیزه جای
 چنان تند شهود درد بکارم
 برادر در خط سینه دمار
 مدام در کفی زین برای نهار
 شنبی متبت عورت کشی بر کنار
 چه در زبانت خستنا زخم در شکر
 یاز لکل نایع آرد نیز
 بچوشن به شش میرالش روان
 چه کسیر مانند بید دستن
 بیات م کیک پس پیش ز نول
 یا سیز با میده جان قبول

و در ذوق بی رعقد منی فراید منی غلط ارد کمی
منی عقده از بهر افیون بود ~~فنیض~~ خشکی خالص بود
قرنفل عا قرره شکو یز ت وی کن اس کنه به یز
طلد کن تر کیر در وقت کار در او یز با ت به کل غدار
چنان ~~طی~~ لذت ارده هر کن که تقریر نیاید بر هر زبان
قرنفل کی حوله دار چین کن اس امیز با اسکنین
طلدید بمر وقت دخول شد لذت بی نهایت صهرل
سرفش بو ش ن بچن خردس طلد کن بوقت دخول عروک
دش رخ روی بی باه آورد اگر چه بو سیر برده رود
عروش خود عاشق انچنان که قربان کند جان خود هر زن
باب هفتاد و سیم در خروج منی

خروج منی را اگر بشنوی که پر میوه خوانند در هندوی
در وقت نوع است بد اتفاق پان میکنم پیش تو بی اتفاق
دو نوش زن لا دو اکتفا اند که دارو نباشد در تو دمسند
یکی است تمه دویم زیاد زن کن عدمات این هر دو یاد
کوز تمه باشد عدس به پوشش شود که مورد مگس
در زن باشد سپیدش شود که در ایم راجه از وقت رود
دین هر دارو طمان نودند پی ش زده نوع دارد کنند
دوانی که کفتم معوی باه زانواع پر میوه ارد بره
از خمش پنجه خورد در نهار بود رفع از فضل پروردگار
کی عمت در هند سر به نام که در کوه خوانند او را عوام
پارند او را پنجه و زین پر این پنجه را خشک در سایه کن
بوزق برابر شکر اندر لار بشم سحر که کفی زان بر آرد

۴۱

بفوق ستره به قن
 با نواع پر میوه ارد شفا
 دوکان صمغ کبود یکی کله کیر
 ز شکر تری کن در و چهار سیر
 کن اس بجای آنکه به پییز
 دو سیر اندران سیده جالین بریز
 یکی دانگ لای آن بکارت نهند
 بمقداران روغن اندر دهند
 بمقدار روغن لین اندر
 حوزد چند همه شوق نهند
 زرقه باه محکم نود
 که انواع پر میوه اردی به
باب هشاد چهارم در بستگی بول
 کسی را که بول بسته نود
 یکوم چه دارد موافق بود
 دو اکان بستگ شانه کند
 همان اندر این رنج بود میند
 درم کنگ که پنج خنظل دهی
 یک پی پی نو فر بهی
 چه بسته نود غایت بول نیر
 به از پنج خنظل میان هیچ چیز
 پیاز شک پیته دان خیار
 یک جی کن تخم این هر چهار

در یک لیان توله در حساب
 چه یک سیر مانند ستان اب او
 چه بسته به پنی کسی را مکنیز
 چه یک پس از خوزدن او رود
 و در بسته زرناف لاکره
 پانزده کافور جو دانه کر
 چه بول بسته بول نهند
 سپید است تا ر بود کلام
 شتر خواجه زرقاقل به تفیق
 از ان دره ثقب آک نهند
 بابت ابعاد و در
 یکوم علاج قروح در
 بیامیز با دهن سمیم مال

کوب ب بچون بوشن سیراب
 به چاشنی نایه اندر او
 بفضل الهی بقتس بریز
 یقین بول بسته ک ده نود
 نشان است از حرکت دارو مده
 در آنجا او را به ثقب ذکر
 از بول بسته ک ده شود
 چه خنشد شود او سیاه فام
 پانزده شره هر ای طراق
 از ان بول بسته لاقن در
 بول بسته در نازرید بشر
 شود دفع این ذکر حاصل

این نفع قبل از آنکه در
 چنانکه در باره غنای روحیه
 دوامت از قدرت همچون
 بفرمانی که در آنجا آمده نام
 نه برکت او را در شرح نه سر
 چه در وی بیایند اثر
 بیاید باند بپوشد
 تهن باب هفتم و هشتم باور یعنی بگوایید
 تنی را که باری به بخشیدن
 که کس را از بار بر نبرد خطر
 تقوت نهانت بضعف ظاهر
 شش است حسن سرای نامور
 چه با دهن رشف بعتد نهند
 شود در این است او زود به
 که آن از زمین می کشد بر بدن
 بچنانند در هند که کمر بنام
 به شکل روید مثل در که
 ستانند آن جمله با پنج بر
 شود دفع پیش قروح در که
 باور یعنی بگوایید
 ز باور خدای کسی را بدان
 بجا که کجاست اهل مکر
 عدو ضعیفان تا بکار
 که در چهار موضع بر آید تر

کسی چشم پنی کسیرا کوش
 ز بند و تخی ز بلغم ز خون
 و نه آنکه در است باشد درون
 تن ز بند با بر کریم دوا
 که خوانند بنده به بندستان
 بقوه خود گیر از آتام
 خدا داد خاصیت اله بنده را
 اگر چه نگیرد پنج این بلد
 و کین یقین است این بخرا
 عدهج بگوایید کرم ترا
 با ای بیاوردینه کر
 ز سندر پانگزه ده تیر کیر
 کسیرا بمقتد بر ارد خروش
 و دیگر ز نیرات مادر فزون
 نگیرد ز دارو مگر با روان
 که در جمله اوضاع ارد شفا
 پس آنکه کمر بند او را ملام
 که در پنج بر آید او را خدا
 و نه بر نیاید از روش خدا
 که جراح دانا بر ارد رجا
 بیگانه می تو مبتلا لرا
 به برد همه پنج او چون تیر
 فزون بر یک نیم سلب سیر

۳۳

همان دهن پوست بلیو پار کن نیم من قند باد تو یار
 بریند فرس کردار ندان چه پی هر هفته گذشته ازان
 چکانند اورا مثل شراب دو ماشه در دوش کن کلاب
 خورده حبس پنج بار در ازان شفا بد از فضل رب جهان
 تن لوزن خشک بجهت درم کبکث از شیطرح نیز فهم
 دگر کث از نوحی سپید رتیج الدیمی بجان لورید
 ست نذر هر چه غفلت چهار چهارش دگر پنج غفلت درار
 چهار از بلیو دگر امله دگر کث زده کیر ز تا تره
 زلف میگرد از بند در تن بر کتب بیدیه هم چارگان
 بوزن همه قند اندر دهند قیاس پاری غلو له کنند
 هم هفته بن م و هم که خورد بواجیر را پنج دهن بر در د
 عدهات خفته چه آید پدید نو بد قصد قیال اورا مفید

کوزند از دهن سم چمن که او کوزد ز شیر زبان
باب مضاف انصاف در زیان باد قنق
 پانوز ازین عدهات فوق هوس کیرین در علم داری عشق
 بدو حجاب از شکم اندرون سروده از پرده آید برون
 ازان خصیه هر روز فریه شود بسی لوده در خصیه تا در رود
 اگر پرده بسیار پاره شود پندار کان از دوا به شود
 بدرد اگر اندکی از حجاب عدهات دارو شنوا از شهاب
 درین نوع حلقه زاهن کنند سر حلقه بر روس روده نهند
 سروده از پرده پیرون زند را فرونی خصیه بکک برسد
 اگر زور آید بدرد حجاب دل از در خصیه بود در عذاب
 بزیور است که دست سطرری تقوی کراف اهرات
 بآن رک کرداغ اهن کنند یقین بت از در خصیه رهند

۴۴

اگر درد در حصیه چپ بچوایت
 کسب دماغ اندر رک دست
 اگر ایت باشد به چنان کند
 دین هر دو خوش بود سودمند
 دم کند رازشگر تری
 مداش شیر بقر کر خوری
 بسی بخرج نفع فوق آورد
 بقول حکیمان صاحب خرد
 سه توده شبت کیر شملیت چند
 در او شت پیراب چه انداز
 پیران بچوستان تو در نار تیز
 چه کسیر ماند بجا به به پسر
 دروند دم او عن کو سفند
 دیار و عن کاواند دهند
 ستاره خرد صاحب فوق اگر
 ندرش کی هفته یا پتر پ
 گویم این قوق کهنه رود
 ولیکن باغز نافع بود

باب هشاد هشتم در خروج مقعد

کسی را که مقعد برود میشود
 سپید زار نیز ماضی خورد
 کند اس لذت بر یک تر
 پراکنده هر روز اینجا اگر

برون کشته را باز اندر برد
 چه پروان شود باز اندر دهند
 بدین نوع شش مه مدایت کند
 چهل سال این نوع ز جبارد

باب هفتاد نهم در ناسور نوبلی

کسی را که نازر کرد است جا
 مداش خرد سبک بر غفور را
 نود هفت در داب او این دوا
 بجز در فضل الهی زجا
 که ز خوردن یک شمشیر
 نباشد موافق دوا می ذکر
 مگر آنکه صاحب خرد
 بالده پوند پخش درد
 کند دماغ زرن بدان بگاه
 نود هفت کشته شود دفع اگر فضل آورد
 کسی را که در نغره کرد وطن
 نود هفت زور آب دلو کفن

باب که کسی که خوابد پسر شود یا دختر

بگفته جمله حکیمان چنین
 پسر که نخواهر کن این چنین
 چنین دلروی سهل قیمت
 کردار گفته ما بد لها کنند

چنین گفت دای پشین سخن
 برای پر یک دوائی کهن
 چه بینی که زن پاک بوده زین
 تو از کین لاله شبان نویل
 اگره ذوق کودک بدارد تو را
 کین راست پهلوی فن تخم را
 اگر چپ به پهلوی تخمش رود
 مجرب همین است خنتر شود
 چنین شرط با کوش دل بشتری
 در کینه پس از وی پیمان نوی
 بفضل خداوند رب جیل
 بکفتم من نسو بهر عقیل
باب هشتم در حتمتاق رحم لغی در تنه ناف خود در شود
 شتر حتمتاق رحم را ن
 بگویم به پیش تو دارو را ن
 تناف عورت پر درد میشود
 پس ان درد از پنج باب لارد
 بقول حکیم بالله جماع
 اگر مدتی زن نیابد جماع
 پس از چند وقت که بهوش شود
 نفس نادر نبض کمتر شود
 قاده بر عین چون مردگان
 که نبود حجی کریمه در ارا ن

بسیار است
 ۱
 ۲

خفتن بود باد از رحم بگو م
 که س زد وطن گاه خود در رحم
 شود حتمتاق رحم او را ن
 بسی رنج دیگر بخیر در ازان
 بدان اندازین رنج ای بگویند
 اگر سپرده باشد بگوهر دهند
 دوائی که کفتم ز ناب غث
 همانست در این رنج ارد شفا
باب هشتم در کفتم در منع حمل که باشد حمل ضرور
 بقول حکیمان صاحب حمرد
 که در حتمتاق چه مانع بود
 ختم ز بد است ای ماکرم
 که س زد وطن گاه خود در رحم
 حمع اکه در وقت کمان زبر
 جمداب نشود زدن بشیر
 بسیم رحم او و از کونه شود
 چهارم دم حصی بسته شود
 در کپسچی راتن است چندان
 که افزون شود فرج لحم زمان
 در اوره چنان بسته کرد چنان
 که مدغم نیاید منی اندران
 ششم رنج ایب پیران بود
 کرد نیز عورت عقیمه شود

شتر از تهاب شسته روان
 عدالت هر کس که داروی ان
 سران کند درد بعد از حال
 عدالت نیاید با قیل و قال
 بگویم دوا که کرد براه
 ستان زهر ماکین سیاه
 اگر زهره رانق آبی و بط
 بلی کتی اس بر این نمط
 اگر زنی در ماشه به پینه نهد
 کند شاف در قرح اندر دم
 پس لر چند پایی برون آورد
 هادم بنزدیک نوزد رود
 به بطنش زود فضل بار برسد
 و بی کریم در زکون شود
 عدالت کیم چکونه شود
 چه نافع بود نوزدش در حال
 الم او در دلت او حبال
 تو از نواع ابه از نواع بر
 ازین هر چه زهره ستانی اگر
 سم که کند فضل باران
 چهارم رتقیر کنی ایران
 تسویس سید در پینه در
 مکن شاف در قرح را انداز

امید است از فضل پروردگار
 بود زود کان زن شود باردار
 سم نفع نیست ای نامور
 جدا بک ز آب شنبلیخته
 چاهت کند بر نفع چشم دون
 جدا بماند بفرج از زبان
 چه از چشم مرد کرد جدا
 ز پلوی او درد آورد فرا
 ز پوست میوه میوه ستان
 مکن اعراض عوی در ان
 مکن ای این صلبه با یکدیگر
 چا سینه باز هر کادو نوز
 به بوی کرد بفرجش در آرد
 نوزد قمار فضل پروردگار
 و با کمر در رحم لحم است برسد
 عدالت او را بیاید شنید
 چه لذت حرارتش بر جسد
 ز نفع زان صلبه بیرون رود
 ان نیست داخل منی در رحم
 که مسدود با اندر نوزد لحم
 ز کجاست اول سیه ماکین
 زگر کس ازین هر چه برستان
 چه این صلبه را نشناسد
 نوزد باردار او فضل جدا

۳۵

۳۴

اگر آنکه بسته بود حیض آن
 ساق زهره کباب برده گیر
 کلان هر سه را یکی بر سوجان کند
 دم حیض آن زن کش ده شود
 که در فصل دادار پروردگار
 دل آن که سبب پسر بود
 دل زن بوز در نهد حال
 نختین شست و فرسید
 هر شغال از نهد خالص ستان
 در آن نم بر آگ زن نهد
 و لکه گرد در دنیا بر آه
 بکند اگر پنج از زعفران
 بگوید تا بر آید بر سرش
 که در وی طرد می شود
 بر هفت روز یک زهر هر روز
 یقین است آن زن شود باردار
 دم حیض آن زن کش میرود
 شود جوش حتی س روی کمال
 بگویم چه او چه دارو کند
 کمیزه آن زن کند باران
 در آن نم با چینه آه در ده
 بطور ما تعویذ کرد و تابه
 کند شکر سر خرا با آن

دم پنج مد که نیم از سر
 هر هفته ناید مد است چنین
 عقیقه خرد با مدادش سحر
 رسیده است که جسد نظر چنین

باب شاد دوم در تدبیر حمل

بد پسر می آید اگر بشتری
 عمدی محراب بگویم ترا
 زن شوی را در وقت بخت
 چهار حیض او طهر ظاهر شود
 مرزن کند زیر پیش بند
 و با مرد هر پنج آنکه دهد
 چه آنرا از بدین بد فرو
 که تا آب در ده بگرد آرد
 برین نوع چون تمه بگذرد
 بگویم را جمله در مشغولی
 سعوت کند آنکه او عمل را
 که تا کرد اید بسی است
 در آن وقت زهر فراهم شود
 زیر بریش بندی کند
 نمودار نهوه چه در زن شود
 بجنبه بچندین بد پستان او
 مکن نیم ساعت جدا کردن
 زن از وصل نمود قانع شود

نباید حرکت قوی تر کند نباید که بار کران سرینند
 چه این چند حرکت کند و قوتی رضی الهی شود بار دار
 زن آفته کرک هرگز تیز باز کند خلط با هوای
 ب بند سبکی معجون کند وزن جمله هر روز یک کف خزند
 در اندک نیز درزه نهد پس آنکه بنزدیک شود هر روز
 بدان زن خدا بچه زود اگر چه عقیمه استرون بود
 بستاند گانه سردی که مدفون نباشد بر زمین
 ب بند او را اگر یکدم بیک تر بقر با غنم
 خورد که بدین نوع روز چهار زان عقیمه شود بار دار
باب هشادسیم در اینقطاع شهورت زنان
 زنی که بخواهد استرون نود چه او یکدم کحل عدس خورد
 مدت نباید چه هفته چهار نکرده بهر جوشی بار دار

خورد که بدین نوع برکن فیل کند فرج خود را بر دان سپل
 در آن فرج بچ برون کم شود بسی آب جردان در رو در نود
 مکن خشک بکینه خارش ستان یکدم سست از روی دست
 اگر سحر انجیر بید سپید ز سبج لکوره بنگان آورد
 پس این جمله را هر کجا کند نه زود از گلهای عورت را دهد
 نکرده در کوه صله بعد از آن اگر می زند نیست مرد جوان
باب شتاد چهارم در اینقطاع شهورت زنان
 زیرا اگر اتفاق افتد که در لعل خود بچ سوط کند
 زنجیر بید در کوهی بنزد ز زانک فرغ غفلت است مغز
 بکان توله کیرد میزالد هم تیه دانه زنگار هر یک درم
 بکوبند در ستمه بکیر نان ب زند چندین پتیه از آن
 اگر آن پتیه سوزد نهد به بطنش یقین بچ بچردن

زنج کدر نیز شش کان دم
 بزنجان بد به میرایش روان
 چه چینی نه یک بر ماند از آن
 بران خیل کس راهم هفت خون
 یقین است که بقطر حمل آورد
 چنین که بود مرده بر بدن

باب ششم در قطع حیض کثرت ده

زنج را اگر حیض بسته بود
 زهرش در دم دارو بود
 بکان کف نه هفت زو چینی
 دم حیض آن زن کثرت ده
 که اندرین پنج دل تو داند
 با قطعه صحرانچه دارد کند
باب هفتم در اطرا طمیت بد و نیز کوبید
 به طرا طمیت حیض بستن
 که دایم رود خون حیض از آن
 چه از حیض عورت خود خون مدام
 که در هند خوانند نیزش مدام
 کی است در هند نامه نام
 که بر بوی غنچه نیز ماند مدام

بسی حوشه از او بیجا کند
 لپرا که درو آتش اندازند
 بگردن او کترش را تمام
 عود و عورت مستحق همه مدام
 کند بارش ز سکر تری
 بفرخش نه خون ماندن تری
 ز چلدنی که است بیخ را
 ستان شش درم کند کندی

باب هفتم در کتب خطان

بورد از هفت بدین پنج اگر
 نماید در آن فرج از خون اثر
 بکند کرم کف کبریت گیر
 عود استی ضمه بشیر بقر
 ز فضل خداوند بهتر شود
 اگر قهیر مانسر خورد هم رود
 بروتی که کنی الدھی که کنی
 نشانیست کن شش درم ایران
 نه هفته خورد و کند هم کرانان
 نماید از آن خون حیض زمان
 ستان دانه که کهر بکند هم
 بمقدار او سکر سرخ هم
 و کرسیده ضمیع که ماند در آن
 ت و کند اس این هر چهار

زن استخاره نموده اگر عوز خلط کرده به این بقبر
یقین خون آن حیض شده کند کتبی هم از وی رود

باب هشتم در قرح رحم

بزهدان عورت فته ایشان بچشان غسل را بشیر لقب
بکوت از آن شاف اندر کند که تا رسم آن ریش برون آورد
چه حد از رحم ریم برون کند دروش فاب باغی کند
زرد خشک از ریش او چکان زتر نماند بفرج ایشان

باب نهم و دهم و یازدهم اماس رحم

چه اماس باشد رحم بزنان مسان اسبول زخم کتان
بباید باشد فته کنند بزهدان آن زن درون درزند
رفصل خداوند نیکو شود از وجهه اماس بیرون رود
زینیه کند شاف درزه نهد ز اماس زهدان پیشکسب

۵۱ **باب نهم و دهم و یازدهم اماس رحم**

چه عاجر شود عورت زرد دروزه که بیرون نیاید جنین میجره
بن خربزه تلخ تناسلی اگر کنی خلط او را بدین بقبر
بگوید اید او را بزهدان نهد بدان زن ززادان چه پس زهد
جنین که بود مرده اندر شکم ز سر کین کاوان مسان ده درم
همه خلط باب سنها کند پس از تمامی خوردن درم
چه یک پالس از بعد خوردن یقین بچه مرده بیرون چه
اگر دهم کور کند جنین از شکم زود بیرون رود
اگر دهمی سراد مین بزهدان رسند فته جنین

باب نهم و دهم در تنگ کردن فرج

چه خوانی شود تنگ فرج زنان کرفس عاقره و منبلستان
میوشان او رو کمال البصر که به و نازد سنگ دیگر

در بوم از زادن عورت

در مبل پوست کرد اند درو دار چینی و بند بر بار
 بوزن برابر همه است کن با میز لیس نراب کوه
 بگو ما گذشت تا نوه نرم شود فرج او مشک و خنزیر بود
 چنانچه پوست برداخت اند درو جابه هم گفته در ار
 بکن هر دو در آب تا نیم پاس بچوشن مراد را بدیکه کوه
 چه غنی که ان جابه رنگین شود ازو اب زار بود او را
 با به بن خشک اکه برار از ان جابه در فرج عورت را
 اگر سخت قادر نباشد دگر نه ممکن بود سر کند نشسته
 هم از کز مار دن هم باز چهار هر از غر زودت ز پوست نا
 زنگ جبهت مرد ارنگد دگر در چینی فرج زودت برنگد
 کل تا تا جز بوبن هم بکن کیز جمله شکر بهم
 همه بید تر نقل مرکان زنبیل ز تم کوز چنیم کان

ریح بوز ز پوست کن کوه پارس هر یک چهار
 اند اسکی عورت دم کوبید و در عورت بند
 همه وقت از ان چنان که شود پس اندر ز عقی بنزد شود
 بود فرج عورت اگر سردتر مایش خورد هر هر یک اگر
 پدید آید اندر فرج زنان ز سنی و گرمی صغی نشان
 همین قطع ز تم جو شده دن بشود اگر فرج راهم از ان

باب نود و سیم در بوی بد فرج زنان

پی در فرج عورت تنبوی بد بگویم دو یا سه خوش بو کند
 ز جویون نونک کیر ترنج ز هر چهار یکند اوراق پیخ
 دگر جوز بویه بکن یاران پس این جمله اس کن در ان
 بچوشان باب فراوان چنان که چون شمشیر شود در ان
 چه پی که بشود در جمله آب پس از ان خشک در حباب

بکن اس نگاه باریک تر پانیز صبح بدین بقر
 بده روغن کنده که درامد که در فرج مالده سحر گاه شام
 اگر چند گاه هر مدت کند ز در چشم بوشک از زده
باب نود چهارم در پیش عورت که شکاف شب
 پیش عورت چه بشکافش زهر درستی چه میابدش
 ز سابقه غم نوم سفید ز بز پمیه کرده هم او رید
 یک جا کذا ندر انجا نهند بدین نوع یک سه مدت کند
 درستی بزیر افضل است شکاف پیش آید براه
باب نود پنجم در دراز کردن ذکر
 خراطین با دهن سمه اگر با هر روز زان بر ذکر
 در زنی بزیر دستش نیز اگر نه نباشد عینش چنین
 دو سنبه شکر انگبین با لند با روغن یا سمین

در این نیز خیز گردد لبش مکن این دود را مگر کون حسد
 ز اسکنه در طفل ته کان دگر بید از راهی مسان
 بکن اس هر چه بخش مال فرو مال بر پشت کیر نزال
 چه ان چهره تحت اندرود یقین است مردیش فریه بود
باب نود ششم در دفعه اصل کوید یعنی درد بند
 سه صدق کویم نه درونفاق زرنج منصفه زانوی ساق
 ز وضع منصفه بر پیشان بگویم عده مات داروی ان
 در و در و اس ثقل آورد عجت در این درد هر چه بود
 الم که زیاد است سنبه دراز بخور یکدم سنبه با چوب ناز
 گمنی چوب که روغن ناز را بفضل الهی بیاید شفا
باب نود هفتم در عرق النساء
 ز عرق النساء کزین لبنوی که ز کمین بخوانند در بندگی

۵۳

ز برای سرین داد خیزد چنان
که تاساق باشد رایت آن
نه نافع بود هیچ دارو در آن
مراقب بجز داغ چیز مدان
و جابر نخست بالاتفاق
برش سرین در کبریا مساف
کنند او را در کران هر داغ
چنانیکه در دروی مساق
این هر دو موضع کلک ارزند
پس خوب طایب در دهند
ز نوش در سم سچاک هم
بیارند از هر یک یک گرم
باینند باب لیمو تمام
طلد بر کلکها کند وقت شام
امید از خداوند در شرب بود
که آن رنج با داغ بهتر شود

کبوم عله مات داء الفیل
باجماع حکماست بقال فیل
درین رنج اماں در شپت یا
شت کلک بگیرد در انجا بر جا
گزان پای کرد همچو نانی پیل
بر در رفتی ره شود مستحیل
عده مات خونی چه طاهر نژد
کلک اندرین رنج نافع بود

باب نوبت ششم در داء الفیل اعلا ماسک

کوز باد باشد بر ایند ظهور
ستن فلفلی نشند سر کچر
کوش برید چوب زو برنگ
اگر شیطج پنج خوب خند
لبن ابر کجای این عهد را
طلد با عمل کن با اس پا
همن او وین نیز بهی کند
با صحن خوردن رنج دهد
مدات در این نوع می کند
زین رنج از فصل ناری رنج
دیگر در رنج ریت نافع بود
در دروغش فقط داغ بود
باب نود و نهم دوا ی رکهای پاکه از خون پیر شود
ز رنج دوا لی به پرسی اگر
ز ستر تا پان رسانم خبر
سببری پزیرد بر کهای پا
زین دار کردن بیدار جا
در این رنج دارو بود مسود
حکمان حجره نسی سید بند
ز فصل جدا وند در صحن
در ایند نور کهای بعضی کن
اگر خون ازین جگر کهای کند
پس از این بندند محکم کند

چنان پست کند که گاهی پای اگر دست تپان نیامی بجای

باب صد و نهم در نفوس است

ز نفوس که دست پریشان چکویم عدهات داری ان

که رویه از خون فاسته شود که بنید پائی که پنجه شود

شود صبح در روزگار دراز چکیم از در شود در گذار

نیز چنین رنج بر چند تن بخواه سرائی بودک بن

موافق در این رنج دان ارفیق بکن فضا قیالی با سلب

و حال ندرین رنج کمتر کند بر خرد و شهید انارش کند

تا باشد نه بودت هر کیدن که پیش از جمل روز تپیلان

بر آن که گزین خاره در بچای که بر جلد کرد بیدنی

باب صد و دهم حراره

حکیمان اسلیم صعبینار سوسه سر را بچوانند حرار

نخود را لبر که اگر ترکند چه ترکشت باشد مالد لبر ۵۵

به زیند لرزش عدد در پیک ز سنبه سر سپا بد خد ص

به شکر تری اب لیمو اگر بشوید لرزش را بشتر

ز سبوس برش نماند شان ز کزیت زینق همین نفع دان

کسی شخم قطل ستاند اگر کند غلط باز هر کاد ز

نخود اب بر که در او رکند پس این جمله کجای بر بند

یعنی است سنبه ز سر هر دو پیش میرود فادش کم کند

همین نفع از روغن ایودار بالند بر سر اگر چند بار

باب صد و دهم در شکاف موسی

شکافه اگر موسی از پیش سر بریزند چون بکوهی شجر

باب طه را سه شب ترکند بود روغن کاد اندر کنند

به جوشان این جمله را بعد از آن چه پسند که در خورد اش روان

de asghar rezaqani

ستا ندر و آنچه روغن بود
باله بھوی که پاره شود
سرمی وقتی که کرد و تکاف
بریزیدن سری نبات
پالودن سری برس کر کند
همین روغن آمله بس بود

باب صد سیم

در معفه
گردان معفه برسی زنی توتن
بگویم که این ریح باشد چنان
دیده شود رای مردم چنان
رطوبات نه داب کرد درون
بودیش کزوی چکد اب نبرد
چه غبیر باشد بسور اخ خود
ستان سر که و ضربت انار
نکستند ز بکین انداز
طلکدن بعبت با هر چهار
شود دفع از فضل بر در کار
با غار دارو موافق بود
کهن سال از جای کمتر رود

باب صد چهارم

بود خارش اندیزین سری او
بیزنده اید از و جمله سری

خوزه میز خوانند در فارسی
په دفع او کرد و اسپرسی
خراشند پاپا چک ز اچان
که سپردن رو خون احمد اران
و بعد خورشیدن حب مال
بر دسیر باقند کچی بهال
بریشش شود موی تازان چنان
که هرگز نریزد دگر بعد از ان
بالند کرد دهن با دام را
نیز زد دگر موی او بی خطا
نشیند اصحاب این ریح سر
میخ آمله دهن سر شفا مکر
بود روغن امله به از ان
دگر بهتر از ان نیند دهن کتان
جیامت بر ریح کر کند
بریشش تاقین موی تازه دم
ولیکن چند گفت صحیح بود
یک مدت کرت جیامت کند
باب صد و پنجم در جزام و برص
که بعد جزام است در این برص
بمفقه یکه ان همه میقتس
نموش اگر گوشتن بشند
که هر بجهه از خون فارس بود

مسیک شربت
باب صد و پنجم
صفحه ۱۱۰

یازن جنس را در دو کفه اند
 نباشد دوائی در سودند
 و تا نریزد انف بیان
 عده بش بکفته بعضی کن
 حکیمان بخندوم نایبند
 درین جنس چون شیر بکریخته
 دم عیش مردم پریشان کند
 جذوم از عیالان خیشان کند
 بگویم علاج جزام برص
 مگرینه هر حکیمان بکسر
 بسایندین جمله یکسان بهم
 فروشنده صد تنگه را یکدم
 چنین داری سهل قیمت کن
 بگویم زهر خدا را یکان
 ستان جرم از جرم انجیر است
 بسا بکن حشمت و پیر است
 هر میر اندین با بچی یا کن
 پس این هر چه را اکی بسیار کن
 بکه از خوردش درم زین ملام
 بر مریغ کرد و بجهده جزام
 و بمرود پر هیز کر نیستی
 ز نفعت کند دارد نیستی
 درین رنج پر زاید هم
 ز ننگ ز چو زجر ب طعم

دلش اگر کش از نیت قند
 بکوزد کز جان سپردن کند
 چه مهر خورد در جزام و برص
 بر دزد و در جسم سنان جرم
 مجرب دوائت بر جزام
 و کس سهر دانند از احوال عام
 هر از پانچ و ده از پوست م
 بکن این این هر چه کجا بهم
 پس آنکه با جا به مفت پز
 بوقت سحرگاه که کند به خیز
 بوز تان بش ماه یک نفس از ان
 محرز چند چیز می که کردم بیان
 به بریز از چوب شین گند
 ز دراج لحم ز جود سگ
 بجزان بیخ چیز دیگر
 اگر هوشمند شش مه مخور
 اسید است از فضل بر در کار
 جزام برص را کند تار مار
 اگر با پی ملودر خورد
 بشش ماه بیج برص با برد
 و شرط آن است ای مهربان
 سختی کجی بیخ کرک را روان
 هر از هر چه باز در جزام پا
 یک آنکه اندر جبین است جا

زهر خنک چون شود خون
 به دارو سه شش بعد از آن
 چه روده شود صاف و خطها
 بی صاف سینه بده این دوا
 عملی که در صدر شد در آن
 به نهی که گفته بده بعد از آن
 چه این چند ترتیب سابقه شود
 ز دارو حوام در صدم کم شود
 دو ایت در هند پست چهار
 اطب بخوانند از اریا ر
 میجا بگویند هریت چهار
 بچشان از روشش درم بدی ناز
 ده بعد از سهال فصل حکیم
 جزاش رود فضل رب کیم
 نوشته نشام دارو از آن
 که شمو باشد بهندستان
 ستانند چرم کتو اسبیه
 بدانند اورا بایه نگاه
 از آن ده درم اس کرده اگر
 بیزدیشش بر شیر بقصر
 چنان شیر حفره بسته شود
 زند چنگ سکه بدون ادویه
 خزانته مبروس را به غصه خام
 بماند مسکه بخورش تمام

غذا ننگ بجمع اورا دهند
 برین نوع خوشتر مد است کند
 به روز تازه کند این دوا
 هر روزه فساد آورده خطا
 که این سکه با مسکه بخورد
 بجز مسکه که خورد پر پله است
 بر می دفع کرده در فضل له
 شود نقطه های سپیش سیاه
باب صد و ششم در جرب یعنی خارش
 نشان جرب با کبوم خمبر
 که در فارس اورا بخوانند گز
 بخورد زبانه و خشک عضم
 پدید آورد خارش اندر بدن
 سه قوه زرنیخ احمدستان
 چه سرمد با یک با یک آن
 بچشان یک سیر دهن بقبر
 پر از آب کن یک تقار دگر
 بیدار در آب جوشید سرو
 لذان اب بر کران دهن زرد
 ظلم کن با ندام صحاب گز
 به برده همه سح او چون تمبر
 زنگرود از مع بو پختان
 زهر یک درم سنگ نیم کان

درک باچی درم سنگ خاد یک پیر بشر شیر اندر ار
 سه روزش بالند مرم اگر بزوز چهارم بشویند سر
 به فضل خداوند از ریج گز ناندنانی بچرم بشر
 همین نفع از چچ چوک آورد همین نفع بارد هموره دید
 ازین هر پس دهن تنگ نکوت برار دنان جرب یا ز پوست
 زکریت با دهن تنگ اگر بالند برتن رود زود کر

باب صد و هفتم در بهق

که در بهق در بند نام بهق که پیدا شود نقطه است شفق
 که بعضی یہ فام پیدا شود بگویم که هر کس چگونه بود
 زبک ستوره ستان ابرا بگو کرد کن قتل سیاب را
 بید زین جمله کجا کنید بالید پس بر د هویت سفید
 یقین است از فضل بار برید اگر چه سپید سینه زود کر

در کتب ران در کتب ران در کتب ران در کتب ران در کتب ران

VEGA-PHOSVITE
 در کتب ران در کتب ران در کتب ران در کتب ران در کتب ران

زبک ستوره ستان ابرا رنگو کرد تنه کار با هر هر را
 بالند بر جرم صلب بهق باید بجا او با فضل حق
 تن چون قطه تخم پودر سیه دانه از چوب خمل بیاید
 در کوبت زبوره ستان هلیه بید مکن یار ان
 زباجین چوب بیدای پس زین هر نیمی درم سنگک
 زبید طخ پنبه دانه اگر زبوز چوبه تخم زبای پس
 ستاند زهر یکی یکدم مکن اس این جمله کجای هم
 بید زود کر که تنه دی دمان باش از پهلو ان قوی
 بالند کیفه بر این نسق نماند بر اندام نام بهق

باب صد و هشتم در سلول

بکوره سنگ درتش کنید چه اسیب کرد در برون ادرید
 چمبه کل چمبه مقدار او ادرید در اندک سیر اندر کنید

باینده باب بر رخ نهند
برین نوع از چمن بر کند
باب صد و نهم در ترکیه اعضا

بر ترقیده پای عضو در
دو انامی این رنج کرم ز سر
بکیند از قیر از قند هم
بوزن ترا ز پوست که کان درم
سه از نوم خالص بی کجی و هم
دیکر روغن کاد و هجده درم
پس این جله بر روی تش نهند
چه جو شیده که در درون اورد
بعضوی که ترقیده باشد بال
نکو کرد در فضل حق حساب

باب صد و دهم در اورام

ترا دو زخم ز بغم ز خون
صد و شصت ازین جای بود
بگویم دو انامی این هر چهار
رزد و تجرب ترا یاد کار
سنگ سح انچه میشد سفید
سنگ خصا فری کجی کند
و کز زنجیل و دیل و داز
شما از جو خوار از چوب نهند

کس اس دزن تقیر مزید
در و یا کن ثلث ریم حدید
درین یک کفی خور بوقت نهار
داست نماید بهفته چهار
بپر هیزه از ششی باد کین
ز شیرینی جده خرب اسکین
ز اورام اعضا ویرقان درم
راند خداوند ما اگر کم
دگر پسته اشتر بود سود مند
صد بار روغن کاد و مرهم کنند
در روغن کنجد و قیر را
بکن و مرهم مالایینا بجا
باورام اجسام مردم کنون
ز به الهی شوم رهنمون
اگر روغن بید انیجر کر
بمالی با مالش عضو بشد
کز ز باد باشد یقین نه شود
درم کز ز تخم است فسد شود
چه اماس گرمی بود کس کن
حدوش یقین است از خون
اگر توش درد در وی بود
کمان که تا خون سپردن
اگر در دوش نباشد چنان
مکش خون ترا سجا که آرد زین

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

نوع صبرگیر اینجا مال شود دفع از فضل خود حاصل
 فی فونک رنگ ز چوب هم بنا و طه کن تو بر هر درم
 کند دفع انواع اماس تن همین نفع یابی ز سرکه کن

باب صد و یازدهم درد نبل

چه آغاز نبل شود در وجود روان خون از اینجا بیاید شود
 بیارند کبچ در کوز قی بایند این هر چه با عقیق
 بالند بر نبل خام اگر نه پنخ آورد زیر دندان زبر
 نه پنخت ان درد مکرر شود نه پندار هرگز که سروا کند
 دهر که با غار چون بر او نکرد دیگر جمع ری می در او

باب صد و دوازدهم در لوط لعی پیوده

با نوع لوط ارشان بشرتی که پودر سجا اند در بندی
 همه پوست کیم با جوش می شود که از باد صفر از تیره بود

در همه این موارد که در این کتاب درود و نیت و غیره ذکر کرده اند و در این کتاب درود و نیت و غیره ذکر کرده اند

بسی ز ندرت کند نام او دیا آنکه سودا بود خام او
 ز ندرت کوه تبرک تبار کرد در او کا ز نایب کار
 در این پنج کمره رها دین مگر فضل رب تمام زمین

دین کجایان چنین گفته اند که با دیوچه خوش بپرد کند
 بن نم ز چوب کن در غم کل مضغ مندل بر رخ هم
 بایند آب این هر چهار کند اند که نیر کشینه یار
 بالند بر لوط زور چهار شود دفع از فضل پروردگار
 اگر رید طاس بر روی نهی شود مایه لوط از روی توی
 ز تپال کلینغ هم به شود اگر خوق مقتدر بندی رود

باب صد و سیزدهم در اکل

خبر ما که از اکل می پرسی که در اینجا اند خزانه فارسی
 این حدیث از طه یار است

بسی ز ندرت کند نام او دیا آنکه سودا بود خام او
 ز ندرت کوه تبرک تبار کرد در او کا ز نایب کار
 در این پنج کمره رها دین مگر فضل رب تمام زمین
 دین کجایان چنین گفته اند که با دیوچه خوش بپرد کند
 بن نم ز چوب کن در غم کل مضغ مندل بر رخ هم
 بایند آب این هر چهار کند اند که نیر کشینه یار
 بالند بر لوط زور چهار شود دفع از فضل پروردگار
 اگر رید طاس بر روی نهی شود مایه لوط از روی توی
 ز تپال کلینغ هم به شود اگر خوق مقتدر بندی رود

بیاورد این جمله در سوره

این حدیث از طه یار است

باغ از نبل چه فریب نرود خوردلم مردم چه بخت شود
 باغضار مردم بود جایی او نرید است هر روز پنهانی او
 در موضع خطرناک باشد مدام به سفره تنی گاه دیگر کلام
 در وضع بدی بود بودند با نید باب بروی نهند
 چنگ پیچ نامی خوره پر کند چه بافتند مخلوط اندر کند
 چه پنی که در هیچ دراز نرفت بکن دیو چه چند بر او نخت
 خورد بعد از آن نیز کرکم تن مهیا کن آنگاه کور و کفن
 اگر شد نبتة بی گند بالند بروی خوره نهند
 مثل خورده نیز نافع بود اگر پنج تو تن خورد هم رود
 تده دوی خوره دایع دان درک هیچ چیز بدان نران
 باب صد و چهاردهم در جراثیم است
 چه دتن زانم جهت نشت پانند از پوست قرص است

۶۲
 چنین است حاجت اندخت اگر کوهنغذی بریش نشت
 بمیرد بفرمان از نرند که از خاک با جان کند بنده
 بکن اس از سر و با یک تر نشان کن پس ان را بر لبش
 هر هفته بدین سان چه میزان بریش کهن سال مرهم شود
 بوزد اگر استخوان بقبر کند بر انرا چه کعبه البصر
 بریش کهن سال پزان کند بفضیل خداوند عالم رود
 همین نفع از کاکچک مرده بود عظم خنثیر بهتر از آن
 ستان بکدم سنگ مرده است بکن اس او را بریز مرده سنگ
 سه توله زدهن بقبر اندازد بچشان باوند آهن تبار
 بجناب بچوب و چکر و سیاه طعدکن بریش کهن چند گاه
 زتری کند چون کباب قیدی برارد در ان ریش لحم حید
 باب صد و پانزدهم در یازده سلطان

مگر از عرق بدنی بر پیشانی
 بجز آنکه یازده بند دستک
 چه رشته با کسی سر کشد
 نهارش به بطور آنکه در دم
 هر هفته بر روز خرد یکدم
 نه در دوش شود ظاهر و نه در دم
 اگر آنکه ز در خرد سال ماه
 نه رشته با کسی سر کشد
 نه رشته فتنه درش هیچگاه
 به بینی به حال هندوستان
 که دایم خرد آنکه در آنجا
 نه رشته با کسی سر کشد
 مگر رشته از خلق از بهر حال
 چه رشته شود ظاهر اندر بدن
 بغیر از کشیدن دو انگلی مکن
 در آغاز دارو دم این رسم
 هلیله بید و کشنیز نیز
 بکن خذل امله یا راو
 یارند اندر سبواب چاه
 به صاحب رنج لاجچگاه
 چه او آب خواهد همان آب
 وجودش شود فضل او زود به
 شنیدم که در هند که قباد
 بیای ملک رشته سر نهاد

حکیمان بنصده شمار آمدند
 همه تخته زور کار آمدند
 بلشده با یکدیگر متفق
 که داروی نار و بدان دوش
 همه افت ثقی به پرد خفتند
 به پیش ششماه اند خفتند
 نهادند سر را بروی زمین
 شهنایت دارو نار و جزیان
 بریند پای ملک هفت جوی
 که سر رشته پیرون نیفتد ز پای
 ولیکن در آن دم ز قهر لم
 بدون اندر رشته تا سیاه
 کسی را که رشته پیرون اندی
 روان خجسته بدون اندی
 دین وقت از صدق مصطفی
 سفید است رشته شمره شقا
 کی هیت در هند نار و بنام
 بایرند از بزرگ بخش تمام
 بایند بر روی یاز و نهند
 زان کافرا فصل ناری هم
 ولیکن با غار دارو کتند
 چه پیرون زند کم بود بود
 بان دارو دهر کر کلک
 به بند صد دست او را کرک

سه روزش چنان بت داری اگر نیاید پایش ز رشته اثر
 موجب بگویم ترا کوش دار که از ابتدا پای خود بسته
 اگر رشته باشی مگر ای پس که از درد رشته نایس خبر
 اگر خردشینی ثور و زوت اگر او نشاند بد و عم است
 بخیر در پایش چه پایش زوت جز این داروی رشته ای خطا
 ز قول حکیمان زهر خند بگویم که سرطان چه رنج است ترا
 که در میان مرثانه بود چه پنجه شود پنج خنده کند
 سر رشته باشد بسوی درون بود درد زهر زور اثرش درون
 خور و عظم پشت پینه فتد در آن جای قصد جان کند
 اگر وقت خواهر گنده کلاف خدا جان ان بند و اردو معا
 در خصوصت است عضد کر بصحت میل کرد او پشتر
 باب صد شازدهم در تسوگی اش

که از نادر کسی را وجود عدمات او را میاید بشنود
 کل و چونه باب بلان بریز پس از ساعتی صافش بریز
 بمقداران اب اب دکر در آن چونه مخلوط کن ای پس
 بدن بویعشش بارش بریز چه مینی نمانده در آن اچینه
 بریز اب این جله چوستان بکن روغن کاو را یا ران
 بالند او را بدین جا نگاه بیک هفته ای حقیقت براه
 تا تیره بو زوتن صاکان بکن مرهم او را بدین کتان
 به بندند بر موضع سوخته که میوز چون اش فروخته
 بر فضل صداوند در هر جهان شود سر در رحمت فتد در دارا
 اگر رفته اش اندکنت همین دهن مگور نهادن است
 باب صد و هفدهم در دارو ام که
 دوائی مجرب من از هر هو بگویم بر پیش تو ای نیک رو

تو ارمله اک تخم پوداد
 تمامی بوزن برابر پاپار
 چه بصر کسر این از چینه
 بکن خلط بارو عن بر البغیر
 طلاکن تو آتر بدو قدیم
 کند دفع پروردگار عظیم
 چه در در که در زیر خصیه بود
 سبذار که هیچ در او بود
 در در که سیامت چون تار مو
 بالات این بکن سیخ رود
 کلک آن سیر مندی با قده مال
 شود دفع از فضل پروردگار
 همین نفع شیر زقوم آورد
 همین فایده پنج چینه ^۴ چلته
 بر در که در رینه باشد درشت
 که پید است بعضی کسانرا
 باک از طویا و بر کلک
 و با شیطرح بد در چوک
 شود دفع از فضل پروردگار
 بالی یکی را ازین هر چهار
 دگر هر چه کفتم زهر جنزام
 در این نیز ماضع بود لکلام
 باب صد و هجدهم جد ری یعنی آبله ستیلا

بکشد حکمان همه یکد که
 که از خون فاستد همه آبله
 بالی که خون در تن مردمان
 فراید بر دو زن از کوکان
 برون ای دلش آبله از بدن
 خصوصاً با طفل از مرد درن
 و لیکن جکی چنین گفته اند
 ز طفلان هر سال خون سکنند
 اگر حکم جد را همین است که
 که یک رطاب هر شود بر بشر
 چنین است حکم خداوندگار
 که برون نیاید لقین چهار
 سیاه بگرتن یافته
 درشت قوی یکدیگر یافته
 برون دیر آید شود مشک رود
 لبوزن در آرتب وجود
 درین نوع کمتر راه آید این
 مگر فضل رب سماء زمین
 سفید است اگر دانه را در تر
 نیامخته جمله با یکدیگر
 شود حش دیر و بر آید زود
 نباشد تب گرم اندر وجود
 عده است خیریت این پنج خیز
 سده است برون آید ان تغییر

باغاج در این ارزنده چیز همیشه بلیله و کشنی نیز
 بکنند صندل و آمله یا دران باند از این چهار اندر زمان
 بداند اندر سبواب چاه بده صاحب پنج را چندان
 باب صد و نود و نهم مارگرید را دو انیت
 چنان گاه مار بعضوی کرید همان عضوی الحی ایامید برید
 چه بر بریدن نباشد دران به بندند ان عضوی ایوان
 کلک کرد بر کرد عهش زنده بکنند در حجام عهش کنند
 اگر آب خواهد همان اریه وجودش شود فضل حق زود
 ز پوت کر بر زیره سفید بینه در آب یکی کینه
 چه کرد با بزرگ زدن کر برون بده هر چه در او ش از فزون
 خود اول این اندر خوردند با خر عمل اب صابر خوردند
 ز بند و بر صر پس که مهمک بود قوی پخت باشد که نمیکورد

به پر هیزش ماه اریکنم زدهن در لحم ذکر کند م طعام
 حد زکن که ناکاه کتو اورر محالست که جاز اسکت بر
 در تدبیر صحت
 در آب صحت بخور ایامید بر طهیر بس از ای بر هر کار
 جذکن را انواع ترشی بخور بکن از غذا اسوده خالی نبرد
 رگم خوردن ای یا صحت بود بسیار خوردن بر وقت بود
 قضا را بیک وقت نخور علف چه کادان مخور گاه دایم علف
 بر اندازه خویش شورت بران نکود قوی چون نری تا توان
 رشتن غذای بر کار دار که خالصت او بود مثل مار
 خوردن در حرارت غذا ناسترد فرد گیر اینخواصه مانند برد
 بخور نان کندم و لحم ختم بهر بوزیر وقت نه پیش نه کم
 ز پر آب خوردن بهر هنر کار که بسیار خوار است بسیار خوار

شراب میز آنکه گفته بود
ز ساش که چاه پیرون رود
مدام آنکه او در داس چینه
بود صحت نفس پش را

باب در حرکت

حکایت که حرکت بمقدار عادت کیند
چیکان بدین سان تفاوت کیند
سواره پیاده کند را اندک
یقین است از حرکت تعدل
بود وقت جمله که ما از ان
چهارفتن از حد پیرون بود
برگشت اگر اصل دار نگاه
مقیمان بجا نه مسافر راه

باب در سکوت

سکوت با غداره کن الی پر
رطوبت کند چون شود پشته

به پیرون زنده کرد و سکون
شود اندران جسم تری قرون
چه می ج کس بر رطوبت شود
رود باشد اورا سکونت کند
چه لذت بخورم که زبیه شود
مکودد مدایش نشسته بود

در میان خواب

ز بسیاری خواب رقان شود
که اندک کند نیز بدتر شود
اگر وقت است خواب بشر
فتور نیارد که بر بصر
به سده شود اضم از وی طعام
رطوبات شایسته ارد بکام

در بیدار بودن

بقول حکیمان ای هر فنون
که سهند الکی و ارت خون
ز پندار از میل چند رود
یقین است که در روز مجنون
مگر که در مرده اعلان بود
که کشف کرامات حاصل بود
از ترس با برضن در شود
محالست که در خواب عصبان رود

در نوعت بیدار بودن است ضررناورد بلکه موجب شفاست

در اسهال و جلاب

چه جوار که اسهال باقی کنی کز پاپر خلائط از بن کنی
 سه از تربت نیم شکر تری بوقت سحر که فرود آوری
 مدد آب جوشیده کن حکیم که از آب سرد است بسایم
 همین نفع از میخ منقل شود همین فایده خیار خضر دم
 شش و هفت جمال کوهستان دیگر قد که نه کنی از آن
 بگوید بیکی فرود آورد پیشش آب که می فراوان خورد
 شود صاف از خلط روده چنان که نقش علی جوش نماند در آن
 اگر فتن لطن از حد شود برنج جفرت کادان خورد
 همین نفع بیخ زقوم آورد که تریاک تنول کمی خورد
 در استفراغ لعی خلائط سینه

چه جوار که خلط سبز رود یکی توله از خرقی آورد
 کف سنگ نیم درم آورد کند اثر بیکی نهادنش خورد
 مدد آب جوشیده از پز خورد همه خلط سینه بیرون میرود
 همین نفع بیخ زقوم آورد همین فایده زهر کنگر دم
 همین نفع از طایر سبزه درم سنگ بود بخورد از آن

در وقت اسهال

بوقت ضرورت سبزه باری محو خواهد بود اسهال قی
 برود که باران از استاید چه سهیل خورد در تن آرد فساد
 اگر آدمی نیک فرزند شود تنش را از سهیل مضرت بود
 کند مردمی خشک اسهال ز فربه برادر آریان کار تر
 که پیران نشاید که سهیل خورد که در ضعف دل کنی خورد
 بزور که کوهل خورد بر تو باد نکه دار خود را سرهای باد

مذکر سردی و بادار نگاه گذرتو اظهار رنج تباہ
در وقت است اسهال را یادار در آید رستان بوقت بهار

باب در علامات خیر و شر

علامت خیرت در نجما	که عقل و نظر نظوظ ثابت بجا
بچیند بر بستر میرض آنچنان	که عادت بصحی بود پر از آن
بدین نوع چون رنج طار شود	نشانی بخت از او بود
ولیکن علامات بدان بود	بقدر آنچه کتفم ضدان بود
چه کچشم رنجور شد است آن	و دواعی سحر کرد با تن برود
کشیده بود پوت آن چنین	جد زنده کوش او باقیین
بود گرم سینه کف پای سرد	جبین نیز باشد مانند برود
دش زود آید شود روز زرد	عینش مانند الوده کرد
برنجور چون این علامت بود	دلائل بختیش کم بود

باب در تعریف رکها

۷۰

مقول صیگان و اثنی چنین	که بعد رک استین او همین
بهر بعد مش نام گویم ترا	که شازکن مذسبی زو بجا
نه نفس است اینمته ای رفیق	چه قیفال کحل دیگر با سیق
سیان هر بازو وظل کاوشن	بگویم کی امت هر یک سپان
ترا جابر قیفال گویم نشان	برابر سر انگشت استین آن
نشان رک با سبب ابلکیم	مقاوم بخصر بود و ان تعیین
چنین است صحت یاد و فنون	که خون سر زوی باید برودن
چنین است خاصیت او مکر	که بیرون کند خون شش چکر
سیان همین هر رک کحل بود	که در خون اندام سپردن شود
دیگر چارمین است حمل اثرش	که جایسربان رنج شد نبرش
چه کحل نباید که از نازند	ولیکن نشاید ناز از نند

رک پنجمین نام او شامل است بود جایگاهش صبر پرست
 میان هر شکست زین بود که خون سپرزو جگر زوردد
 ششمین باب است اینک خواه که اندر شاکت کنگ کرده است جا
 مقابل از شکست پاستان کشد آن خون رحم از زمان
 دیگر خون را اندام زین رود رزده شانه خود کند هم رود
 رک هفتمین زیر انوتان که نهاده اند هیچ نامی بران
 بی در در انوکش میند ان و یا به باس اسپیدان
 در هشتمین است عرق النساء که پشت شاکت کرده تن جا
 سه انکشت از پشته بیشتر بی دفع اکهن زند بیشتر
 نهم در حین است در سجه گاه کنش منقده کسی هیچ گاه
 چنین است صحت ایند فزون کرد خون چشم درخاید بران
 دهم نبض سر است سیکو بدان که دنبال از بر شده جای ان

حکیمان پی در نیز نهند بروداغ تون باش گند
 که تا منقذ اب بسته شود ز سیراب دودیده کمتر رود
 در این چشم است اندک کران که در سوس جینی بود جگر ان
 بی دفع سبل خون گیرند بریزند غلش حرم نهند
 در کرک که اور است در راج نام که شد در کوجای اول کلام
 هر طرف ان مقابل کوش بریشتر نوزن در بسیار است
 که نزدیک ان کرک جان بود سبادا که بیشتر توی آورد
 دویش نیایی به هر جهان چه سیکو از نبض او خون را
 بریز زبان است نبض دیگر کش میند در پنج حلق بشر
 در چهار کرک انکه اصل میند که در پنج تبستن دهن نهند
 هر باب است جای ان هر جمله که یکجا کش میند در وقت کار
 میان هر پرده پپی رگست که میان هر پرده است پنجم

پدایش می از خون کشند
 دیگر به با سوزش ترزند
 رگش زده دان یقین در است
 حرانگشت نمی او بر تر است
 پدایش سبزه سردارزند
 از خون اندک بدون آردند
 رگ هفت هم را کفشد نام
 پس از هر که کوشش او تمام
 پس از مالش کوشش ظاهر شود
 از اندک خون آسود رود
 کشنده ان رگ شوره استان
 پد در چشم خورش عیون
 همین است تعریف که بدن
 کشنده کان از تن مردان
 از پیش بوسی سینا

در کف ای حکیم برسد
 ادوی هفت است بت بد
 فالجی هر قسالم شهوت
 باد و لجه است در در چشمی
 چشم باد بوی سیرای امیر
 مردمان را رود گرداند ایسیر
 از چشم و درد دندان نفعی
 می نماید رین غم را سمن

یکدانه کوبیده ترزند
 با که کردی سر فراد انجمن
 جز بویا در نقل غاگه
 سعد مند در حسی غاطه
 سبزل خون نوی میاید ارلو
 تا داغست که گرداند بو
 اینکین صدای آب چشم ده
 کف از او بردار که عت سینه
 نام این معجون بودیدان بود
 را که جلد در آن درمان بود
 هر که شفا که خوردید شفا
 زود کرده در همه است را
 در جز او مذکور دی گفته خوب صلایه نماید و به بیشترند و
 با درند عمل هم در آن هیچ خوب جوت نیک کف از پیش بگیرند
 و اجزا را مخلوط نموده معجون نمایند که در ۹ صندل ۱۳
 حب جبت یخ معدن القوزه مصطکی ۴
 کورجان صبر رود
 اجزا را که پدید و چغندر اب جربانید در معرازه ۱۵
 می توان خورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزینت از کتاب طب الحمد لله الذی خلق لکل
 الداء دواء والهناء فی دفع المفردات والمکرات القصص
 والدواء و الصلوة عن سیدنا نبیا محمد صفة
 دعام الدیة و اله و اولاده ائمة البرار و نجوم الدیة
 اما بعد کلمه چند در بیان بعضی مفردات و مرکبات
 مطبوعه و سیر و ائمة الموفق و المعین مقالة در مفردات
 مثل برنج باب باب اول در جرب باب ۱
 دیم و مضه و شرا باب سیم در فواکه باب چهارم در قبول
 باب پنجم در مفردات که در جنس باب اول
 حنظل بهترین جرب است و مرفق ترین بطبع آن در سگی
 و خوب ترین وی است که نوباشد یعنی پاپریزه نباشد

در مکی و زنی و سفیدی سیانه باشد خرم بود
 و طاهرش درشت نبرد و کدم معتدل بود مایه کج است مضع
 او بر دل و درام نهند چخته گرداند و بر کزیده سک دیوانه نهند
 بود و در بهترین ناهندان کدورت و فصل آن که تری بود
 و سر شده خردش از گرم بهتر بود شعیر بهترین جو
 است که سفید و نو باشد و سرد و خشک در درجه اولی باشد
 که بر جرب طرد کردن و باهی و سرکه بر قفس سفید است
 کتاب مسود در تری و آنچه از است یعنی که از اصل پوست
 نذر و سوزند رطوبت اش بهتر بود و موافق ترین غذا
 در صحت حاره اب جوس ده و در بعضی و سردا تا با دین
 و کرفس بود و کنگ از اب غلیظه و ترطس کمتر از برنج
 و یا اگر طبع و در همه اوقات موافق بود خشک

است با تفیق در درجه اول و پیش بعضی گرم و پیش بعضی تری
 با اعتدال و پیش بعضی در ابدان محرق حرارت کند و اوق
 خوردن وی وقتی بود که هو تر بود و معتدل لطعم مایل به
 چرب تر بود و زرد رنگ زرد و ناسته شیر قصب کند از خوردن
 پخت وی قر از باید نمود و برنج پخته معتدل است تری
 و خشکی و غذای بسیار دهد و نسی زیاده کند و بهترین آن کج
 و اگر برنج باب خربزه بر کف نهند زایل گرداند
 جا و رس ازین و زرات زرات از جا و رس بهتر
 است و غذا پسر دهد جا و رس غذا کمتر بود هر سه سرد
 در درجه اول و خشک تا اول و سیم خونی بود که از آنها
 تر که زرد محمود نبرد باید یک چرب پزند و پخته
 بود و جبهه و خاز و سهال بار و خشک به عملی

در است در اول و خشک در مردم و بعضی گفته اند خشک
 در کسی دردی و جراثیم رقیق کند و این سبب است و امراض
 در می مرافق و غذا انگه دهد و قفح بود با بعضی عصاره
 مرافق بود از خوردن اش محابها ترش میشود و در این خوردن
 امراض بود و ای حد اش کند و بعضی گفته اند لبر فایده کسی را
 که چشم خشکی میکند باقی نزدیک معتدل و بعضی
 گویند سرد در اول و خشک در مردم تقریبات جید الفزا مرافق
 الصحت بود در طریقت فصدی سرفه و نفثه اندر اناض
 بود و بر کف و بهنق طله کند را میگرداند اکثر گفته اند
 صمیمه کرده بر جای که خون میرود نهند خون بر است و بر
 ادرام خصیه و پتک با لند نافع بود و باره نریست
 بر خا تر طله کند فایده دهد نافع بود و خوا بهای

پریشان نماید و اگر کسی را که قولنج بود مضر است
 حمص نخود باشد بهترین وی برک و سفید باشد
 گرم تر بود در اول و بعضی گفته اند خشک است در اول طبع
 نرم گرداند و در اول بود و مویج باه هاشم محمود الکلی
 خاضه مقرران نزدیکیست باقی نقش از باقی کمتر بود سرد
 بود در اول معتدل بود در خشکی و تری و بعضی گفته اند
 خشک است در اول و معتدل بود در طریقت و برکت
 و بعضی گفته اند خشک است در اول سرفه و تب با سفید
 بود لوبیا گرم بود در اول و معتدل بود در طریقت
 و برکت و بعضی گفته اند سرد خشک است در اول
 مرغ ان گرم تر از غیران بود با سعه مرافق نبود
فصل سیم در المان نیز مرکب از جو هر مخلقه

سده حکم کند نشانه و قابض بود در کوش قریب معتدل
 مایه گرمی و تری و بهتر شیرها آنکه سفید بود معتدل
 القوام و بهتر آنکه در عقب جوشیدن یا شامند غندی
 نیکو دهد و تقوی دماغ بود شیرکاو از همه شیرها غلیظتر
 و خوب تر بود و غذا بیشتر دهد و بیشتر قوت دهد و دیرتر
 خضم زود شیر میوشد معتدل بود و سرفه و سل را سفید
 بود و ورم حلق و لتهات را شیر صغیر چنان شیرکاو و
 شیر بز و چون جنس است اولاد قوی ترش غالب است تولید بغم
 اقرب و مقوی باه بود تدارک ضرر جماع کند و نفست
 الدم و قرصه رید را مرفاق بود همچون شیر بز و جنس است
 شیر شتر از قریب و جنس است از همه شیرها کمتر بود
 لهذا جهت سده همچو شیرهای دیگر نبود و استسقا و استنما

نفس و اراض پس زود بر اسیر نافع بود و زود از معده بگذرد
 و غذا کمتر دهد و به استسقا و غذا بهتر شیر است
 گرم تر از همه شیرها است طبیعت از م و طعام را خضم کند
 خاصه قرضان فصل چهارم در بیض یعنی
 تخم مرغ تازه آن نیکو بود بهترین طریق آن نیم برشتت
 و آن چنان بود که آب با بجز آنرا زد و تخم مرغ را در آب
 اندازند بصد بارند سفیدی کم مرغ سردی مایه است
 و در روی اثر گرمی و صلبه معتدل در گرمی و سردی سفید
 است کرفس اول و کمی و نفست الدم خاصه زده که نیم برشت
 و گرم خوردن بیض غار و لبط غلیظ بود جهت چهار تعبیه
 بیض عصاره از همه بیضها بیشتر قوت باه دهد و
 بیض کبک از بیض و صاج لطیف تر بود ناقصا

نهایت سفید بود **باب دو** در لحم جمیع
 کشت با کرم تر است اما کشت ماهر لیکن در کرمی تری
 مختلف بحسب اختلاف حیوانات و از آن موضع ذبوی
 و لدغوی سیاه جمیع حیوانات جواد الله بود از غیر سیاه
 و همچنین زرنه در فیه و صحر از غیر آن بهتر می رود و در خورد
 لحم حنظل یعنی بیشینه زوریان لحم همچون
 کشته در میان جرب در نبت و صلاکت اهرام
 با مزاج آب فی کرم و کرات و بهتر است که یک ساله بود
 تند حبه یعنی میش ماده و آنچه هر ساله بود زنده خون بغم
 زوی تولد کند لحم کبش یعنی قویج از نفع و در بعضی
 بر بهتر بود لیکن کشت بر غله معتدل بود در تری و خشکی
 موافق بود با جمیع مردم الله اکبری که کیده و خوب بسیار

کنند و زود انجم گردد و صاحب داممل و شتر را بوقتی
 بود لحم نبی از بر خانه تو تر تو در کرمی و تری و فصد اش
 بیشتر بود بزر از بر زاده همه تر بود کما و نسبت بکرمه
 سرد خشک بود متر لدغون سرداوی بود و زرد و وام کلش
 ابر این سرداوی تولد کند اما گوشت خفان است
گوشت آب برای اهل صاب تب و یافات قویه
 سائب بود مثل گوشت اشتر حمار و حشی و قویج کوهی
 و کوزن کرم و خشک بود در صوم روی الغذا و در انجم
 بود گوشت او بهتر کشته صید ما بود هر چند گوشتهای
 صید همه بد بود از آن خون غلیظ سرداوی تولد کند
 اما ماده او بره کمتر بود و قویج و فالج را نافع بود
حمر کوش بعد از کشته گوشت او بود

کرم که خشک است در آب ان نشاندن صاحب
 نفوس را و مفصل را فایده دهد در بیان کرده وی
 فرمود این روده را نفع بود متمم یعنی ماهی
 ماه تازه کرد و تر بود و در حمام و باغ زیاد کند با
 سرد مزاجان راقی بود و بهتر ماهی که در حور در و بر کج
 میان بود و چون از آب بیرون آورند روده فاستد
 نشود و در آبهای خوش که بر سنگ در یک گذرد و بهترین
 طریق جزدن وی آنکه چون پزند در وی نمک شبت
 کرده پاشند پس یک ب ان اما آنچه بر دهن زیند
 پسنیدیده نیست اگر مذاق بهتر نماید هر سنگ
 کرده کرم در استت بهتر آنکه گفته باشد لبر که صغرا
 بخورد و در عقب ان شیرینی باید خورد تمه

باب سیم در فواکه عنب اگر رسید الفواکه
 قشر و دانه اش سرد خشک است و حشیش کرم تر است
 سه الفوا بود مقوی بدن از خون صالح تولد کند شمن
 بود سینه دشت را راقی بود سفید از سیاه بهتر بود و پنجه
 از قطف ان بد چو سه روز خورد رطوبت و نفخش کمتر
حصصم عوزه سرد خشک سرد در اول و خشک در حمام
 صفا و حرارت دفع کند سده و جگر را نافع بود اما موله
 ریاح و معض بود و مضر بود با لذت و نمی اصلاح با نینون
بگلنیں عمل قیمن انجیر بهترین انجیر با آنکه
 به سفیدی میل بود پس زرد پس سرخ پس سیاه انجیر
 تر اند که کرم باشد و بعضی گفته اند که است در اول
 در صدد اول با جمیم در است با تقاق در حمام از جمع فواکه

غذا پشیرده اما منصف معده باشد و مرده قوی در مریه صفا
 بود آنچه خشک گرم در اول معتدل در خشکی و تری سینه
 در نه کنه و کله و شانه را مرفق بود و بر او رام و دما میل
 خاکه کنه تحیل کنه و پنجه گردانند شیر سفید که از انجیر
 بیرون آید در موضع گردیدن رتبه و مغزب نافع بود
فرصاد قوت شیرین با انجیر ترتر کسیت اما شافی
 یعنی شانه قوت ترش در گرد و تر است در رحم بعضی گفته اند
خشک است در اولی جنبه او رام حق جزدان و مغزه کردن
 نافع بر در خام وی در قوت سماق بود **سماق** اما شیرین
 سرد در اول و تر در اخران و بعضی گفته اند معتدل است
 ملین بود سینه در نه و دل و کبر را مرفق بود اما بصیرت
 تسخیل و در بعضی ابدان رمان حاصل سرد و خشک است

و با مع صفرا کند و فوج و سیدن فضل با جفت و دانه
 و از شیرین ادوار بول بیشتر کند و کبر کل از اب شخم
 زو پالیت در شکر مره صفرا براننده بلغمت منع
 التهاب معده کند بطینخ خنزه بر قول اکثر
 بارد است در اول ثانیه در لب در اخران و بعضی گفته
 اند سرد و آنچه شیرین تر بود و اسهالی بعضی پشیرده و غیر او
پلطم یعنی فی الجمله سریع الاستیسه و سریع الدخیر بود
 سنگ کرده و شانه را بریزند محرو صفراوی در عقبان
 سنگین قند را باید خورد چند دانه سرد و تر است در
 دوم امراض ماده و حیات صفراویه را ببرد و سرفه را
 و التهاب دل و کبر را نافع بود و اب وی در تبرید است
 جهت زیاد وی حکم بود **قشاق** حیار و قشاق قشاق در

عربش دقت مزاجات هر چه کرد و تر بود تشنگی
 نبش نذرسده را کرده و قمع صفا نماید او را بول کند
 و بر کولر در تولید خلطی کند که مستعد عفونت مرلود حیات
 بود سفر حل سرد و تر است در اخرواد و بعضی گویند
 در اخرو در دوم خشک و قابض علوش تر و تر کفته اند بعضی
 معتدل در سردی و گرمی کفته اند **تفاح** سیب شیرین
 قریب با معتدل بود و ترش سردی و خشکی مایل و هر که بویخ
 مقوی دل و معدة و اسهال بود و کفته اند التفاح للعقب
 داده الفرجبل للمعدة و الرمان للکبد و الکثار لیب العصب
 مرافق نمیب امر و د یعنی ابرو و معتدل بود
 بعضی با بر رطب و بعضی با بر دیابلس آنچه شیرین
 بود غذا پخته در سبب و بی اما خلطی که از او تولد شود

قادر عفونت بود بر خلاف به مقوی دل و معدة
 بود جس بود لیکن تشنگی و صفا کند مضمضش از دانه
 سرد و تر است در صوم و خونی که از او تولد شود سریع عفونت
 در وی باشد تولید حیات که تعقیب کشته وی تشنگی نبش
 و حیات صافه را نافع **خوخ** شفا تو سرد تر بود در
 اخرا تینه تولد بغم بود و حیات بلخی بود با سده از زرد الو
 بهتر بود و شستهی طعام بود و مقوی باه گرم خشک مزاج را
 بر داشت در وقت حرارت معدة حوزند سرد مزاج در عقب
 ان بخیل پرورده با عمل جود و آنچه دیرا بکار بود از دانه
 جدا باید کرد غلیظ و دیرتر که از تر بود **اجاص** سرد
 بود اول در ثانیه تر در خمر واقع و سهل صفا
 بود و سکن حرارت دل و تشنگی اما مضر معدة بود

و خلط غلیظ از او متولد شود و خوردن ضعیف وی سنگ
 شانه را بریزند با سرکه کرده بر بنوا نه طه که زایل کند
 سر بیابان سرد و خشک است در دوم و بعضی گویند
 در هم حرارت و تشنگی نشاندن صفا و تقوی معده بود
 و مانع غشیان و قوی و اسهال صفراوی بود و آب وی با صره
 را تیز کند چون در چشم کشد طاعون دو با حصه
 و جد را نافع بود اما خوردن وی حصه و جدی را
 میزون آید نباید داد آتش حج سرد و گرم و کرم و خشک
 و در دوم تقوی بجز معده سرد بود و اندک آن بر هضم
 یار و منع غشیان کند و بادها بشکند در کرم گرم در
 بود در اول منفع و ضعف معده بود و اندامش گرم
 بود در اول و در وی اندک رطوبتی است و حاض

در سرد و خشک بود در دوم و نافع صفا بود و اسهال
 صفراوی و شقی و واقع خفقان گرم بود و بوی دمان
 خوش کرداند ناسنج پوستش گرم و خشک بود در
 دوم چون تر بود سه هفته بارش نکند در فتاب نهند
 در منصفی مانند روغن نارین باشد وانه شکر گرم و
 خشک بود در اول محلل ریح بارده بود در دماغ و من
 در سرد و خشک بود در سیم باب چهارم در
 بقول باغی لطف بقولت گرم خشک بود در دوم
 حرارت و کتله حرارت فوج بود یعنی از پودینه که بخورد
 بر لب جویها میرود معده و جگر سرد را قوه دهد و
 سخن فراق استعدنی و غشیان و حصه بود و اگر بسیار خورد
 ریه تخته بود باد ناسنج بویه گرم خشک است

در سیم بعضی گویند در اول و بعضی گویند معتدلت در گرمی
 و سردی و خشکت در دوم مقوی معده و جگر و دل و موضع
 و دافع خفقان و فزاق بود و مصفی دهن بود و نافع
 بود در همه امراض معنی سردانی با دسروح گرم
 و خشکت در دوم و مقوی دل و مفرح بود اما
 عاقبت آن تفریح نیکو بود اگر بی رخنند زیرا که از د
 خون بد بودائی تولد کند و مضاره و در چشم کشند بینی
 را تیز گرداند و بر کزیده عقرب زنبور طرد کند در دشتند
 و در لب رخنه و نش مضم بصیر بود که بر کشند سرد بود
 در اول خشک بود در دوم اما غالب نیست که یابس
 آن خشک بود نه طبش و برای علم نافع بود خفقان
 گرم را و مقوی معده گرمست و نجات دهنده ترش کردن

طعام در معده حافظه خشکان و بر او رام گرم و صداع
 طلیح کشند تکین معده مملکت خا زیر بود زیرا که مرکب
 از صحر بر صحر لطیف یکی بارد و کشیف و ازین سبب در
 گرمی و سردی ضد ف واقع شده اسفناج سرد
 و تر بود در اول سینه و سر فرامفید بود طبعیت را نرم
 گرچه داند روز در معده بگذرد با هضم نماند بود قنار
 بری گرم خشک بود در دوم سده جگر و سیرز را بکشد به
 و مایه ن سفید بود و در منهای آورده که انفع شش و تریس
 اکلا و ضادا بدنه فی ایام سیره و باب بیخ دی
 سوطکت رطوبت غلیظ از دماغ دفع کند بسیار خورندش
 مرده شود بود قنیط کرب رومی ایل بود با اعتدال
 و بعضی گویند در اول سده ماکت به اما خون را غلیظ

در نواحی سینه و پهلو قطع انکیرد و گرم بود در اول خشک بود
 در دوم و بنفش و ملین صفت بود و از راه صاف گذشت
 و عرض قلب در وقت دوروزانوار نافع بود سده را مضرب بود
 از خون بد تولد کند و مضرب بود و صبح وی کرات فریب بود
کرات کندان خشک بود در سیم بوی آبی را سود دارد
 و خوردن و مضاد کردن مومک باه بود اگر زن را پخته آب وی
 نشیند صفت انصاف رحم را فایده دهد و شته دندان
 و قوه با جره را سده را مضرب بود **شوم** سر گرم خشک بود
 در سیم محلل نفع بود و از تغییر آنها نافع بود و طبع گرم بود
جوسی گرم بود در سیم در اول از شغم غذا کمتر
 دهد محرک باه و مدبول بود خونی که از د تولد کند نیکو
 بنود و بد هضم بود نفاخ **مجل** تر ب گرم بود در اول

و تر در دویم گفته اند که گرم خشک در دوم اما قول اول
 اقوی و غیرت و نفع سده جگر بود و در هضم با برده اما
 در هضم نزد کما یقال بهضم و در هضم و برکش از منخ الطیف
 بود لهذا یقال منخ العجل درق او گفته اند از بخش قوی
 تر و آب او اگر چشم کشند جلد دهد و خوردنش نافع بود استقا
 را و کزیدن **سکسکی** اعتراب بگز و کرب خورده باشد
 اندک بود **باب پنجم** در مفردات از جنس تبرکات
 حروف تباهی فصل اول اربشم معتدل بود و بعضی گرم
 خشک در اول گفته اند نفع صحت پریشان دی بدن را
 مثل منیه نکر و اندونع تولد محلل کند **امهل** شمره سرد کوبی
 گرم خشک بود در دوم در سیم نیک گفته اند و در سیم یا
 سه بینی بیات منده حیض بسته را بکشد یا در چینی بود

اگر در چرخ کتد روغن دی چرخن با روغن کنجد بچوشت کند
 استرخا و فالیج را نافع بود اگر در گوش چکانند گرانه گوش را
 زایر گرداند انبوس کرم خشک بود در هم اگر باب
 ب بیند و چشم کتد بیاض را ببرد انبه پارس بس
 انگ سرد و خشک است در هم قانع صفا بود و تقوی
 دل و معده و جگر و دافع تشنگی و قی و سیلان و سحر و خون
 آمدن بود در انصر **اکلیل الملک** کرم خشک است
 در دوم بعضی گفته اند معتدل بود در گرمی و سردی و
 وی اندک قیص بود محلل و منضج بود در ضما و کردن درد
 چشم و گوش و اناس بلغمی را جمیع در و ما را نافع بود
 این لب خزر گوش کرم خشک بود خون کرم وی برهق
 طله کتد پینه بیه وی بعد از پاک صمبول کتد استن شود

احشاء البصر بر عرق النساء استقفا ضما کتد
 نافع بود اگر بر کتدیده با برکه طله کتد درد سنگ کرد و خسته
 ان در می دهند رعات را نافع کند **فصل الباء**
باب بونج کرم خشک بود در اول و بعضی گفته اند در
 دوم مفتوح و مطف و محلل بود و کتد جذب کند بر وضع
 تحلیل و این خاصه او بود بول و حصص و اخراج جگر میکند
 بیوم بر کاف نیز کتد بوی دران کرم و در دوم
 خشک در اخرو اولی مفتوح و مطف و صفت در برانده
 سنگ چشمه کرده و مقدار ما خود از وی سه درم بود ضما
 و نطول وی صداع بارده را نافع بود اما ضما کردن
 وی در وقت بدین نشاید زیرا که وی بخلاف بونج
 جذب فضلات بوضه میکند و در طینج وی نشاندن

بکشاید خاکستری برایشما ریزند خشک گرداند و
 باروخ زیت طلکند موی بردیاند باد بجان
 کرم و خشک است و در دم مولد سودا بود بهتر است که بقیه
 کرده بر دغنی کهنه بزنند کل دی در سایه خشک کرده و
 کرده باروخ بادام تخم و روغن بنفشه لیس شده در
 بوی طلکند نافع بود بنفشه سرد بود در دم تر
 در سیم و بعضی کرده در اول گفته بر در مهای کرم نبرد
 جگنهاد کردن نافع بود و صداع کرم را خوردن و بوی
 کردن و سرفه کرم را مفید بود و در دم تا چهار درم سهل
 صفر بود اما بادل موافق نبود که آب غم آورد کل پنجه
 سرخ مصلح بود و برک تر و بر آب کوبند و آب وی بپزند
 و بقیه شربین کرده بگردک دهند که مقعد او بپزدن اند

مفید بود بعرا الما عیس بر خنایر و بر درم بپزد
 اورام صلب طلکند و خشک از اسرکین در سیاه سیم
 کرده زن صمغ کندی سیدن رحم باز دارد و با شراب
 بر کزنده که افعی طلکند نافع بود و بر درم استفا در
 افتاب طلکند نافع بود بقصه الحما خرفه نبرد
 تر بود در سیم شیره برک ترا و ساق از ابرائیل و در طلا
 کند نافع بود و موضع ان کندی و ناز را بر کزنده
 شیره تخم او التهاب معده و دل و شش را ساکن گرداند
 در دم کرفس با سنجین مطبوخ بخوردنجی صیت
 چینه بود بعرا الحمال بر روضه آتش طلکند نافع بود
 بعرا الصان تازه او بر نفس سرد و خنایر
 طلکند خشک از آوده در پی و مند عاف را

بار دارد فصل الشتاء بر تخمین معتدل بجزارت
 طبع نرم کند سرفه و تشنگی را سکن کند تین صفرا
 کند برفق اما سخیل بصره میگردد تهر بندر و امثال
 دهند تهر هندی سرد و خشک بود در دوم سهیل
 صفرا بود و مقوی و سکن تشنگی و تی بود تهر خرم
 گرم تر بود در اول و گرمی و از تری زیاده بود منی را
 زیاد کرد اند سینه در سرفه را میگو بود اما صداع و قلاع
 و درد دندان آورد و صلح و بر بادام و خشکاش و بعد از آن
 سکنچین راده بود تهر بن بهترین آن مد در وضع بود
 و مجوف و در تون سفیدر کرد زود و موده کرد و
 بر سپر های دی وضع بود دکن و باریک نبود و نظری
 میان خضر و بنظر بود چون کبک جی و به پزی رسته

رشته بر سر نمد و تنگ بود و طبیعت وی گرم و
 خشک نافع بود جهت رضاء عصبانی و سهیل بغم بود و از
 در تنه های کردن وی پوست در پد کرد و مضر بود با معده
 و ترید سیاه و زرد رهر بود مانند قاریقون و خمر کتیه
 شربتی از ترید بنیم درم تا یک درم فصل الشتاء شرب
 خوزن تشنگی آورد با عصب بد بود و درد دندان که
 از غایت حرارت بود سکن کرد اند شعلب پوسین
 رو باه جهت برد و رطوبت خوب بود مگر در انشا بد بود
 پنجه بر فصل سرد طله کند نبات نافع بود در طبع
 ان همان فایده دهد خاصه طبع ننده او اما باید که
 بعد از تنقه تام این کند و پیه وی سکن و جمع فصل
 و در گوش بود و چون در گوش چکانند دیگر درم

فصل الحکم حدود کرم خشک بود در سیم و تریاق
 زیر نایت در ایام و با خون دفع ضرر دیا کند
 اگر کسی را طبعی غلبه از بر آمدن کند حدود کرم که بینه
 و بران موضع طکه کند نافع بود همچون کرم خشک بود
 در دوم بعضی گفته اند کرم بود در سیم از خوردن وی دمان
 بچشد **جبین** زبان کران کرداند صداع آورد و بعد
 سرد را نیکو بود و تران تر بود و در اول با قند خوردن نیمی
 آورد پتیر تر بود در سوم و سیم نیکو گفته اند غذا دهند
 و زبه کنند بود و طبع را نرم کرداند اما مده و برله
 سنگشانه کرده بود و مصلح وی قند و عسل بود
فصل الحاء حبه انضه کرم خشک بود در سیم
 مهیج باه بود و روغن وی فالج و لغوه را نافع بود و

و گفته اند ضمیع وی با شراب در نیش استیلا نافع بود
حبه المنه تر بود و در دوم سمن بود و مهیج باه سنی را
 زیاده کرداند حبه کرم خشک بود در اول مصلح
 او را م غبغی و مهیج باه بود و مطبوع وی با عسل نیز را
 از غلظت غلیظ پاک کرداند حاض نباتی بود که از تراشه
 ساق او سوخته سازند سرد و خشک بود برک او را با سرکه
 بر جرب طکه کند تخم در فاصه بریان کرده سهواً تنه
 را مفید است و خوردن تخم وی کرم کزیده را سفید
 است **حمام** کبوتر کرم بود و کراشت او سنی را زیاده کند
 و فالج و لغوه را و اثر خارا نافع بود و چون زندمانی را
 پر با بکتند و بر موضع کرید که عقرب نهند نجات نافع
 بود و وی را همین که پرنا کنده بپزند و زرد کرده در چشم
 کشند شبکوری را و تا سحر میخمش ببرد و خون وی را
 قطع رعاف کند که از حجب داغ بود **فصل الحاء**

خشمناش سفید آورد و خشک بود در دویم و یاد در سیم نموده
 و مغزوم و مغلط بود مانع سرزد و زلزله و سرزد گرم کند و نفث الدم
 طبع پوست در بر سر یخچن خواب آورد حطمی کرم
 بود با عدال و منضج و ملین و مدخی و محلل و سکن در و مفصل
 و عوق الف و تخم وی سرزد را مفید بود و طبع پوست وی
 حرقت بول اعضاء و خیر اناض بود خبا سگ سرد
 و تر بود در اول سینه و زرد گرم را مفید بود و حرقت بول
 سرد و خشک بود در دوم قابض مانع سیلان خون بود
حصه الدل خایه کوزن خشک کرده بوده کوفته با بر
 جهت کزیدن افعی بود حصه العجل خشک کرده سرده
 خورده تر مقبض بود فصل الدال در چینی کرم بود در سیم
 مصلح عفت و دفع و مقوی سده جگر و مقوی سده با
 زده کم مرع خوردن سکن او جامع رحم بود و خوردن و کشیدن
 تاریخ چشمها سرد با آنچه بر کزید که عقرب طلک کند بلیا

نفث و لب طبع پوست کند با بر که مضمضه کردی
 در دندان را التمود دارد و لب جو ز با شراب کزنده
 هرام را بود دارد و غیر بر یک وی حرار و شش و او از را
 مضر بود در راج گوشت وی معتدل بود در گوشت سبک
 و فاخته لطیف تر و فاضله منی پنهانید قابض بود و مانع
 و فهم را قوی گرداند و لب پوست جو ز و خیار سرد بود
 در اول اما بنیات خشک بود از بزرگ در خفا قس که میرد
 در کرم با ایند و بر جراتها سرچکانک و تو خج اش
 ریزند خشک گرداند مضمضه کردن در دندان را سود
 دارد فصل الدال ذهب معتدل بود و بسویان
 سوده و در محلول وی دافع خفقان و مقوی دل بود
 مقدار خوردن در سبب قیر اطباء بود و کمتر زین هم فائده

و در دهن گرفتند و به دانه بجز کند و شب اگر چشم
 لک لک بر کود که در خواب ترسد به بندند ترسد و اگر لک لک
 را در فم کنند نزدیک دیمی هیچ لک لک کردن ده نکند
 اگر سر کین در در پوت باز کنند که پاره از وی لک لک خورده
 باشد و بر خاچه منجبت قونج بندند بشاید و اگر نکین
 ویرا بر سیمان که از چشم کش بود که بعضی ترسد لک لک خورده باشد
 بران قونج بندند همان حکمت است فصل السراء
 راوند خراس معروف بود بر یونان و اب بطلان
 در ادویه و اب استعمال کنند و ضعیفی جهت ادمی بود و بهترین
 در آن است که خاثر اشغری بود که بر خنی زنده چون
 بسکند از جلاط زردی و بر خنی خنیج نماید چون
 بپزند زعفران بود و بعضی کرم و بعضی سرد گفته اند

داصح است که کرم خشک است در اول دور اراض بکر
 چون استعمال کنند، العوض عمل تبرید کند زیرا که سقیم شده
 و مخرج مواد محترقه بود و شربتی از او سقیمتال بود تا دو دم بسکه
 بپایند و بر کف و نمش ملد کند زیرا که فصل السراء
 زعفران کرم بود در گرم و خشک بود در اول قابض و محلل بود
 و منضج عفت و نفوس قلب و اجشاء منضج و منوم بود اما صند
 و ضعف شورت طعام بود و گفته اند سقیمتال از او منضج
 و ملدک گرداند زنجیل کرم بود در سیم و خشک بود در گرم باضم
 طعام و مریح باه و محلل نفخ بود و تشف رطوبت معده
 و متوی صاط و منزیل طمت عین شربا و کحلا زعفران سرد
 و تر و خشک بود در اول قانع صواد قانع سهمال و قوی و
 و شتی طعام بود زنده بسکه کرم و تر بود در اول منضج

و محل بود اگر بدن طهکت عدا دم و ذره کرده سینه و
 رفه رانغ بود اگر باقذ خوردند فصل اللین پستان متدل
 بود سید و حلق و شکم نرم کند و شکلی نشاندستمان سرد
 بود در دوم چشم بود دریم قابض بود و معده را دباخت دم سکن
 شکلی و خشک بود وضع در بر سوراخ دندان نهند در ساکن کرده
 سنا سیکوترین در صجاری بود برگ در بطریق برگ مورد بود
 طبیعت در کرم خشک بود در اول سهل مره صفر ادروداد
 بغم بود در مطبوخ زرد چهار درم تا هفت درم بود کونیند
 صلیح وی نقشه بود و مسکن روغن او مطلق کرم و تر و تریاق
 عمد زهر ناست که مسرور بود و هر چند بجهت میشود کرم تر سیکرد
 و یا مقدار پنخ درم با ده درم قند یا شانس بول را گرفته
 بکشاید روغن کونین با بن بر جرب طلاکت ز ایل کشاید

رازی گوید که شخصی را فعی بگریه روغن کا و کونین خورد
 هیچ ضرر بوی نرسد فصل المشیان شانهتر معتدل بود
 در گرمی و سردی و سرد در اول نیم گرفته اند و خشک در
 دوم منفتح و تقوی معده بود خون را صاف کرده
 جرب را نافع بود و سهل صفر اشرفی از وی کرده درم تا هفت
 درم و اگر خشک در بر جرب نشاند از چهار درم بود تا ده درم
 شیر خشک طبیعت می کرم بود با اعتدال و فعل وی
 اقوی بود در ترنجبین و مانند وی و بهترین وی آن بود که
 شفاف بود مانند ضمغ شبت کرم و خشک بود در
 دوم منضج اخلاط بارده بود کاسر ریاح اما دایم خوردنش
 مضعف با صره بود شونین سیاه دانه کرم خشک
 بود دریم و سگ کرده را یک درم به بند نافع بود و اگر بناف

طلاکت حیات یعنی کرمهای دراز که در شکم بوی بسیار
 بیاورد و ریشیل طلاکت زایل گردد و اگر با شحم خنظل طلاکتند
 حب القوع بینه فصل الصاد صندل سفید سرد
 و خشک بود در دوم در مهای کرم و صداع و خفقان کرم
 خوردن و ضماد کردن نافع در کوفت معده ضعیف بود و صندل
 سرخ گویند از صندل سفید سرد بود بعضی عکس این گفته اند
 محلل ادغام حاره بر اثر دهمه و صداع کرم طلاکت نافع بود
صعتر صمغ بونج بود دراز برک دان قوی تر بود و در برک
 فی الجمله کرم و خشک بود در خوردن مطف و محلل بود و با ضم
 طعام غلیظ و محضف معده بود و بادها را بشکند ادرار بول کند
 و طمط با صره ضعیف قوی گرداند و در دورک اجوزدن
 و ضماد کردن نافع بود با سرکه خوردن مطحون را نافع بود

قلنج وی کرم اوده را قلع کند و دماغ کند که مقرب است
 میکند و ضماد کردن نافع بود صمبر بهترین وی قوی
 بود که رنگ او سرخی زند چون در دست مالند زرد نرم شود
 نبات زرد بود کرم خشک بود در دوم و مسهل طعم ضعیف
 و سودا بود شستی اروی اگر سرد بود تا در دم بخورد و اصلح
 مشروبات بود برای معده و حواله ان منفتح سد و کبد
 و سایر اعضا امنتر بود بکبد در شدت سرما استعاش
 مطهر بود و ضم بود با معاد و اصلح وی نقل بود و کثیر را
افضل الصاد ضعیف عجا کرم و خشک بود در کرم
 و در صبح و در نقرس طلا کردن مفید بود زهره وی در چشم کشند
 که بوی افزونی داشته باشد صمغ کبک و قستی که بوی را
 بکشد چون کوزه باشد دیگر بر نیاید اگر با مثل ان قویان

در ضریب سید کتد سه روز بعد از آن چشمی که بر آن
 یاغی عارض شده باشد در ماه صحرای سیکند از زایل کردن
 و هر چند این روش گفته تر بهتر باشد اگر پوست وی در قدری
 کینه دوران قدح آب کبکی بند که او را سگ دیوانه کزیده
 به جهت آب خرد صفت بر کین بر سهار به کلف غش طلا
 کند زایل کند و اگر چشم کشته سفیدی که عارض شده باشد
 سیرد **صفحه** و زغ را گرفته بر کزیده محرق به بار نهند
 نافع بود و اگر خصوی لزوی بر نند آن نهند بریزند و خاکتر
 ویرا بر موضع که خون روان بود بار دارد و اسحاق گوید شخصی
 را پیکان در استخوان مانده بود و اخراج آن بهیچ نوع میسر
 نشد صفح را پوست با گردند بر سر آن جراحت نهادند
 در یک شبه روز میرون **فصل طلاء** طایر بهترش

بهترش آن بود که سفید و سبکی داشته باشد و چون در پوست
 ماند رود نرم شود کرد بود **در جرم و خشک بود در بیم مقدار**
 بشرتی اردوی نندرم بود مقوی دل و معده مانع صفرا بمعه و
 حلط صفرا دینه بود و صفقان و تسکلی حییات را نافع بود **طین**
 لرغنی سرد بود در اول **خشک بود در جرم شراب صاره و طوایین**
 را خوردن و طلا کردن نافع بود و سیلان خون را بر بند و حیات
 و با میه کتقال با کلاب خوردن نافع بود **طیهری بهترین**
 وی فرجه و ضریب بود معتدل بود در گرمی و سردی عاقل طبع
 نافع را موافق بود طرفاً سرد سین و خشک طینج کزوب
 در کمانه که از چوب کزوب یا کوزه که در او تراشه کزاند خسته
 باشند خوردن مطبوع را نافع بود و در ایشیای تو و جگر
 را خشک کرد اند خاکستردی بر رختکی اش در ایشیای

تر باشد یا شند نند مل کرده بطبخ برک وی مغز کت
 در دندان را ننگ کن کواند بجزدی بویبر را سرد خشک کرده
 کسی را که سلی در حلق رفته باشد دهن بخاروی دارد بقصد
 شخای و در در که پیش نند تا مقرر شود برسد طلاکت
 درم از ادخ کند در طبع ذی نشستن سیلان رحم را نافع بود
 همچنین بود خاک کتر خوب دیرا حمل مکت کردن و پست
 و دخت می که از اگر مارو کومند جفته نفس الدم و اسهال مریض
 را نافع بود خوردن کرمانه جفته کرفون رستیل نافع بود
 طر اثیت در زمین نرزه روید سرخ بود و سفید خزش ترین
 بود و سفیدش تنخ سرد و خشک بود و قابض مقوی اعضا
 منع سیلان نکت طحلی سرد و تر بود سرد در سیم و
 در دو هم بر نفس کرم طلاکت سفید بود فصل الاطبا

فصل العین عمل کرم خشک بود در هم مقوی
 معده و طین طبع و مقوی باه و تارک چشم را غول زد و کشیدن
 جلا دهد و موافق بر جوانان خاصه صفراوی بخار از اغیر
 موافق بود و لفته اند کف بازده ملین بود و کف کز قهه قابض
 بود در کم کرده بر دهن جفته نرش ارام و کربت فیرن نافع بود
 خوردن عمل خاصه بطریق سنی بهترین چیزی بود کسی را که
 سکت دیوانه گردیده باشد عکس بهترین دی شهبابی
 در دل مقوی دل و دماغ و صمغ هم اسی بود و کتی را که حکر چه
 ضعیف بود ن سب نبود عود هندی بهتر از قاری
 بود و بهترین بود که بریزاب رود و کرم خشک بود در هم
 دمنه مقوی معده و دل و حکر و دماغ بود و باد شکند
 عذاب سرد بود و خشک در هم و استقا و اورام

معه و حکم را نافع بود در دردی قوت روح و تحلیل
 بود زین جهت در تریه ادرام طلاکت موافق بود منع قوی
 و انصاف صفا بود با جاش و جس بول کندی سرد کرم را
 نافع است با معده و هضم موافق نیز **فصل الثانی**
 عنبر الریحی کرد ایسا با بر پاشنی طلاکت منع ریختن فضلات
 یخیم کند غاریقون گرم و خشک بود در گرم محلل و منقطع
 و مسهل غلط بود از زرد و بلغم غلیظ در در کرده و تنهای
 غصه کوبه را مفید بود شربت زردی نیم درم تا دو درم بود
 عرب سرد و خشک بود بطبیح رک و چوب سفید از
 نفس سفید شدن و نفول کردن مانع بود اگر سردان
 بود اگر بدان شویند سرد را زایل کند بوضاره کپت
 دی علقی از خلق سپردن آید بغرغره خاکستر چوبی

بر تالیل طلاکت زایل کرد اند **فصل الفاء** فضه
 و سرد و خشک بود در سردی و گرمی معتدل نیز کفکند
 ورق و سوده باب ادویه قلب منتفحان را نافع بود
 مقدار سوزدن از رو یک کله اینک بود بپزائت سوده و را
 بسیار بر بوسیر طلاکت نافع بود محدث شری
 بود صلاح وی کشته زرد الو بود فلفل حرف نیز
 کوبید گرم بود در سیم خشک بود در چهارم امیض و
 الطف بود و آنف بود در حرارت از او کمتر
 بود و بعضی کوبید حرارت او کمتر بود بی الجله محلل
 ریاح غلط بود و منقطع اخلاط انزبه بود جبالینوس
 کوبید تا رسیده امیض بود در رسیده او فوه روانی
 گرم و خشک بود و بعضی کوبید در وی سردی نیز بود

یعنی رگ تقوی بود یکدم یا هر دم خوردن جهت
 نقطه با خنجر باغ بود مدبول حیض بود و قوه وی در
 ادراد مجدی بود که خون پیار و درک و شاخ ویرا کوفته
 که بر کزیده که هوام طلا کند مفید بود فاسره بر ایل طلا
 کند زیز کرداند و اگر موش را بشکند و کرم بر کزیده که قوه
 نهند نافع بود اگر بر موضع میکان بخار نهند بیرون آورد
فصل الحاق قرض کرم و خشک در نیم سعه طبر
 ببرد بوی دهن خوش کرداند قرطم کاجیر کرم بود در اول
 و خشک بود در صوم اوز را صاف و سینه را پاک کردند
 ملین طبع و تقوی باه بود با غسل خوردن اخراج مغز نوزاد کند
قرن المغز والدیل شاخ بز که کوزن بسوزانند چند آنکه
 سفید شود سرد و خشک بود در دندان مالند سفید کرداند

و جلادید و لسه را محکم کرداند و خون ایدن از نافع کند
 و سخته شاخ کوزن مغز آل شمال کردن با صره را تیز کردند
 و نفع ایدن مراد بچشم و خوردن از هر موضع که بود جهت نیش
 افضی جهت دزد شانه و برفان نافع بود مقدار خوردن از
 وی یکدم بود **قتقد** خار پست کرم و خشک بود کوه
 وی جهت کوه کان که در خواب بول میکند نافع بود و آنچه
 از اول دل و سقره کویند نجی صیت این بود **فصل الکاف**
 کرم از پاصه خون حوج مجر و قلیل و لعصر ل تولد کند
 و صالح الرضیم بود سرفه را نافع بود بهترین پاصه تره بود
 باب جوسولین را نافع بود بهترین انصیاب مراد
 حاره کند و شکبه و روده اندک خدا آورد روی
 الکبیرین بود کبر که و سزوار بازیر خوردند کسب نافع

ترین چیزی بود جهت طحال خوردن و ضماد کردن سرکه
 کبر مفتوح بسیار و محل صلبه تبه ان و منقی بلغم بود از نعه
 کلیه بهترین کرده بر غله معتدل بود طبع کبر و در هضم
 شود و خلط وی روی بود با سرکه و اسکامه خورند گند
 جگر در هضم و چون هضم نزد خون محمود از او تولد کند اما
 غلیظ بود با ملاحقات خوردن مثل دارچینی و اسکامه و بهترین
 جگر با جگر مرغ خاکنی کس و یا کوارنه تر و بهتر بود
 از زیره با نهد نزدیک بود با نیون کرم و خشک بود در
 مردم با دنا بسکند و خفقان و درده روده را نافع بود
 و مقدار خوردن از وی هر دم بود کمون بهترین زیره
 کرمانی بود و مقدار خوردن از وی هر دم کرم در دم
 و خشک در سیم گویند با دنا بسکند و طعام هضم کند

بسیار خوردن وی رنگ را زد کند و عصاره وی در چشم
 کشیدن جگر دهد و بر موضع موی افزون کند ه باشد طلا کند
 مرغ بر آمدن همی کند کنگر کرم و تر بود و مقوی با ه بود
 عرق را خوشبو کرد اندک کبر با سرد بود بعضی گویند کرم بود
 اندکی و خشک بود در مردم مقوی دل و دافع خفقان و
 اسهال و زحمه و نفث الدم و ترف و ترشح دم از ریح
 مرزن بود مقدار خوردن نیم مثقال فصل اللام
 لسان الثور معتدل بود و تر در جنه اول خشک را رطوبت
 کمتر بود مفرح و مقوی دل بود خفقان و علمهای
 سوداوی را و تو شش و سرفه و در تنی سینه را نافع بود در شش
 و این که دکان را خاصه سوخته از اسفید بود لسان الحبل
 سرد و خشک بود قاطع سیلان دم بود بر ناز فارس

دو معمای کرم و خشکی آتش ضما کردن نافع بود
 لویبیا سرد و خشک بود و بعضی کرم و تر گفته اند
 شیخ زائس گوید جوامه رویا بود و در وی رطوبتی فضلیه بود
 بیل بجزرات سینه و سرفه را مناسب بود و در اسهال طمشت
 بود اما نافع باشد و جزایهای پریشان نماید و زحلو
 بادام شیرین معتدل بود در گرمی و سردی تر بود در گرم
 و فربه کننده بود و مقشروی سرفه را نافع بود و سینه و طمست
 را نرم گرداند لیکن دیر رضم شود و غذایه وی بیانه بود در
 قلت و کثرت لوز می بادام کرم خشک بود در گرم و سفت
 صفاه و منقی کرده و شانه و مفتوحه جگر و سبز بود و در
 احتلاط غلیظ از سینه زشت و بار بار در رغن دیرادر گوش
 چکانند کراتی و در درامیر چون از سردی باشد نافع است

فصل المیم ایرانی کرم بود در سیم و خشک بود در سیم
 و خشک اولی او رام یعنی و خلع و کرم و قط و فربه و فالج
 لغزه را خوردن و پلیدن نافع بود و جهت شقیقه و صداع بارد
 و صرع و در انچه از ان باب بر دنجوش تقط کردن و جهت
 حنق و درد کله قیراطی کنجبین را باب شترت خوردن
 و جهت سرفه جویه باب غناب پستان و جهت خفقان
 قیراطی باب کمون با قنص یا نغصاع و جهت یا و جگر قیراط
 با کمون مانا نخاه و جهت صدمه که بعهده و جگر واقع شود قیراطی
 یا حر دانک کل از منی بادانکی و حفران باب غناب الثعلب
 با طوس خیار چنبره و در مسکه کرم و خشک بود
 در حرم و سیم نیز گفته اند سرفه و مقوی دماغ و دل
 بود و کاسریای غلیظ که در اعصاب بود و احتمال بر آن

مدان چشم را قوت دهد و تشف رطوبات و از آن
 بیاض آن کند و روغن های گرم حل کرده بر نظرات کردن
 و پشت ملین حذر و فایده را نافع بود بواسطه طلاء کردن نافع
 بود مستطکی گرم خشک بود در دوم معوی معده و هکبر و
 ششقی بود سرفه بغیر نافع بود موضع وی دماغ را از بلغم
 پاک گرداند **فصل النون** شسته سرد و خشک بود
 در اول بریان کرده وی اسپهال برین از ایل کند جلابی که
 از قند پزند حاصله آنچه روغن بادام بود سرفه و در شستی سینه و
 حلق را نافع بود احتمال بوی منع اضیاب مواد بچشم کند و تحضیف
 قوه عینی کند با شراب برکنده که اعمی حلیه طلاء کند
 نافع بود **سنا** که سبوس گرم و خشک بود
 در صوم حوی که از وی پزند اگر با شیر قند بزند سینه

و سرفه و حلق را مرق بود گرم حذر دن گرم کرده بدن
 تمکید کردن تحلیل ریح و تسکین اوجاع و دلبری که
 کند بر حسب تمفوح طلاء کند نافع بود **سنا** که سبوس گرم و
 خشک بود در سیم و در صوم نیز گفته اند معده و هکبر سرد
 مرق و دفع نشیان و رطوبت معده کند مدبر بل بود
 کرده و شانه را از سنک پاک گرداند مقدار ما خود را روی
 شقایق بود طبیح وی برکنده که عقب برزند در
 ساکن کند **فصل الواو** ورق کنجد سرد بود
 و تر بود بایان موی را شستن در از وزم گرداند
 و شکستن موی را که از خشکی بود دفع کند و مرق
توت بطیح وی مضغه کند در دندان را سکن
 گرداند و مرق کبر بر قباد و جوق طلاء کند

نافع بود و سدا سطلق کلها سرد بود در اول خشک
 بود در گرم بهترین همه کس سرخ و خوشبوی تقوی اعضا
 باطن بود مفتوح و سکن صفرا و کلاب و ضد کرم را نافع بود
 کرم دماغ کرم را صداع و عطسه آورد و گاه بود که مرغی
 ز کلام و اثری کرده و درم کل تر جز درین طبیعت را نرم
 کردند و سق سخت لو چون بر ناف طلا کنند کرم سده
 را بکشد بر رضعی که خار و پیکان مانده باشد ضما دکتند حذف
 کند فصل الحما هند با کاسی کرد و بود در اول مفتوح سده
 اشتهاء و عرق بود تقوی معده و جگر کرم بود شیره وی چشم
 کشند سفیدی را ببرد و بر در چشم و نقیر کرم ضما کردن
 نافع بود و بگزیده عقرب مار و سم ابرص ضما کردن نافع
 بود ایلکه سرد بود در اول و خشک بود در گرم بوی معده

بود گاهی تقوی دماغ و حافظه حواس و معده و جگر و سهیل بود
 و بغم زرد و سهیل صفر بود از بغم سیاه سهیل بود بود

حت زرد و غم بود آن اول اب را کرم کرده
 قدر آن کرم بریزد در غم اثر شده صداع مرغ
 را خاد نماید
 کسید هر یک ۱۰ کرم
 اسید سوز که نماید ۵
 که کرد زرد نماید ۶
 و از زین ۲۰
 مخلوط معده ضما نماید

منه دانه او هر آنچه نبات
 ۲۰ مثقال ۵ تیه از شقل
 در این حبه اب بقدر بریزند خمیر شود زینت
 راه خبیع نرم گوید که کاملاً مخلوط بوده هند
 راه نرم نوعی دیگر نماید وین فاکولت
 نماید روغن حبه قناد بر این وضع
 مجرب است) و باغچه بچ دانه و نینب
 مثل طاس کباب و دینه را در این حبه را پاره
 پاره نوعی در طرف دیگر چینه قدر کج
 بگذارند روغن بی طرف جمع شود
 مسوق بر این حقیقت است که استعمال نمایند

باب اندر اوجاع مفاصل و نفوس و دروای و دانه اقل اوجاع
 مفاصل تقری کرم این عت ضعیفی و عضو در دندی باشد ویلیری ماده
 و درونی منفذ تا در کما عدتش اگر ماده کرم باشد ان عضو نریخ و کرم باشد
 باشد تحت یک نند لیکن اندر اوجاع مفاصل را که کحل زنده از هر جهت
 و اندر نفوس و در دانه ها فرو توین رک باستی زنده از هر جهت است از این جا
 که در باشد و شربت های خشک در هر سرداری سهول دهند و اگر سهولت
 ترا نکراد چون قاروره نفع بدید که دفع کند موضع در دند اندر اکرم
 با قریب کرد زنده تا در ویاراید و در وی سهول بر نجان و شای می و
 قطره یون و هند با نچش در حال واجب کند اما خاصیت کور نجان است
 در خطه سرد با سهول از مفاصل دفع کند و منفذ تا در کما راقوت دم تا
 حلقه دیگر اندران منفذ تا که ترا اند کردن و مفاصل تواند بخت و پشتری

در درون آن چه خط را دفع کند منفذ ناکش ده نگردد و در احتیاط دیگر ~~نظریست~~
اندازان منفذ با بر شود لیکن کوزه نجاران این خاصیت معده را زایل دارد و او را
با داروهای که معده را قوت دهد بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و سیب
دقیقیا باید داد اما اسهال مقوت باشد و بی خوردن کوزه نجاران عقلها را
سخت کند پس بیسبب هرگاه که کوزه نجاران بسیار خوردند هوش و فاعل را نرم باید
داشت بجوم دروغن و پدید میخ و پیربط پانته ان صفت مسهل صاف
کوزه نجاران یکدم بر زمین یکدم ماه زیره هر دو انگ ترید یکدم نیم زنجبیل دانگ
زیره کرمانه دانگ مقمریا دانگ مقل ج کند و به چندین جمله کثرت باشد
اندروزه و قیه جلاب مسهل دیگر کوزه نجاران چهار دانگ میسوزد چهار دانگ تریب
چهار دانگ شحم خنظل دانگ نیم مقمریا دانگ نیم مصطکی و نیم زهر زهرکی
دانگی کثیر اینم دانگ مقل دانگ حب کتند و در پس مسهل با در اربول شغال
باشند هر ماه او جابح فاعل بدان پاک شود اما در روی مسهل را تندی

چنان باید که که صفرا و بجم را دفع کند و اگر استفراغ عجم تنها کند در حال نخورد
باشد لیکن دیگر باره صفرا بجم طوبت دیگر بکارند و بدان خصم با تراورد و اضداد
تحت این نهند پیرک محلل صفت ضما د رادع کینه طوبت کز فطرنا
بر که ترکت و برزند یا کینه سماق و نار پوت و پست جو تیر بشند و برزند و اگر
صعب باشد بکینه در عوان و انزین راست است شیر باید و با بوم روغن
برشد و طلاکت و بویا در آب پیسند و کینه در صفرا دکت تحلیل کند در روز
نبت نداناس بر برده اگر ماده صفرائی باشد استفراغ بلیل زدکت با خرابی
خندی و شرتی لایق اول زند او جا مفاصل سرد و نفوس
عقدش خصرد در دندم کستن باشد و گرم نباشد و کراچی کند علاج قی ترزند
و ماء الاصول دهند باروغش با دهم تلخ و روغن میدا نخی و گلنگین و بوم روغن
حب کوزه نجاران و حب شیطرح کتند و حب سنبل و طعام نخود آب و کوزه ای
کفجرت باشند ان دهند و ضما د اگر این نوع سازند صفت ان

بکند خفیف شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت باشد شوق
 با خفیف یا کتد و انجا که محلی باشد فرغین باردغن کوس دریا من بسایند و طلا
 کتد و بکین کا و ضار ناصفت نقل و جابو شیر و سیه که آخته محلل است
 عرق الفسفا محلد ماش در باشد که در برین زرد آید تا زانو و کلاه من تا بقدم
 و بخنصر زود آید و علاج همچون علاج اوجاع مفاصل و تقرص باشد
 و قی کردن و کزوزن و زلزلن طعام حرکت ناکردن و هر ما بعد ریاضت معتدل
 کردن سو دراز و خداوند این علت را و خداوند اوجاع مفاصل را و تقرص را
 شراب بناید خورد و هر وقت که خفا باشد تا چهار فصل بر وی کند و اول است
 هرگز معاودت نشاید کرد دوال رکهای غلیظ باشد در ساق بید
 آید و بسبب این استلا و فراخی رکها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس
 طعام حرکتهای کران کردن این علت صمالانرا و میکاران را بیشتر فتنه
 قی باید کردن بباردائی که سردا و طبع بود در درک با سلیق زتنند و

و اتساع ماه الحین و طرح قیومون باشد ان کتد و بدهند و از پس
 طعام هیچ حرکت نکند داعا الفیل عنقی باشد که چون علت
 دوار باشد قدم و ساق پای غلیظ همچون ساق پیل لیکن ماده آبراج
 این بر خلاف ماده دوار باشد از سر آنکه ماده دوالی عنق نباشد بدن
 سبب متفرج نشود ماده این علت از عنق است نه باشد و تفرج نود طبع
 ان هر چون علاج دوالی باشد و پس از ان متفرج کرده باشند خاکتیره
 چوب کز و چوب کزوب دارد و حبه کز این بز و قلم ترب و تخم صبر صبر
 کوفته و روغن زیت رشته طلا کتد نافع است و ترس بچه طلا کتد و
 و طبع ان شستن و نظول کردن ناصفت مقاله اندر
 تب و حصه و آبله و مانند ان بیاید و نیست که تب حمرات غریب
 باشد در دل برافزورد و بهرائی که در تجویف دل است در طیبسان
 از اروج گویند و با خون اندر رکها برود و اندر همین پراکنده شود

و هم تن را گرم کند و در حال که حضرت ان اندر غفقه های طبعی بید
 آید و غفلهای طبعی شهرت طعام و شراب مضم ان رقت بر
 خواست نشستن و خفتن و غیر ان بود اما کفایت یک ریدن تب چندان
 باشد که ماده فرونی اندر تن گرداید و حرارت غیر از ان از مضم ان ظاهر
 تمدان بسبب بد شو از کفر تواند کرد و بد شو از دم تواند زد و بدان
 سبب گرم شود و کوی ان بدل باردم و اندر همه تن بر کند و شود تب
 بید آید از بهر آنکه هرگاه لواء المزاج گرم اندر عضوی بید آید اندر شریانها
 و روح ان عضو و حوالی ان عضو را گرم کند و این حالت تب العضوی باشد
 از بهر آنکه شریانها از دل بسته است هرگاه که روح و شریانها عضو گرم شود
 گرمی ان اندک اندک بدل باز رود و هوایی که اندر تن خفته است ان حرارت
 عزیز که المزاج را قبول کند و اندک شریانها همه تن باز در گرمی کند و
 بدین سبب تب چندان که سبب حرارت غیر از تب است که از اند دل برافزود

و با روح و خون که اندر شریانها است اندر همه تن رود و تب بید آید و
 هرگاه که تن از خلط پاک بود تب حمی یوم باشد و اگر خلط بد باشد حرارت
 اندران او بزدقی که بدان خلط منسوبست تو که است که یک ریدن تب چندان
 نباشد مگر ان ماده هوایی دل را که در دست و خون را که اندر شریانها است
 غلیظ و گرم گرداند و تب از وی لطفی هر تن کند از بهر آنکه گرم باشد لطیف
 گردد و تحلیلی تب میرود تب که سبب شده شود و انواع تبهای غلیظی در غفرت خلط
 بد باشد چهار است بخم و خون و سودا و صفراست لیکن از بهر آنکه غفرت خلط
 چهار درون رکبا باشد یا بیرون رکبا انواع این سه است بیشتر در چهار آنکه
 خلط اندرون رکبا عشق گردد و چهار آنکه بیرون رکبا با این همه تبها را
 هر یک بیگیری ترکیب یافته که انواع ان بسیار گردد و این معنی از کتاب فیضیه
 باید حجت خمس الیوم همه تبهای این تب تب است و کانی و کما
 رود تا چنانکه در دیگر انواع است و هیچ نباشد و اگر صداع و تب شری بود

بود لازم و قوی باشد و قاروره و منض خوب باشد علاج
 تب که فاقتر شود اندر ازان و کرمه خوش آب فاقتر صواب در روز بتزید
 غذا باید از قروح بزنده بکشد و جود و سفنج و غزوه و مانند آن دهند
 تب محرقة بسیار باشد در صبحی یوم بقی رتبه و تنهای دیگر مدارا
 مدت و تخلیط پمار و بختا و تب بسیار بقی باز کرد و نادر باشد اگر تب
 دق بدید آید علامتهای بنض حبس است و قروح و تواتر و ضعیف موضع
 رک محال ان کرم تر از جای دیگر باشد و پمار از حرارت تب سخت گاه
 نباشد و پهنما بدور اندر شود و دولت بر استخوان کشیده شود و گنگها بر
 افزود و پنی باریک شود و در وقت دناز که رنگ دروی بود و هر گاه غذا
 خورد حرارت یاده که شود چون چراحی که روشن کنی با افزود و بنض قوی تر
 شود و ان دولت ترین نشانهها باشد علاج تا وقت بر صافی باشد و
 استخوانها بکشد بر شیده نباشد در بول امیدوار تر باشد اما همای خانه

اما برای فتنه و بتر پمار خشک باید دهاشت و کرمه و اب فاقتر و
 روغن مالیدن که در در و تیز تران و شیر خردان و شراب خشکاش و
 گشت که کتاب که دروی که در تر در طمان تا نه جوشانیده باشند با
 روغن بادام و شکر و لعاب السعول دادند و از پس کتاب قوی کافور
 و شراب صندل دادن و طعمهای باید داد و جو قلیه و خیار و سفنج
 و ما هر تازه و کوهک تخم مرغ نیم برشته و هر روز رنگ جو ماش و قشر
 و پاره اهد که کتاب بخت و صغیر تازه مانند این بنفشه و نیز در برگ
 شسته و میوه مای خوشبود کل تازه بر سینه و اندوه و خشم و اندیشه
 از خود دور دارند و اب کرمه و اب خمر زره هندی و اب خیار ترش
 و اب انار ترش و روغن بادام هر با عباد سود دارد لقب صطبه سبب
 ان حضرت خون باشد با کرمه بسیار ان علامتش رنگ دروی رز
 در رنگ چشم مرغ باشد در کوهی ممتلی باشد و طعم دهن شیرین و

و حرارت تب حراقی باشد بی بلغم همچون حرارت کسی که از
 کربا به بیرون بید علاج فصد باید کرد و خون افزون خور عمر و فصل
 سال بیرون کردن و بعد از چند روز به ^{مطبوع} مطبوع علیه
 استغراق کردن و سنگین دادن و سنگین ساده نمودارد صفت
 مطبوع همدک جمع تهرای صفراوی را نافع بود - پوت طبع رزد
 ده مثقال ترخندی بازده مثقال عناب سبقتان و آلبونا را یک
 سی عدد تخم کاسنی نیم کوزه بنفشه بر یکی مثقال همه اینها را در یک
 کاسه آب بچوشند تا نصف بماند صاف کرده بازده مثقال
 شیرینشت در آب دریا حاضر کرده نیم گرم پاشانند تب محرق
 تب این عفت صفراوی رفته باشد از اندرون رکوا که در یک دل
 دسده و خم و جگر باشد یا عفت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد
 توله بلغم شور از رطوبت رقیق باشد یا صفراوی رفته یا نیزه و عفت

حرارت این تب لایم باشد و باطن نوزان تر از طاهر باشد و شکلی
 عظیم و زبان درشت یا سیاه شود و یازد و زردی جوان اندر آغاز تب زشت
 کند و اندر افروغ کند علاج اندر سنگین حرارت مبالغه باید کرد و
 هوای خانه را خشک داشتن و تن پریشان تا نیم برای خشک و
 نبض و بدن بیمار رتد و حرارت تحلیل پذیرد و باندون بارنگردد
 و سنگین ساده و ژاب مطبوخ دادن و بعضی غذا اگر کج و آب
 خربزه مندی و دند و آب خیار ترش و کشاب رقیق دادن و که
 با بتفرغ حاجت افتد طوس خیار خربزه اندر مطبوخ خرمای هر حل کنند
 و بد چند روز نمدد در تب غلبه فالص ان تبی باشد که کوزر باشد و
 یکروزه باشد عده مات در از تب صفت باشد و شش دوا ده است
 رسد یا شش بدین اندازه صند صحر باشد و یک تدریج باشد روز
 عدد و نجات صحت پیش باشد و اگر باشد بچار نوبت بگذرد و بسیار

باشد حبس لطافت آید که بخت پیش نذر در باقی موقوف یا با سهال صفا
 بگذرد اما بنص عظیم و قوی و مختلف باشد در قاروره سرخ و ناری و قیق و
 حرارت این تب سردان از دیگر تبها باشد و در ما که اندر اغاز تب باشد
 نیک بزراند و زود ساکن شود و بیاید دهنست که سبب را که اندر اغاز تب
 باشد بیداید حرارت نیست که طریقه را بیداید زود بر همه عضوی تن
 ریزد تا سرمان ان طوبت محسوس گردد و سبب بیک پیش از تب که هر طوبت باشد
 و سردی ان محسوس نباشد است که ان طوبت اندر تن ساکن باشد نه
 از حال بحالی بگذرد و از جانی بجائی میزند و هر چه اندر تن ساکن باشد اجزای
 تن با جزای تن با جزای ان خزان کرده باشد و بهر حال چیزی که
 بایکدیگر یکجا در یابند میان ایشان همی و خوبی بیداید پس هر گاه در این
 طوبت از حال بحالی شود و از جانی بجائی حرکت کند و هر جزوی از وی از قرار
 گاه حواس پنجگانه و راه و دخی کرد کسی همه عضوی تن با همه اجزای طوبت

رطوبت بگذرد و هر جزوی ازین سردی ان جزو در بان خوبی کرده
 باشد تا فتن کرد و بر ما محسوس کرد و از نه بیداید عسلج هر با مراد سکنجین
 سرد کرده باشد عوزره و با شراب الیواج و با شراب آنکو در روز نوبت ان
 صحر کمر با وزنه بیداید که سکنجین با آب گرم دهند تا باشد که قی کند و هم
 صفا بر اندازد اگر قی کند تقویت تبرج و حرکت ان حرارت غیری نظمی
 حرکت کند و داد و تب را بگذارد و بدین سبب لرزه زود ساکن شود و سبب
 کرده و اندک کتاب دهند و زود دیگر نوبت نباشد ان اثرش درین
 با تخم دهد و تخم گفته و فشا رده شود و افکنند و هم حوله تر اسکن کند
 و هم لغت شحم و شکر صفا را دفع کند با شراب الودند یا شراب گل
 مکر یا سکنجین و یا آب میوه یا منجمه و سرد کرده با آب خرمای هندی یا
 انده که خنیشتر و یا مقدار یازده درم بنفشه پرورده یا مقدار درم
 بر قطونا در آب الوباش که دهند در زوده در آب عوزره یا آبی سیاه

یا در قرمای اندر کشته زرد الو یا زرشک جو و شیر مرغ با رام و اگر
 تب صدام باشد تا طبع را بخته زرم باید کرد و شیاف از بخته و شکر و
 سقرینا ساند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد ششط الغب
 این تب تب دیگر غیر خاص باشد از جهت تب ثابت که از ترکیب صفرا و
 و بلغم تولد کند و کم پیش هر یکی از این صفرا و بلغم و چو کئی ترکیب از صدفی توان
 نهاد و از هر دو که بلغم کاهر غلیظ تر باشد و بسیار تر و کاهی رقیق تر باشد و
 بسیار تر و کاهی صفراوی بیشتر باشد و کاهی هر دو مایه اندران عروق
 باشد و بدین تب بیماری ترکیب هر یک نام خالصه نیست که ششط الغب
 غیر خالصه است که ماده شط الغب صفرا باشد و رطوبت که بویه میخیزد و چون
 یکدیگر نباشد بدین تب نیست هر یک جدا جدا باشد و از هر دو که نسبت حرکت صفرا
 باشد بگو تر آید و اشقیه تر آید و از هر دو که دیگر که زت حرکت طوبت باشد
 است و در دراز تر باشد و ماده غیر خالصه هم صفرا هم رطوبت

رطوبت باشد لیکن هر دو مایه آمیخته باشد و چون یک چیز کشته و بدین سبب
 صل هر یک جدا گانه تر آن او در ویس را باشد که اندر شط الغب و غب
 غیر خالصه اندر کینوت یا هر بار و یا سه بار بر ما و فرساید بیداید و باز گرم شود
 و بعد مدت غیر از صطلحی از اسواض و احوال تب توان دانست طریق خوب
 اندر علاج این تب است که تدبیر طبع گرم کردن و تدبیر قوی کردن و ادرار
 بولی و تدبیر سرسام کردن و عرق آمدن و پاک کردن تن و از ماده فرون
 در تدبیر تسکین حرارت کنند و استخراج قوی از پس بیداید آمدن نفع کنند اندر
 اعراض تب نگاه کنند تا ماده غالب بیشتر کوشند از آنکه با غیر او و اگر
 حاجت تسکین حرارت بیشتر باشد سکنجین ساده دهند و اگر بروزی باید
 از تخم کتره و چرخ کاسنی با عدسیت و تخم خیار با درنگ دهند و اگر سبطف
 و بر اینین رطوبت پخته جابت باشد که کاب دهند و اندر کتاب سنجند
 و تخم بادیان و سحر و زرد فای خشک و پودنه و نسبل و آنچه در غرض باشد

در آنکه در پیش از کتار سکنجین ساده دهند یا سکنجین بر روی
 در روز بقدر حاجت آب با دمان و کاشکر در وی آنکه
 و کد آنکه سکنجین ~~در آنکه سکنجین~~ رشته این همه شربت
 بر افق باشد و اگر جهت اید بسکنجین حراره بیشتر باشد سکنجین شکری
 دهند و اگر روز دهند از روز قح در سنج کاسنی و خیار با در کتاریادت
 کتاریادت باشد و در ~~در آنکه سکنجین~~ شربت بار طبیعت باشد که حکم شده
 تصرف کند و نیز آید و هر گاه که از ارض بر آید تدبیر استفرغ بر فقی
 و کاشکر که جهت یا سکنجین ~~در آنکه سکنجین~~ شربت باشد و شراب آفتاب
 مرافق باشد و نیدر ام غاری لقون و نیدر ام قمر سنا اندر شربت کل
 مکر رشته سهیل لطیف است که اگر با تفرغ قوتیر جهت اید
 معجون فی چهره دهد و از پس استفرغ قرص کل دهند و صفت قرص
 کل دهند اندر صفت کتاریادت کل بر ص ۵۵ در سبل الطیب اصل السورج

خم خیار چهار درم بنفشه چهار درم و تخم کاسنی چهار درم شربت
 یک شقا و اگر صفا و بیغم برابر یکدیگر باشد یکیزند کل بر ص ۵۵ در سصل کل
 یکیزند سبل چهار درم تخم کاسنی بخند در شربت کتاریادت تبهای بعضی
 هر گاه که حرارت خرد اندر رطوبت طبعی اثر کند عکس است بر ما و از ره قوتیر
 باشد از زمای دیگر تبهای که پدید آید در میان جنت دیگر گرم شود
 این تبها از بیغم غلیظ باشد که آن را بیغم رخا می گویند و طعم دهن نام خوش
 و خم معده ضعیف و شوره باطل باشد و تاته و خشکی و غشی بسیار است
 و بعضی ضعیف و خف و تاقه باشد و قاروره سفید و رقیق باشد و با خمر
 سرخ و تیره شود و علاج مدت کتاریادت تمام سکنجین علی دهند و
 کتاریادت که در وی تخم بادیان و تخم پنجه باشد و ماه عمل در روی زوفا
 باشد و از پس کتاریادت قوی فرمایند و از پس کتاریادت دهند یا سصل کل
 طبعوا نرم کند باده درم کل شربت وی درم سکنجین کل کتاریادت دهند و

در تریه و مصطکی و زنجبیل و استارات کوفته و تخمه و سکر چینه و وزن
 هر استر یک گند و زربت کند و تربتی از یک شقال تا سه شقال طبع را نرم کند
 شود و نه باشد تبهای بلغمی بعضی باشد که بان بر لرزه در زمان باشد که ساین
 ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر علاج بدین شرابها نیز آئینه
 و لطیف کند چندان دلیری نشاید کردن در تبهای بلغمی باشد از بهران
 باشد که ماده خشک لطیف که دو دو دروغ فراید و در سام تو کند که عا که علاج
 باشد که از خشک و کفین سارده کند زده یا بسجین که در هر پنج نادر باشد
 پنجه باشد و این تصرف هم که در توان کردن در جوار از بهران همین
 گفته است الحمی فی الشایخ اگر دماغ قوی باشد استقراغ بلغم ختم خنظل
 باید کرد و در دار بلبل با باده الوصول و از پس قرص گل دهند تب سحر روز
 زوبت روزی که در بعضی از طعام و شراب باز نیستند خاصه از آب سرد
 و اگر از آغاز تب قوی تواند کردن توابع بدین باشد و از روز دیگر

دیگر از پس روز زوبت باشد شرابا سحر و زوبت دهند و کشت
 که سفید روز دیگر که روز تب فرود خواهد بود بخورد آب بدهند و بار بار آب
 بجز صبر مرغ خاکی یا روغن کما و روز زوبت هیچ چیز نخورد و از آغاز تب
 قوی کند و هر روز که زوبت نباشد باید داد کلاشک با بسجین سه پوسته بدهند
 و بعد از آن به چند ساعت که گلاب دهند یا بخورد پنجه تا اثر نفع
 بدین نیاید اگر استقراغ قوی کند دیگر تدبیر تا چون تدبیر تب بلغمی
 باشد و تبهای حمی و سادس و سبع و غیر آن همه بدین قاس
 ابله و حصه بیاید و زوبت که ابله و حصه هر دو یکجین اند
 و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن ماده ابله خون باشد کرم و
 بسیدسل برتری دارد و ماده حصه خون باشد صفراء و اندک اول
 نجشکی در کمی دارد و ~~علت~~ و بدین نسبت که بر نامی حصه که کجاست
 و از دولت برخواستن نیست از بهر آنکه حصه بدین خون تبار باشد کشنده

تراست و جوشیدن خون اندر تن مردم گاه طبعی باشد و گاه نامطبعی
 و عارض آنچه طبعی باشد جوشیدن خون کودکان باشد از زهر که خون کودکان
 خام است چون شیر خام خون جوانان همچون شیر پخته رسیده
 و خون پستان چون شیر خام جوشیده قوت او رفته باشد و سرکه
 خواجشدن و آنچه که شیر خام طبع اندر هم جوشد و کف و در دله
 روده از زهره چرخ و ساق جگر ده چون کودک را چاره نیست از آنکه در
 تن جوشد و بوی بگزارد و قوام دیگر که در زهره که مکن نیست که خنجر گرم
 و تر پخته شود و قوام کرد تا جوشد و بعضی که طبعت واجب کرد که در دانه
 پیفتد و همان قوی بر آید و واجب است که خون اندر تن کودک و فضل
 غذای نخستین که از خون جنین یافته است تغذیه باشد و قوت تغذیه از جنین
 که پس از آن کودکان که در تن جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود
 درین کودک که با که او را ابله بر نیاید زهره که از چهار تنها بر وضعی
 و قوت ارباب

و قوت بر کپتنی یکسان پیشه نیست و نیز بعضی انجان اتفاق
 افتاده باشد که مادر او را حمل پس از بار که بوده باشد یعنی اگر از جنین
 پاک شود چنانچه زنده باشد تا بدان بسبب ماده تولد فرزند پاک تر باشد
 و فرزند که درین وقت زاید است آبله در وی کمتر باشد و بعضی را اصل
 وقت دیگر اتفاق افتاده باشد ماده تولد او با خلط منجمه باشد فرزند
 ناتوان در است باشد و وقت آبله در بیمار بسیار در شده و بعضی بسبب بعضی آبله در
 تر و بعضی آبله در و بعضی کمتر و بعضی پیشه و بعضی با سلاست و بعضی با غلظت
 بدین قیاس و هر یک که جوانان را آبله بر نیاید که در کودکی بر نیاید
 باشد و یا بعد از آنکه بگشاید یا مزاج او گرم تر باشد و غذای گرم در بسیار
 خورده تا خون از رطوبت پاک شود بدین بسبب مکن است که اگر چه در کودکی
 آبله بر آید باشد اندر جوانان آبله بر آید و هر چه ازین وجه بگشاید خون او
 عارض باشد و مردم عمیرا آبله بر نیاید که در وقت که هر آید شود و بسیار بر آید

شکر بر آید تا برای بد و بخار نفس ایشان در آید اثر کند علامت
 تب آنکه تا سه روز عظیم باشد و یا در پشت و در گردن آن همه تن و تن
 و مانند که در تبیدن در خواب در غمی چشم و در معده و خارش بینی و بعضی را
 سرفه و درد کمر و تنگی نفس و لرزشی او را بدید آید و البته سرخ یا سفید بازرد
 و اندک پراکنده شدن و آید و اگر تر باشد خالصه آنچه از او تمام بیرون آید
 در رویت خسته شود و آنچه بیرون دارد در همه پوسته باشد و نفس باشد یا
 کبود یا سیاه و بر بنیه و شکم بسیار باشد و در بیرون آید و در پشت شود
 خفگی ناک باشد و اگر سخت آید بیرون آید پس تب آید یا بد باشد
 و اگر که ریده نشود پس از آنکه البته بر آید هم بدین علاج هرگاه که اندر
 تهری ایله بسیار آید یکی را که آید نباشد فصد یا یکرون یا سحمت
 و اگر در وقت شربینی و چهره های گرم پرهنز کردن و با میوه طمع فرود آورد
 و چون آید بر آید برای خانه معتدل آید داشت و تن بجا بر پوشیدن و در

و جرمه جرمه آب سرد دادن و ضدل و کافور بویانیدن و در که
 و کلاب در بینی کشیدن و آب گشنیز تر یا ماق یا عصاره تم انار ترش
 یا ناز و کلاب بوده در چشم چکانند و سرمه کلاب بوده با آنکه کافور
 بچکانند سرد دارد و اگر حلق گرفته باشد بشرب خرفه بخرطوب خرفه کنند
 و با بسخ غذا پخت جو یا پخت عدس امینحه اندر ماز ترش یا در آب
 خوزه و آب شکر طیفیل یا بخره یا برکه و شیره مغز یا دام و اگر اندر حلق در
 تنی باشد نسبت اندر جلاب دهند و کتاب که در گنگ جو عدس
 مقشره بپزند بود دارد و اندر حصه معصب بقول و دانه آنجی و
 کتاب رقیق و آب گند و آب خمر زه اندی و آب تخم خرفه با
 آب خوزه و آب بویاج و آب انار ترش امینحه و هم چنین است
 حرفه باین ابهای ترش موافق باشد **مقاله** اندر اسهال
 ریشیا و جراثیمها اما کرم عکدش کون فرج بود و با خربانی

درارش و گرم باشد فصد و حجات و تفراغ مطرح بیله رود
 یا با ماه الفواکه یا قرص بنفشه و طلا از اول صندل سفید و رخ و
 فلفل باغبان الشعبل و در میان شایف ایستاده و محض در عفران و زرد
 انزاب کشنیز تر و اگر ترسند صلب شود کشنیز بگرداند و بار و خوش گل
 بسایند و چون مرجم کنند و بر نهند و اگر کسب زخمی یا نقطه
 صندل سیخ و عفران است و است با کشنیز تر نموده طلا کنند و بر
 نهند در او باشد فوراً اما سسره عله ماش بر وضع کردن
 باشد و گرم نباشد و هر کس و یکسای باشد علاج شریف
 اندر که حل کنند و آن کرکه را با بیا میزند و پنجه پاره بدان کرکه و بر
 و بر نهند و بر خوش و نمک بالند و پنجه باب خاکه خوب زیبا خاکه
 چوب که کرکه و بر نهند و بر نهند و اگر حاجت بیدار است از غم
 رطوبت که سر طمان عله ان عله مالینو است و آنچه

و آنچه طلا باید کرد و بهترین آن باشد که صبر و سفیداج بقبر و
 و صلا بر سر بسایند باب بسایند باب کشنیز تر طلا کنند
 تا مدتی بگذرد و در رخ خیاره عله ان عله ان عله ان عله ان عله ان
 رطوبتهای بسیار هم و یا خیزون نهدن طاعون اما گرم باشد
 یا بز یا سرخ یا سایه نور شرع با تحقیق ان یا عسی علاج
 آن در ان شراب صندل و قرص کافور و شراب خاص تر رخ فوت
 دهند چنانچه در عله دل گرم یاد شده است و ان وضع میارند و خلق
 اندکی می کشند و هیچ طلا کرد و بکار ندارند و جنس ابایی باشد که
 بر نهند و بر نهند عله تحت فصد باید کردن و بدر النج و
 و اخون و بذر قطو با کرکه نموده طلا کنند و خوف ز کرده باب سرد
 و بر ان نهند و هر ساعت تر کنند ان خرفه را سرد کنند و بر ان
 نهند و اگر همه روز ان گشت در اب سرد باشد و اگر سال نشود ان گشت

را در روغن کرم کرده بنهند بسبب دولت علاج کردن و
 استخراج نطفه و حیوانات و سخت چیزی که بنهند بند
 قطره را بر که تر کرده بنهند و پس از سه روز از درگندم و نان
 و اندراب و عنبر بنهند و تخم زرد تخم کنان گفته باریکن
 که تو و غیره بنهند و بنهند و بنهند و بنهند و بنهند
 خون صفرا باشد یا بلغم تور عده ترش آنچه خون باشد حرکت
 ان بروز باشد و رخ باشد و آنچه بلغمی باشد حرکت ان بیشتر
 لبث باشد و همه رنگت باشد علاج آنچه رخ باشد اب
 غوره طلاکت و اب غوره خورند و چون ساکن کرد در کحل زنده
 و طبع را باب میرد و خرمای کحل که در زندی نرم کنند و در موضع
 و اب اندر در می کافور بود دارد و اگر مدت ان دراز کرد و در دم
 علیه زرد و در دم ایارج فقیر البکلین بنهند و بدهند و بکنند
 بلغمی

بلغمی باشد سخت تر کند پس کسکه مسهل دهند و ایاره فقیر البکلین
 با ترب غار لقون و کسکه بنهند و فتمون و تخم مختل ترکیب کنند
 و بدهند و کرمه بود در دوجمره و نمکه و نار فارس و کادیان
 همه در جله بشراه اما سهامی کرم باشد اما نه بر زرمای خورد باشد در دم پیوسته
 و هم بار یک دو و خارش و سوزش باشد همه پورش کردن مورد بعضی باشد
 که از یک شمع باشد و بعضی باشد که بشرات بود چون سولول جمره ششم
 پراة باشد کرم در زمان در و دیاسا و در شود و تر کتر بود و تا رفای
 پراة باشد پراب قوی تا خارش و سوزش صعب و کاوره پراة باشد خورده
 و سیل بصدت دارد و بر آنکه ماده غلیظ باشد و بلغمی علاج سیکه مگر نزد
 سختی نکتین حرارت کنند اب غوره و اب نارمانند ان پرخند
 کتبه بمطوخ علیه یا باج الزمانین استخراج کنند و ضد ان نقل
 و سیاف نیشا و سفیداج از زیر و کمر از منی باب کشیده تر و اب

و آب کاسنی و آب غیب طلا میکند و سرکه و گلاب طلا کند و
 صبره را پس از سه روز وادون انار ترش اندر که بپزند و بسایند و بر خورند
 طلا کنند بر وی نهند و اندر شبانه زوری سه بار تاره کند کا و رسد از این نهی
 ترتیب علاج کند لیکن استفراغ بمطبخ هلیج کند و از تربت اقیقون
 ادرخاله کدانه گوی و خار شش کرم خشک باشد و هم تر علاج
 خشک را که به خوش آب نشستن و آب چغندر و زرد نخود و استفراغ مایه
 الجبین بکوبند تخم ریواج و مغز ردالموی تلخ از هر یکی ده درم و سیاه کشته
 یکدم بکوبند و بیا میرند و سرکه تر کند و بجزرات کفجه اس کرده بپزند
 و اندر که مایه طلا کنند زرد و اگر تر باشد قصد کند و بطبخ شاه طره
 استفراغ کند و بکوبند کدش هر درم زراوند طویل چهار درم خبث الصنصنه
 ش زده درم زرده خوبه سه درم سیاه کشته هر درم بکوبند و بپای
 در که تر کند و بر روغن بیا میرند و طلا کنند و در که مایه یاد در قناب

سعد و ششیرینه اگر علاج سعد خشک باشد رک پس کوش
 بزنند و ان نمون دروی ماند پس مریح طرح طلا کند و رک قیصال
 بزنند و بر کردن ججات کند و بکوبند کشته خشک برخته و خال تور
 کهنه و خنابوم بکوبند و با برکه و روغن گل بپزند و طلا کنند و اگر تر باشد
 قصد کند و ججات استفراغ کند بمطبخ هلیج و کج قویا و بکوبند
 روی بوخته و قبیل و مرز هر یک یکدم و زراوند طویل و قلع طار و صبره
 هر یک یکدم بکوبند و برکه و روغن گل طلا کنند بود و وارد قوه هسریه
 ضمغ عربی و کتر او هلیج زرد بکوبند بپزند و طلا کنند و اگر سخت قوی باشد
 استفراغ کند بمطبخ اقیقون و مایه الجبین بکوبند زوری سیاه
 اندر که و بول کاو و بپزند تا مازو نرم شود و بسایند و طلا کنند مازو
 و کتیرا بکوبند زوده و طلا کنند سوخته تشش در حال را سفید
 تخم مریخ با روغن گل طلا کنند از پس روغن اسفیداج بزنند

و بکیند سفیداج و از زرد و در آن سنگ از هر یک که در دم صبر
یکدم زردند طویل ده دم با موم دروغن کل بشتند و طلا
کنند و آنچه قویای زمین را عجز است بر دار سنگ زرد در کوفته
نخل ضمیر برشته با موم روغن آغشته بعد از آنکه بدن طلا تا
پیش های لجنی مدح کند و استراخ صفا و شراب
غوره و شراب زردک و شراب ریواج و شراب لیمو و قرص کافور
طلا کند و بهرام سفیداج ریش های پلید علاج زیت توب
یانه و انگین از هر یک استراحت رحم سازند و طلا کنند و بکنند
مس روخته در نایخ و نمک اندازد به استراحت بگر روغن مورد موم
چند آنکه کیفیت باشد موم سازند و در در حواصحات
هر جوانی که تاره باشد و است افتاده باشد او تیران باشد
که هر چه است او را فرا هم گیرند و نکند ازند که چندی در میان افتد

افتد چون دروغن و غیران خشک کند که اگر جرح است
ناهموار افتد و در او یها دارند به شکافند و رخ کنند و دارو
لر در او های خشک بکار دارند **صفت دارو** که خون بار دارد
صبر کبود کوشکند بچرخ و دم الاخوین و اندزوت از هر یک
نیم جزو بکوبند و به مینند و بکار دارند و هر کس آب بر کین
خس روخته خون بار دارد **خار و پیکان** در عضوی که با ندهد
ان زردند کرد کوفته با انگین برشته و سرخ می گفته و پنجه و با
انگین برشته بر نهند خار و پیکان پیرون اید **مقاله**
نخیم در شکست استخوان و کوفتنی و فشار ده و پیرون اید
بند مازنی خود هر گاه که بند تا را افتی رتد و حال قصد
کنند اگر مانعی نباشد و اگر باشد مجسمه برابران موضع نهند
و خون را پیرون کنند بکیر جانب و طبع را بجهت نهند

یا با سیوه یا شر و لیطوس دهنه بارون چینی اندر جلد جلی
 کرده و غذا کتاب و اسفنج پاش مقصر بر وزن بادام و
 اول را مله و به سده رسد سکنجین ساده دهنه یا کهر یا لبه
 از هر یکی نیم مثقال بگردید پاک کند و بکلاب پنجه درم کل سرخ
 و در درم مصطی و اقا قیا و برک مورد و سنبل از هر یک پنجم کوز
 رود و مخفران و هر از هر یک یک درم باب ان الحکل بهر شسته
 در نهند و به نهند و اگر الم بگر رسیده باشد بگردید و چون
 هر درم سگ قفل و طبل شر از هر یک هر درم بگردید و به نهند شربتی
 یک درم به نهند آرد جو سه درم مخفران یک درم کافور نندرم بکلاب
 در وزن کل بهر شسته و بر بگردید و اگر حرارت کمتر باشد بگردید
 کل سرخ پنجم درم مصطی و سنبل و دار چینی هر درم هر یک
 مورد و لادن هر درم و لادن را بر وزن خیزی
 یا با سیمن

یا با سیمن کل کتد و دارو با کلا بدن بهر شسته و بکار دارند
 اندر کسکسج و جاج که پرون اید علاج ال کشیدن است
 چنانچه بجای از نود و راست کردن و بستن لیکن کشیدن بر
 باید نپوشان که در عظیم تو لک کند ار رده شدن مخصوصا
 بروغن کل چوب کتد و برک مورد را کوفته و پنجه به نهند تا
 روز و اگر آب بر مخصوصا مده باشد مورد را بروغن زکس یا به
 بروغن کون بهر شسته تخت به آب تر کند پس بروغن بگردید
 و پشت گرم کرده باروغن سداب و روغن بابونه گرم کرده
 پر بسته بچکانند و داروهای سنگتن ازین نوع باز ننداش
 و با شسته از هر یک ده درم صبر تر و عظمی سفید اقا قیا از هر یک
 پنج درم کل ارغنی سه درم همه را کوفته و پنجه و سفیده خایه
 مرغ بهر شسته و بکار دارند و اگر بگری گرم حاجت

اید ز نخوش و اکلیل الملک بر سر یک سر زان دست کند و اگر
 از بستن در و فرزند یکتا میداند که اسایش دهند و باز بر فرق
 به بندند در حاشیای ثعلب علاج آن ایارج فقیر ایاتخم
 منطل و نایقون چند کت به بند و اگر کیه امضا عفا باشد
 تخم منطل نتوان داد لطیف فتمون استفرغ کند ایارج فقیر
 و معجون نجاح بکار دارند خداوند نراج کر مررا طرفیل کوچک و
 طبع هلیه رود موافق باشد بچ که زیند و ایارج فقیر بدان مسل
 کند و خرغ که کت دعا و حافز فرین بزهره کادب بند و طلا
 کت و پیاز کرک مالیدن سود دارد کتبه علاح آن منظمی وارد
 نخود لبر که بهر شده بر سر طلا کت و معدله یک عت ثبوتید و اگر
 زهر کاد و تخم منطل با این یا کت قوتیر باث در آن کت
 هو باب بقتنر و اور و نخود ثبوتید و صبر در آن اب کت

و ثبوتید و پیوسته با آمله و هلیه سیاه ثبوتید و روغن سورا
 و روغن آمله بکار دارند کلف بایک قیضال نزنند و
 بمطبخ هلیه و فتمون استفرغ کنند و ایارج فقیر را بکار
 دارند و زرنج زرد باب کشتیر ترسیند و طلا کت و تخم ترب
 و مغز بادام وارد باقی و نمو تخم خرزه کوفته و باب منصفه شسته
 طلا کت لسانه زرک مابه پیرون امده باشد بصق بمطبخ
 هلیه و فتمون استفرغ کند و طرفیل کوچک و معجون نجاح
 بکار دارند بکیر تخم ترب و وناس و کندش و شیطرح و تخم منطل و
 و مار نیون و خریق سفید و خردل و قهوه یا استار است بکوبند و نین
 لبر که طلا کتند ادر کر مابه یا در قناب یا زردیک تش بوج
 علاج آن می کردن است ایارج اغار یا بمطبخ فتمون استفرغ
 کت و طرفیل مانان بدر بکار دارند و طلا بدر و نای قوتیر کت

۱۱۷
 ص ۲۳۰
 ص ۲۳۱
 ص ۲۳۲
 ص ۲۳۳
 ص ۲۳۴
 ص ۲۳۵
 ص ۲۳۶
 ص ۲۳۷
 ص ۲۳۸
 ص ۲۳۹
 ص ۲۴۰
 ص ۲۴۱
 ص ۲۴۲
 ص ۲۴۳
 ص ۲۴۴
 ص ۲۴۵
 ص ۲۴۶
 ص ۲۴۷
 ص ۲۴۸
 ص ۲۴۹
 ص ۲۵۰
 ص ۲۵۱
 ص ۲۵۲
 ص ۲۵۳
 ص ۲۵۴
 ص ۲۵۵
 ص ۲۵۶
 ص ۲۵۷
 ص ۲۵۸
 ص ۲۵۹
 ص ۲۶۰
 ص ۲۶۱
 ص ۲۶۲
 ص ۲۶۳
 ص ۲۶۴
 ص ۲۶۵
 ص ۲۶۶
 ص ۲۶۷
 ص ۲۶۸
 ص ۲۶۹
 ص ۲۷۰
 ص ۲۷۱
 ص ۲۷۲
 ص ۲۷۳
 ص ۲۷۴
 ص ۲۷۵
 ص ۲۷۶
 ص ۲۷۷
 ص ۲۷۸
 ص ۲۷۹
 ص ۲۸۰
 ص ۲۸۱
 ص ۲۸۲
 ص ۲۸۳
 ص ۲۸۴
 ص ۲۸۵
 ص ۲۸۶
 ص ۲۸۷
 ص ۲۸۸
 ص ۲۸۹
 ص ۲۹۰
 ص ۲۹۱
 ص ۲۹۲
 ص ۲۹۳
 ص ۲۹۴
 ص ۲۹۵
 ص ۲۹۶
 ص ۲۹۷
 ص ۲۹۸
 ص ۲۹۹
 ص ۳۰۰

بدن صفت بکیند مار زنون و خرق سیاه و بلیله و بوبره است
 لبر که بیزند و نظرون و رازیانج و کلس آهن و کف دریا لوقه زنبه
 دروی آفتند و سببند همچون غایب شود و اندر آفتاب طلاکت چند آنکه
 توانند صبر کنند تا خشک شود و بار معاودت صفت طلای دیگر
 بکینند شیطنج و نیل و فوه و مفرج و کل سرخ و دروی ضمیر خشک کرده
 و همه را بکوبند و لبر شده لبر که بکار دارند و فوه را در آب بپزند
 و پیالایند و در او بدین آب حل کنند و ببت روز تمام رنگ
 این را در بند رنگ روی را روشن کردن بکینند باقی دارد
 جویش است و کتیرا تخم ترب همه را بکوبند و با شیر تازه بشنند
 و یار اندر کتاب و اول شب طلاکت و ششم
 صبر کنند و با مداد باب کرم بشویند و یا بانی که دروی سپوس
 کندم و بنفشه خشک پخته باشند و بشویند و پالوده و شیر تازه

و سپه لبط و سپه مرغ و مغز استخوان و اندر شرین درده نم مرغ
 نیم برشت و انجیر خشک در آب بکند تا و انگر دو و عرقان خرد
 روغن تازه کرده اند و از روخته سازد بوی عسری اندامها
 خوب بگرداند بلیرن و انجیر شفا تو و در دالو نفی ان خرد
 و شراب بمانی بوی عسری و بوی اندامها خوش کند و معجون کوش
 دارو که مفرج است بوی دمان و اندامها خوش درنگ روی
 صاف کند و معده را قوت دهد و طعام بکارد و از بعد از
 طعام و پس از طعام بکار توان داشت اندر علاج
 زهرها است که بر سپیل احتیاط قصد کند و نخت چیزی
 خورند که بیزنت ان وضع کند و قوت زهر را از دل ببرد و در
 دروی مضرتی نباشد بکینند مغز کوز و پاک کرده و شش درم برک
 برک سداب خشک و نمک درشت از هر یک یک درم انجیر

حاکم خدا که دیگر چیزی نتوان بداند برشت بگرد و برشته
 و ترتیبی تعبر جزوی و گوشت قدید را که بتاری اینرا بن جویند
 بجاییت صحت بیشتر هر دو دفع کند و لیکن باشد بهر شخص
 وقتی این معجون را احتمال کند مضره بر خشتن نیاید و هر
 مضرتی دیگر نمانسیده و اگر کسی از این معجون ناراحتی بخورد
 و حرارتی بدید ایجاب سیخ و روغن کل میباید داد و بسیار
 وقتی بدگری فرمودن کند اما قانون همه زهر با است هرگاه
 که حس آن بیاید که او را زهر داده اند در حال تی کند پیش
 زرا که اندر تن پاکنده شود اب میگویم و روغن شترخشت بخورد
 و بسیار تی فرمودن و طبع شبت و اندک بوره و روغن بسیار
 تی پیش آورد و هرگاه که تی تمام گردد و شیر تازه بزشد بسیار
 و اگر شیر خورده تی افتد نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد

مسکه که خسته و شراب شیرینی سود دارد و اگر از این معجونهای
 بر بک بگیرد و شرو و بطریقی و غیران حرارت تولد کند اسبیخ
 و روغن کل یا پدیدادن و بدان تی فرمودن و اگر در خواب می د
 نباید که اشتن هر تد بپر که است بید کند و اگر طعام خورده
 بسیار یا بد خورد و اگر تی نیت بسیار طعام غلبه کند باشد
 مستی کرده و تی کردن آن شود کونین جانوران
 اما دارو مانگه و کزیدن جانوران زیا که زنده اند شیر ان غلبه که از اتران و شخه
 گویند کزیدن انخی را سخت نافع بود و شراب انکوز که انخی دروی
 فتاده و برده باشد کزیدن همه جانوران را نیز نافعست و مقداری
 صردم تخم زرنج صده همه زهر جانوران است و پنخ داکم پانزهر
 همه است و دارو مائی که طلا کند لفظ سفید است و هر خام و خسته
 با روغن زیت سرشته و شیر و عصاره کند با عصاره کابوده

جو چاری و زهره کا و وزونک با کین بر سر شته ضاد کردن
 نافع است معجون کون در صد شقال زیره کرمانه را یک شانه
 در که میتا نیده و بطور ~~...~~ و بوداده کچیل
 لعل ده شقال برک سد اب خشک ده بوره زرینی بسیار نرم
 کوبند با تهر وزن عمل لبر شته شربتی می شقال است حیایاج
 ایاج نقیر اش شقال لبله زرد چ شقال تبه چهار شقال لبله
 در شقال ~~...~~ نیم شقال غار یقون نیم شقال نیم
 تخم خنظل یک شقال نیم در صفرا و سقر یا نقیر صفت یا کتد
 و فوس تا رسال با بیت و شربتی هر چه بتران خورد
 حب سطرین صبر صبح بفاج شتر اقیون تقرینا
 ته غار یقون سه تخم خنظل سه سبل و سینه و زعفران
 و لبان بلخ هند عصاره و ج عصاره افشین و

تبرکات
 حب سطرین
 حب سطرین

لورق طلا و دین نقاره ~~...~~ شقال شقال شقال
 عود مصطکی صبح او ضرر را وند مد جره در چشمی در همه اینها را
 هر یکی یک شقال و بعضی اوقات ایاج صافه میکند و
 در بعضی نسخه هلیله و تر بنایا و کرده اند شربتی یک
 حب لوبید بیجه استقا که با جرعت باشد ریونده
 شقال عصاره است و تخم کاسنی و غار یقون لبله
 یکی سه شقال با زریون یک شقال شربتی نیم شقال
 حب قویا یا صبر سوطر شقال افستین و صطع
 غار یقون زر هر یکی یک شقال تخم خنظل نصف شقال
 هلیله رر و صبح شقال سطن خود و در و تر مد سفید از هر یک
 پیم شقال حب سخته شربتی قرص طبل شرب سفید کلسرغ
 ضد سفید از هر یک صبح شقال مو تخم خیار و مغز دانه

۲۱۵
 ۲۹۱
 ۶۷

بهر و با لبوس از هر یک در شقال زر شقال نقره شقال صمغ عربی
 کتر از هر یکی در شقال یاب تر بخین پاره شقال قرص
 با زنده و اگر تمین بیشتر خواهد بود رطوبت جنین عاری بقول زر
 یک شقال صندل نیم شقال زردی شقال معجون سیب لیمو
 سیب لیمو با قرقعا مطبوخ در از هر یکی ده یک شقال عاری بقول پنج
 شقال زردماناد و شقال نیم قیث در شقال نیم روانه مدراج
 در شقال نیم عدویه با کوفه تاب غصص در هر چند آن عمل را
 بقوم آورده برشته درش در از هر یک ده یک شقال
 ابریشم نیم در شقال مصطکی در شقال زعفران سبیل الطیب
 سروریه که با کله سرخ و یا قوت و یوندا در هر یک شقال از هر یک
 و سعد و عود و هند و از هر چند غصص و پوست تخم و با وج هر یک
 و صبر شویب نیم در شقال باورنج بویه و در شقال عرق در شقال پیدانه و غیر

دورق طلا و دورق نقره از هر یک شقال شقال شقال
 و ابله محراب شقال طبع نموده از پر دین پروک کتد با
 کوزن نیم ادویه شکر سفید و شقال شقال آن عمل کف
 گرفته برشته (فلو نیای) طلال بیض بد از لیمو هر یک شقال
 فیون کل محترم فوه قلم کزنی اهل سرون نان خواه از آن
 سبیل و قط و باد ام ترخ هر یک شقال مغز تخم خربزه شقال
 اشق در شقال با عمل و شربت برشته میبشلا بد از لیمو
 فضل سفید فیون هر یک ده شقال بهمن سرخ یک شقال
 عود بسان چهار شقال جذب پدتر نیم شقال شقال نیم شقال
 زفیون ~~در شقال~~ روغن بستان اگر نباشد
 زیتون الصا فلو نیای روغن بد از لیمو فضل سفید فیون
 کشته خشک و صندل سفید در جنین طبر سبیل الطیب شقال

جقوزة کلخ ناریل زرباد در پنج کل کا دربان است
 عود قاری ساج هندی چیتان سعد زرب قطه کبری
 جز بواسان العصاره امه مقشر پرورده از فلفل سیخ
 اسرون فلفل زنجبیل زربانیه انون قرنفل زرفون پوت
 رنج پوت پرورده ورق نقره رنگ همین وج
 پوزیدان تم باد زنجبیل و سول درون دارو با لیسند و برتا
 در شقال است فلونیای محمود فلفل سفید نسل الطیب
 اسرون تم کفر سیاه زعفران کلخ رنگ عنبر یک
 در شقال ورق طلا در شقال ورق نقره صد شقال در صنی
 زنجبیل انون زهر یک در شقال باره وزن عمل بر شند
 شربتی در شقال قوت لاه جز بوا قرنفل سیاه
 سان العصاره پنج اذخر زنجبیل در چینی مصطک عود

عفران زهر یکی در شقال قاقه کند رشته هریک در شقال
 شک شقال قنده شقال در کلب صبر معوم ادویه برا
 بر شند بقوام لاند معجون نجاع پوت مسله زرد
 هفت شقال پوت مسله کابی ده شقال مسله سیاه امه مقشر
 هریک ده شقال زرب سفید هفت شقال عاریقون سفاح
 هریک پنج شقال اسطوخودوس ده شقال محموده شوی شقال
 کلخ رب الیومر مصطک زهر یکی پنجم شقال و ل کف کف
 در شقالی بر شند شربتی در شقال مسه درم بخورند حب
 شیطرح برده در شقال صبر سبت شقال زنجبیل در شقال در ل
 ایض ده شقال فلفل کیمشقال عاقره حاکیمشقال شیطرح
 هندی در شقال بلخ هندی در شقال فایند با کرب همها
 سازند شربتی در شقال نیم قرص قرص فسون مویز

میز پدانه سنگ البطم از هر یکی چهار شقال بر صاف از هر یک هر
 شقال در چینی نقل ازرق در فارطیب سنبل رومی سیخه اکلیل
 املک سعد حب الفاز از هر یک سه شقال قصب المریره شقال عفران
 یک شقال فقر الیهود هر شقال مجموع را در زراب جنبه اندیز قرص
 بزند و بعضی با سه وزن عمل همچون کرده شربتی سه شقال قرص
 بنفشه کلنج پنجم شقال بنفشه ده شقال رب الیوس کثیرا هر یک
 سه شقال مصطکی هر شقال محمده نومی یک شقال تخم کاسنی پنج
 شقال مغز کدو و تخم حمزه هر ده شقال بید ترنجبین در ص
 سازند شربتی هر شقال تا چهار شقال معجون فیتون پوست ایلید
 رزوه شقال ایلید کابلی ایلید سیاه هر یک شقال بیلج آله
 لسان الزرافت با در نجوبه اسطوخودوس از هر یک چهار
 چهار شقال کوفته ~~یک شقال~~ تر بد اینها یک شقال در مرغی

در سه اناب بپزند یا میکنند مانند فیتون ده شقال درین
 اولو غاریقون صاف معوه و با عمل معجون کند تخم مختلط در
 سین او بکوبند و بریزند ایاجح لوقا قاریا تخم مختلط پنج شقال
 پیاز غرض نومی یک شقال غاریقون بقره خرق اودانق استعقول نیم
 از هر یک یک شقال نیم و در بعضی نسخه فیتون هر شقال کادریوس
 شقال نقل ادرق صبر قوطی هر یک سه شقال حب کنند
 معجون شاهان و ساج نسو غاریقون و زراسیون و حصه
 و سیخه فلفل اود در فلفل و عفران در چینی جابوشیر صفاغ
 سکنج جذب پد تر صفائی و فطره اسلیون رز او ند طولیل و حصه
 خستین و از خرد و نیون و سنبل الطیب و ضمنا و در نخل
 از هر یک یک شقال خطا رومی اسطوخودوس هر یک هر
 شقال همه را بکوبند و با عمل کف کرده معجون سازند شربتی

چهارشقال طبع انقرون بخزند و سفایح درون فایله کانی و
 سان الثور و طبع لفظی بقدر حاجت داخل کند ایصاً
 حب الطحیثون بجهت بلغم بود و بود اوج طبعی بهر فاصل بود
 دارد و حب سب و خود سینه نسل الطیب با رون دار چینی
 و زعفران و مصطک اصل صبر سفایح طبع اندر و ج عصاره فستق
 زراوند صحر از هر یک یکشقال صبر قوی تر سفونیا سفونیا سفون و تخم
 مختل از هر یک چهارشقال بکنند و در پزند و باب ۱۰۵ (درم)
 حب کتله هر چه بقدر نفع باشد و در سینه خشک کند و در
 سینه شیشه بگذرانند و در شیشه را هم کتله شربتی یکشقال نیم حبیب
 از جهت درد معده و در ایارج صیرا یکشقال تر بد سفید حب
 اتسل عاریقون و زینون هر دو انگ انگ طبع اندکی یکد کتله حب
 راز یا حب کتله ایصاً ایارج ایارج فقیر اشتر

ششششقال ربه سفید چهارشقال طبع در و چهارشقال
 هند کتله نیم بکنند و باب کتله شربتی کتله ایصاً
 نیم و جهت صفر اینم شقال سفونیا و تخم مختل داخل کنند
 حب قوی قایا بجهت او سرد و بلغم و چشم بود در رو و صبر
 سفونیا عصاره فستق و در کتله فستق و مصطک از هر یک
 یک و دو سفونیا و تخم مختل یک و نیم بکنند و باب کتله شربتی
 و حب کتله شربتی یکشقال حب عاریقون بجهت همه ایصاً
 بلغمی عاریقون یکسخت نقل تخم مختل از هر یک جوی بکنند و
 بگردن کنند و کینج و نقل را در آب ریو که هر سر شستند و حب
 کتله شربتی یکشقال حب فقر قص بود دارد از آن نیره
 کرمانه فلفل و دار فلفل و بلاب قرطم از هر یک یکدرم و سفینه
 یکدرم در تخمیل فرقیون مصطک از هر یک چهاردرم بود بجان

ده درم همه را بکنند باب صاف یوز با مسل حب کند شرتی
 از یک درم تا یک مثقال حب سورا نیل بجهت صحت خلط غلیظ
 زید سفید تخم خنظل پودت بیلک کابی هر یک یک مثقال اندوخته
 ربع مثقال کثیر را بکنند و با آب بپزند و حب کنند و
 شرتی یک درم بخورند حب قهوه نودا ایاغ قهوه
 مثقال اسطوخودوس نیم مثقال لاجورد مغول حجر ارمی مغول تخم
 خنظل مخرج مندی عاریقون از هر یکی ربع مثقال خود و مصطکی
 نغ از هر یک دانگی تقریباً نیم دانگ خرقه شود و سطح از
 هر یکی نیم دانگ این همه کثرت است اصحاب تودا
 حجر ارمی مغول هر مثقال قهوه بواج یک مثقال نیم عاریقون مثقال
 ایترون نیم مثقال قرفل ربع مثقال حب کند شرتی سه
 درم معجون قوت باه رنجیل قرفه هر یک چهار مثقال

بذ ابهر هر یک سه مثقال صیریز را لطفه یک مثقال بر خیز
 پنجم مثقال مغرب الزلم ده مثقال دارچینی هفت مثقال
 با سه برابر عمل معجون سازند شرتی یک مثقال معجون نشاط
 دل و دماغ و کرده را وقت دهد و همیشه ادما تر دماغ دارد
 و قوت باه را زیاده کند و منی را غلیظ گرداند و قوت بسیار
 مغز پسته ده مثقال مغز فندق ده مثقال مغز بادام ده مثقال
 مسک یک مثقال ترکی عقرونه نارجیل و مغز بیک از هر یکی
 ده مثقال سردارید ناسفته پنجم مثقال مغز بیک از هر یکی
 و مغز گردگان و مغز خود خام حب فلفل و مغز حب الغضار و کبجد
 و زعفران بقره مغز خشخاش از هر یکی ده مثقال مصطکی
 سه مثقال حصیه الشعلب ده مثقال با قوت کبود کیشا
 عمل بر مثقال خرنگیان سه مثقال دارچینی و بهمن

سرخ از هر یک ده مثقال زر محلول در مثقال بهمن سفید و
 مثقال و کاو زبان هر یک ده مثقال نقره در مثقال محلول
 عصا فیر در مثقال نوز کنبه قصب کاو هر یک ده مثقال
 قدین بو زیدان در مثقال سیح با یونه چمب مثقال نذ نابود
 در مثقال زرب بنجیل بسا در قفل با در بنجونه هر یک
 در مثقال غبر اشهب چمب مثقال عمل جباریک دوانا
 سحر با سنبل الطیب با بود جوز و کدر هر یک شتر مثقال
 ناچیل و صلجوره هر یک دوازده مثقال و اچینی و میخک هر یک
 شش مثقال در کل بهمن سفید بهمن سرخ هر یک ده مثقال
 مصطکی و خرقان و خود سیم و ساور هندی هر یک شش مثقال
 تخم پنجه دانس یازده مثقال سوز بادام دوازده مثقال مغز
 فندق چهارده مثقال بوز منقعی در مثقال تخم نوبت

نوبت تا نخواد وزره کرانی و در زبانه و تخم زردک
 و سونگنک هر یک ده دوازده مثقال کب به چینی ده مثقال
 و عمل صدم بقوام او زده سحر کندی و صمغ شام در مثقال
 بخورد صفت هرل نفع معده که ضعیف باشد و بلغم و ریاح
 صغیر کدرام نیم زنجیل و سنبل از هر یک یک درم بلغم هندی کدرام
 مصطکی کدرام صبر هفت درم با بک فرس حبیب نایند
 حبه حبت صلاط ابارج فقیرا عا یقون از هر یک پنج درم
 بعاج چهار درم زبده درم محموده هفت درم انیسون
 یک درم بلغم هندی یک درم حبه نایند و شرابی کدرام
 بخورد حبه حبت کید و صمغ زبده و ابارج فقیرا
 از هر یک کدرام هیله رود و هیله سیاه و انیسون از هر یک
 ندرام انیسون بلغم هندی زبده زبده از هر یک یک درم

حب زرد شرابی کدهم حب حبستقا و
 قویج بلبله صفر متقی ده درم سنگین و ده درم غار نقول
 چند گرم نرم چهار درم بر بند و جل کند و سیخ را باب
 گرم دادویه را بان حب کند شرابی کیدرم نیم وقت
 در ام میتوان خورد حب صفر بلبله و با وای مخالف
 که بپزند دفع غلط کند پیکر پوت بلبله زرد شغال
 و رب بلبله شغال تقار ازرق در شغال و متقل را در اب
 از سر حل کند و دارو را کوپده باب کفر برشته و پ
 حب زرد و حبی بقرا نخودی باشد از صفت مدد تانند و میتوان
 خرد و مشربت سهل بخت صفا و بلغم نافع بود و تر مندی برهم
 شغال سنای می و پنج شغال شکر سفید ده شغال کشته در
 در اب بر و نجستانند و معدصاف نموم بخورند بخت

سودا بکثقال بلبله سیاه ضافه نموده بکوشانند و بخورند
 سجون فلده و فلرمان و کوبید حکیمان بخت کند
 رومی سخته اند بس نافع است و چهار صد از در ارفع کند
 و از آن عسل بفر اپاک کند و وقت ناضبه دید و استها اصاف
 کند و از آن عسل و عوط را زیاد کند و در در که در و ناف را
 نافع بود و نمایی را بر زیاد و صده اصاف و در پشت را بر ک
 و فندان را محکم کند و هر پنج وای که در گرمی و سردی باشد در ایل
 کند فضل و در فضل و در چینی پوت بلبله کابی شطرح
 و زراوند مدحرج میح با بونه تا چهل نوع طبعه خنثیت الشعب
 از هر یک ده شقال عود قماری ده شقال مشک یکمخرد و عود
 یک شقال بریز متقی ده شقال مصطکی پنج شقال عسل سه درون
 دارو را برشته شرابی هم شقال بخورند بخت ایا ج

دماغ در ساد و سر از فضل و خلط فارسه پاک کند
 وضع و مسکه و امراض عین را نافع بود صفت آن
 ایاره فقیر او تر بدید هر یک یک شقال حب انیل و قهیر
 و اینون هر یک نیم شقال تخم خنظل یکدایک نیم شقال
 هندی یکدایک نیم کوفته و پنجه و باب رازیانه که بشد خوب
 سازد حبیبی که با دمی را بشکند و قوی او را مضمضه را نافع بود
 صفرا تخم کرفس سفید نیم شقال مصطکی مغفران هر یک شقال
 پوست میوه کابلی امله کبکب نقل هر یک شقال فطران
 فودنه و از فخر قطه و زرنبا و درونج اسارون هر یک
 سه شقال کوفته و پنجه و باب سداب خیسانده خوب
 سازد شربتی که درم بخورند از کفنه مولا شربتی از همین
 است که جد و اطفال را خوب میکند و که به چینی شیطیح هندی

سان العصاره بریند چینی از او نه طویل و از فضل زبان
 از هر یک اینها یک شقال چند یکدایک مغفران هر دایک شکر
 نیم شقال حمیره هر دایک اول حمیره را با اجناس بنداشته
 شود و جزا را همه را جدا جدا با اوند و داخل کنند و حمیره مذکور را
 نیز داخل و بقدر که درم کتشم نیز بگویند چنانکه روغن قوی کند و
 جزا را خوب ساخته نه عدد صبح و نه عدد عصری اصحاب ریاض
 به بند تا صفت برم غذا از اوان پلنگ شیرینج پلنگ بند
 و حمیه با قهیر از خود که یک باشد و بعد از این بیست تاش مری در
 حمام کمره کاه و کنگ لایف از جهت که در کون تحریف
 نترکی هر یک یک شقال کات هندی چهار شقال خیارک
 حمیره ده شقال مازوی بزیک شقال اینها را سویده
 با قدری کتشم که عدد در قوی ساخته یک عدد راز و نیم

و بعد در او پنجم در زیر پا پر صاحب مرض هر دو کتد با چوب
 از بنجوی که بر مرض را نپوشند و اگر بعد از آن دهن صاحب
 مرض بپوشد کل محترم و طولی های هندی با هم دیگر بپوشند
 و با کشنیز زمین او را بشینند و سه روز دهن مرض را بنه
 بپاشند و بعد از شستن دو امارا با کشنیز درین دندان مرض
 بالند و بعد از آن باب فاصل و هنرا بشیند و در او را یک
 ساعت پیش در دهن کشند و در او پر بنج چهل روز بکشند و
 همیشه چوب شترعی بنج رو و بعد از چهل روز هر چه که خواهد
 بنج زد و اگر خواسته باشد که پاک شود کل با خربالو بپوشد
 و شیره در او کشند همراه نبات سه روز نماند بنج در او قرار
 رود و مگسجان هر چه بپوشد اگر کسی را باد آتشک بپوشد او
 بکشد و بار شود چوب چینی که در دهه شغال بنج و چوب چینی

ما دوازده روز از تجو آه اب محو و صد درم اب پنجه که کتد
 ربع ان رفته باشد و با مانند باشد او را بنج زد که بکشند
 باشد جهت اشک اشک تنه کار سیاه زریق سفید
 شخرف معدنی سحر معجم باب کشنیز خربالو زنده می بقدر
 کوه در روزی که چوب بنج زد و برگ ها را در یک کفه بنج
 که در آب اشک با شیره فقیرا ترید سفید بکندم غار بقون از کوه
 مغول پوست ایله زرد و در بنجان از هر کی نهد درم مقمور نیادری
 اینون بکشد کثیرا و انکی گفته و پنجه لکله بپوشد
 داروی اشک زریق مغول هفت شقال لادن هر درم صصلی
 هر درم کوز بنجان هر درم ترید سفید پنج پنجه هر یک درم شغلی
 کل ده درم روغن زیت اب سیمو هر یک پوزده شقال
 پیمه زیت شقال اگر جبر همت دو دانه باشد طوطیا هر درم

سفید بادام در سنگ نظر اضافه نمایند و طریق شرح تری
 نمایند و بسته و متعارف بالند بجهت گرمی که موجب باشد
 اوین و نه و گوگرد و پیترنج اوری یکوت بالند به شود بجهت
 بول چکین بول دارد و فلفل حرثقال مصطکی و ارضنی عاقرو
 میسک بخیل هر یک مثقال با عمل چون کند و هم برابر اجرا و در
 روزه مثقال ناشتا بخورد و سردی بخورد و دفع شود بجهت
 بن دندان تخم ترندی کلن رنارسی تخم زرشک زینه زنج
 سفید طری سفید هر یک ده مثقال اجزا کوفته و پخته و طرف
 دندان را با کلاب و سماغ بشویند و اجزا به بن دندان بشویند
 تا یک هفته خوب شود بجهت لکه سفیدی که در چشم پیدا شود این را
 دانه زرنه کونیند باید اول ده درم سرب را پاک نموده و باده
 درم حیوه سمعی نموده و بعد یکدم نیم سفید را کوفته و با آن

و با بدن که اجزا سمعی نمایند پس دو درم زعفران را درین
 شیر کاه کرده بخوشانند با اجزا که در بالای لکه ریزند
 و معالجهت چشمی که آب ریزد تا یکی داشته باشد سرب ده
 مثقال چینی که مثقال نامیزان سه مثقال نشا در نیم مثقال
 در فلفل نیم مثقال همه را با مکرمتی و سدی نموده از ضریر
 کنداننده با سیل در چشم کنند بجهت سوزش بزرگ بزرگ
 ای بود و کالنج و زرشک اینها را صلایه نموده سه صبح ناشتا
 مغوف بخورد و یک له عرق بید کل را بگیرند و بعد از دو
 بخورد و غذای است کاه و چلو و یا آنکه نان و ماست کاه و چلو
 بخورد اگر چنانچه در آن وقت هندوانه باشد هندوانه را
 در کل گرفته آبروش کند تا پخته شود و او را موراخ کند و در
 خود را در موراخ کرده و مجامعت کند و اگر خصیه او درم

داشته باشد بانه در شقال و تخم کاسه پشت در شقال داخل
 کرده و سه روز نماند بخورد و اگر کثیر سیاه باشد با او جاست
 نماید و اگر اولیغ باشد هم خوب است روغن کچکند زخم سقر
 سرم سفید باده چیره و در جوبه قاسنی نقل ازرق بر سائی روید
 چینی کات مندی فرض مگر فضل بر کل هیلک سیاه پست
 هیلک زرد قند سفید عود سلیم روغن کادو کاسه سردی کنی کچک
 داد و در با هر یک در شقال باد آورده بر نیت کرده اند
 صفت برون در جهت سردا محراب است که اول بر بند
 جد و در حطائی تخم خنظل عصاره ریخته خرق سفید کباب
 چینی چوب چینی اتمه سفتر اکلیل صفت اکلیل حمپوه
 سرب بر یک یک شقال اول سرب را اب نموده و در
 سر آتش بردارند و بعد حمپوه را بر سرب بریزند تا بسته

شود و اصل لعنه را برداشته با چهار شقال بوز از کرده
 صلابه نماید و در میان شیشه قابله بریزند و در آتش
 سرخ کرده بگذارند و اگر شیشه را بکل حکمت بگیرند بهتر است
 و در اسن برزند تا سرد او بر طرف شود و بعد بیرون آورده
 خاک زرد رنگین عیاشد و او را اکلیل گویند و جزای
 مذکور را با یک شقال ضمخ عرب لب برشته و جب ساند و در
 حبسی بقره نخودی و شربتی یک شقال بخورند تا صفت شود
 روغنی بر برتودا بمانند صفت روغن کره کادو خون سیاه شین
 چکیده در شقال دله شکنه یک شقال خون سیاه و شان و در
 آنکه را صلابه نموده قات کره کادو بکنند و در بودا بمانند یا
 یکت عت مگر کند و بعد بجام رفته بشیر چون از حمام بیرون
 آید قدری جنای برک تمام آنحصار را بخورد و بر نیز از سفید

در ترمی و چرخند دار در کشت بر این کند و بعد بخوروق
 بید و خناب بر سردا بالند در مجرب است شاف نظاری
 از برای رم چشم و اب ریختن چشم بی رافع است اشق
 پرت همید کا بی اقلیای وضع حبه زلفار هر یک یک شقال
 تریاک نیم شقال ناشسته سخی تمغه باب شایف کند و بکنارند
 شایف مایش صفت آن ترکیلم مایش باشد مایران
 چینی رافع کلک سنبل الطیب طیلید سیاه غیر شهاب تریاق
 هر یک یک شقال شاف سازند اشق شایف در کوضع
 حبه تریاک هر یک یک شقال ناشسته حبه جهت
 بود که چون در شب بخورند جمع بود ایراتسکین در صفت
 این طیلید سیاه بیدله آله نقل مکی هندی تو مصطکی
 کورنجان اشق هزار افند شیطرح ناخواه سنبل هر یک

هر یک یک شقال غفران دار چینی بر نخل قاقله هفت
 شقال سکنجیه شقال صبر تقو طر سبت شقال سینجه
 هفت شقال نقل و سکنجیه را در آب حل کنند و باقی او دید را
 کوفته و پنجه در بدان اب بر کشند و حبه زنده سرتی هر شقال
 بخورند ماء الدصول بجهت نفوه و فالج و جمع امراض بودا
 وی و بلغمی رافع بود و استسقا و اوجاع مفصل را
 بود دارد و صفت آن پوست میخ کرفس انیسون را زنده
 میخ اذخر هر یک هفت شقال حبه لبان آردن هر یک
 شقال سینجه جنطیا ناکلی هر یک هر شقال نیم خود لبان
 سه شقال بوزیدن هزار افند هر یک سه شقال مویز سفیدی
 هر شقال در دو من اب بر نهند تا یکمن شود و بیالایند سرتی
 سه شقال روغن بیدارنجیر و پنجه در روغن بادام بخورند

اطرفیل کشیده اوقوت دهد و در هر روز در چشم و در گوش
 که سبب بخار باشد نافع بود صفت آن اسطوخودوس است
 بلبله کابلی و دهلید سیاه هر یک پنجمشقال آنکه منقح بشمال
 مساوی اجزا را گرفته و پخته بر روغن کاه و جرب کرده باره بشمال
 عمل برشته بعد از ماه استعمال نمایند ایا رب جباریس
 نقوه و فانیج و تشیح و ترخا و وشانه و امراض بلغمی و سردیها
 نافع بود و سسل بول را بار دارد و اخلاط عظیمه را از بدن
 پاک کند صفت آن تخم فلفل غاریقون اصل الفاراشق
 سقمونیا خربوتیا هرفیون غاریقون زرهریکش کرده در روغن
 بصایج کما در یوس انیمون سیتو زرهریک اشتام
 سکنبج زر او نه طول و مد صرح و فلفل سیاه و سفید و دار
 فلفل دار چینی جاوشیر خند بید تر فطر اسلیون زرهریکی

چهار درم گرفته و پخته شربت بی چهارشقال ایضا
 حب سما که سرفه باشد نافع است طحال را که سرفه می
 کنند و سرفه خشک که نافع خواب باشد و زراغ ماده را رفع
 کند صفت آن صمغ عربی رب السدر و خشکس نس سفیدترین
 مساوی گرفته و پخته با لعاب بیدانه حب کنند هر حبی بقرار
 بخودی چسبکه اسهال خونرا بار دارد و صفت آن مانند کزمارنج
 انیمون مساوی باب حب سرفه بقرار بخودی ایضا حبی که اسهال
 بمعیرا بار دارد و در آذخر خرفه خند انیمون مساوی گرفته و پخته شب
 مانند هر حبی بقرار فلفلی شربت سی حب بخورد ایضا حبی که خوردنش
 اسهال کند را بار دارد و صفت آن خند بید تر اسرون بیعه
 سائله بردارنج نیه که مساوی باب حب سرفه شربت در روغن
 ایضا حبی که در ساعت شکم بر بندد و صفت آن انیمون کمشقال

اتقاق کل کچھا شقال سماق حب الاس ہر یک چھا شقال کرفہ
 پختہ بابی کہ ضمیع عربی در و منقح با حب زند شربی نم شقال
 شاف و عفران از برای تاریکی چشم و حار شافع بود و عفران کاغذ
 ہر یک شقال در فلفل مک شقال فلفل مک کمانک در نم شقال
 مانوی بزند شقال شیف ساند شیف دیگر ضمیع عربی اقلی نامی
 سفیداب کی روغن در سنبل الطیب ترکی افزون جذبید تیر
 ضعیف کی خا ہر یک مک شقال در اب سداب تارہ حل کردہ و
 ہنزار ابان خمیر کردہ شیف ساند شیف طرفہ زنج نزع
 شقال کند رغید ترکی اتق ہر یک مک شقال نرم صلاہ معموم
 شیف ت رند الماء از برای طرفہ سنجہ دیگر صفت ان
 شاہ و نج شقال را سخت ہر شقال سد مک شقال نیم رواریہ
 مک شقال ضمیع عربی ہر شقال نیم کثیرا مک شقال فلفل سفید

سفیداب ہر یک چھا شقال زنج نزع نم شقال دم الاغین
 مک شقال عفران ہر شقال کدہ با نم شقال و جزا مارا نرم صلاہ معموم
 بچون بر جہ خالی شیف سازند و با شیر زمان لہا بر بند از چہ لکہ
 سفید کہ در چشم باشد محبوب است بکرمندہ را سخت و بر سر آتش نفل
 بگذارند و بدند تا نفع نود و قدر از روغن زیتون درین طرف کردہ
 عین مر روغن نزع ساند با لہا بر بندہ درین روغن نیت
 زودہ کہ سرد شود تادہ مر تہ چمن کند و بعد از ان نرم صلاہ نمودہ کدہ
 عرق ہر سالہ کردہ درین ان چکاندہ و سحی نماید لہا روانہ
 خشکس در بالای لکہ بر بندہ بجای دیگر از چشم نرسد در عت لکہ
 بر طرف کند محبوب است شیف کہ شیش در درگان افش پاک کند
 خاک جویہ با سر بستہ یعنی از زنج کور ہر یک مک شقال ضمیع
 عربی مک کمانک نیم بدستور شیف ساند شیف محرب

در برای عروزی که چشم بهر سه صبر زده یک ربع کند از زودت
 دم الاغون کلفه فارسی شب بماند هر یک که شغال زنگار یک
 نیم ش ف زده چشم کشند بچکانند اول بجام روغن بادریزه
 بخار آب گرم بدارند و بعد از آن دست بر گوشه چشم بگذارند تا هر صبح
 هر جمع باشد پیرون این سر شاف را در آب حل کرده که قطره
 در گوشه چشم بچکانند و صبح بگذارند و بعد از آن پاک کنند تا چند
 روز چنین کنند تا چشم پاک شود و اگر چنانچه چشم درده و رخی باشد
 بچکانند تا هر طرف کند ش ف دیگر از برای هر چشم سفید
 طوطی که زده شغال بخار شغال ضمغ عوبی که شغال کش
 بکفیه آه غنخام در آنک خضض که شغال اجزای آن را از مصلایه
 کرده خضض را با آب حل کرده در دو آرا بان خمیر کرده ش ف زده
 ش ف که هر قسم رید نافع است آنچه از برای که چشم بهم رسد

جگر را سفید است در رنگ خسته و شسته آتاق هر یک که شغال
 سرب ریخته و شسته که شغال آتاقی و همین که شغال سر خسته
 و شسته سفید اب قطع هر یک که شغال ضمغ عوبی که شغال
 مضمض تا که شغال ربع که شغال نیم ش ف زده حایض
 ای ربع فیرا از فرین تخم خنظل کیم هر یک که شغال صبر قوطی
 چه شغال حب صطین هر شغال با بکر مرغ نعون میشود شتر تهنیم
 شغال با بکر مرغ حب میشود ش ف که در چشم را ساکن کند
 و خواب درده و عفوان هر شغال فون مضمض تا صمغ عوبی که
 یک شغال که چهار شغال از زوه یک شغال خند پد که شغال
 ش ف کند شاف ابو از فنج چشم طه کند بجهت رمد گرم
 چشم و درد و فشارش و سوزش نافع بود و در در ساکن کند
 و چشم را قوت دهد و کند که ماده بر روی زده و آنچه بچکانند

باش تحلیل بردن فعل فیه یح ثقال کل سرخ کثقال کل
 ررد در وازنه ثقال ضمع عربی سه ثقال کثیرا حقیض
 یک کثقال صبرزد و شیف مایش عفران انیون هر یک
 کثقال نیم صحت کوفه و پنجه نکلاب عمده کرده و شندی برکت
 بر زنده و باب کشیده تا زنده و اشال ان سائیده طمانینه الحال
 و صرد است عیره از او و عین نجه کثقال کثقال کثقال کثقال
 کونند نام چنانکه در او و جراحات وقوع نبره و آنکه در جرح است
 میباشند او را هم سیمی این اسم کرد و نماند در جرح این دارو
 و آنچه بجهت روشن شدن ترتیب داده اند با سیفون که نماند چه که معنی
 این روشن شدن بود چون از برای غلظت و ناراحت چشم یا برای این
 اسم سیمی کرد و نماند انداز جرح دوائی مذکور و وقوع کوش
 بروماند و جراحات را بصلاح آورد از آنکه سیم کونند این

اسم مرکب میان دارو و جرحه این از چشم استعمال نمایند یا
 در جراحات یا در وقوع اعضای دیگر که بماند و بر جرحه دارو
 چشم در اصل بر وضع دارو است که ترید چشم کند فاما این است
 که علامه طبرانی نسبت را بر می داشته داروی که مراد از معنی این
 اسم است ختم اند و قطره را قطره را که میزند در چشم چنانکه
 است که عمل بر رشته باشند کحل روشن است بعبوب صلب النور
 کونند یعنی و کتند نور از برای ضعف بصر نافع بود و جوی سبیل
 و طرفه و میض کونند و غشاه عین را سردند و صفت آن شاد و بیخ
 مغزول بخار محرق هر یک چهار ثقال قلمی و قضی یک بند می
 در نمی هر یک یک ثقال فلفل سفید هفت ثقال فلفل سیاه
 کف دریا هر یک هفت ثقال دار فلفل چهار ثقال نیم صبر
 سقوطری سبیل هر یک یک ثقال سبیل زلف چهار ثقال

برخی از ثقیل بود بلکه ریزد ثقیل غفران کرب
 نوزاد ثقیل ثقیل چهار ثقیل آنچه باید رفت نیست
 بطریق تبقی هرگز نشد عمل کند و در او نه دیگر بسیار نرم
 بکنند و به نوزاد و هر با نام غوطه نند و باز صلایه کند تا مثل
 غبار تمام باشد و در وقت شود در حالت نگاه دارند که از عرف
 هر از محفوظ باشد و از کرم غفران رسالم باشد و در وقت صبح
 امکان نماند و بعد از سحر و صلایه این دارو را پندار شایسته
 می باشد چه که شایسته کبریا در کبریا در کبریا می باشد و کبریا
 دیگر در کبریا می شود و در اینها این است مقصود است
 کمال الجواهر که نافع است از برای قوت باهره و ضعف آن
 عمل اب در این ثقیل فیروزه و نه فرنگ هر یک ثقیل شایسته
 مینش چهار دانگ غفران بر او در کرب مع ما میزان کرب

۱۳۷
 کرب معصوم تا و ثقیل ساوچ مندی هر یک ثقیل شایسته
 هفتاد سبیل چنانکه پیش از این مذکور شد
 تصویب نماند و بر او ویرا کوفته از و الا پودن کرده همه را
 با هم نیند و بکنند و در وقت صبح با سبیل در چشم کنند
 کحل الجواهر با قوت هر ثقیل با قوت صفر با قوت کرب عمل
 نوزاد هر یک ثقیل فیروزه پنج ثقیل بر صند ثقیل الجوز
 منقل پنج ثقیل نیم ورق طلا و ورق نقره هر یک نیم ثقیل
 عنبر شهب ثقیل یک ربع سرکه صغیران است ثقیل
 قرطبی که مانده در ثقیل بر کین که سحر با هر ثقیل بر او در
 در ثقیل بر سحر که سابق مذکور شد ترتیب در مندر فی الصورت
 از برای ابتدای آمد و قرصه نافع بود از زوده هفت ثقیل با شیر
 حنظل بر آورده با شیر و خیر آن در سینه خشک معصوم نرم صلایه نمودن

در شقال اخذ نموده بایم بند ضرور کند ضرور بکام
 ابرای رمد در و نافع بود هرگاه که در وقت وضع ماده ضرور
 رمد استعمال کنند و ضروریه سکنه از غایت سرعت اثر کند
 ضروریه رانده ده شقال بدو چشمه تفکیک نشسته
 شقال نبات سفید شقال بسیار نرم بند در چشم کشند ضرور
 کافوری از برای حرارت چشم در ضروری نافع است طولی قلی
 بدتر از نرم سینه هر چه شقال از آن کم قیراط کافور ضایع نماید
 ضرور در چشمه شقال نبات سفید شقال صمغ عربی
 شقال ترکیب دهند ضرور همه کبر از برای رمد او جامع عمل
 و در درج که چند روز گذشته باشد و طولی بان باشد نافع
 از رده پنجم شقال نبات سفید شقال ضرور قلی شقال
 لا حور در شقال هر یک علی حده نرم صلابه و از ضرور کند اند

کدر اندید بوزن مذکور بکشند و باهم صلابه نمایند و بکار برند
 ضروریه صغیره همان فایده دهد که از رده پنجم ضروریه
 و ضرور قلی شیف نامیش بدست ضروریه بند ضروری که رمد نامی
 فصل ط و در در استعمال میکنند و در وقت ط هر بنویسند
 است از رده ده شقال همک ملانده شقال که نرم است بکار
 برند ضروریه از برای سدیق و سدیق و بای رمد غلط جهان
 و صرب و بل رقیق نافع است در چشمه کف چشم را بود و در
 طولی قلی شسته زرده چوبه عطران هر یک شقال و در بعضی
 نسخه عطران نیاورده اند بعضی در چوبه و عطران هر یک
 شقال و در بعضی نسخه عطران نیاورده اند در شقال شقال
 پوست بند در در شقال در فصل با عطران چینی هر یک
 شقال و شک بندی در شقال چیزی از نرم که سینه و چشمه

باب غوره صاف آرد و در خشک کنند و بار بینه و تر بپزند
 و چهار مرتبه چینی کنند و اکمال نمایند نوع دیگر که برای برخی
 چشم و عیب مزاج کرم و سمدق بود دارد طوطی را نرم کنند
 و شسته آغوش روز در آب غوره آرد دهند و خشک کنند و نرم
 بسیار بدان که کمال نمایند صفت طوطی پرورده چنان است
 چنان است که طوطی را که مانده بپزند و برینند و در آون باب
 کرم بسیار نماند روز هر روز برینند و خشک کنند و آب تازه روز
 بکشند و بپزند و بپاکند و باید که از بعد از آنکه استخراج ماده
 کرده باشند بکار برند و در دهه تراید امراض عین دارد که او
 از زود است بکار نباید بردن بر دو اندک آرد برای خلط
 از برای خلط بجهان و طوطی عین بود دارد طوطی شسته ده
 ششقال عینای ذهبی آفاق مینان شب عینی سه شقال

پسته زردش شقال شاه روغ شسته در شقال گرفته و بچینه باب
 مورد ماهفت مورد در شقال که ازند در طرفی که آرا بخورد و تر بپزند
 و نهند در وی طرف بخورند و بپزند و هر گاه که این خشک است و آب
 دیگر در خشک کنند و بعد از هفت روز خشک کنند در سینه نرم بپزند
 و بکارند با سینه که از برای گندی چشم و امده ای تروک
 و خیالات نافع بود که در ششقال سرکه صفراغ عینای ذهبی
 در نقل نسل حل فاقه که را مینان و عفران شایف صبر سقوی
 ن در سون شاه روغ عدسی آشته ننگ اندر آن دار فلفل کنگ
 اندی از هر یک یک شقال کف را سه شقال فلفل در شقال است
 چهار حبه کافور بدستور که مذکور شد کحل روشنای نوع دیگر
 در برای جبر و سبل و طرفه و مکنه و بعد از خیره که چشم بود دارد
 فلفل سیح شقال در فلفل پست پسته رود در پسته سیاه سینه

قرنفل هر یک کیمشقال نیم زرد اندالو شمشقال
 شحرف چهار شقال بزشت در ربع شقال بدستور با زرد ماسقران
 کفایت ده شقال اقلیمای فنی شند میزان چینی نش در زرده چوبه هر یک
 کیمشقال ملح اندازن چند پند سر راه صفیانی سنبل هر یک شقال
 قرنفل کربلج کس بونجه بر نیم شقال صبر زرد شقال بر شقال شقال
 پوست میوه زرد چهار شقال در نیمه دیگر یک شقال طعام در قسم شقال سیف
 مایه شح شقال یک شقال کربلج ادویه را کوفه پنجه بوزن
 مدکور کشتیده هم چنان زرد با بند صبر در دیگر که بصبر آت
 در اقلیمای و آب هر شقال طوطی قلمی صبر زرد تریبال کس
 کس بزخمه شانه پنج مد در فلفل در فلفل نش در عفران هر یک
 یک شقال بر کس در جنک بر طمان بجزی هر یک شقال
 سنگ کوه داک بدستور جمع آورند اگر کیرین از برای قرحه

از برای قرحه داری در سفی نافع بود سفید است بسته افست
 شقال اقلیمای نیم شقال شقال صمغ عربی شقال محرق نش سه قیون
 هر یک کیمشقال لعاب بز قنطاریه شسته و خشک کنند و باز
 با بند لکهار در اند ضروری دیگر که طرفه و ضعف بصره و اثر زردی
 و خارش و اماس ملک اسود دارد و خیل میزان فلفل در فلفل شقال
 اندازن یک شقال سرخ هر یک شقال شانه و پنج کف در اطوطای شسته
 حبه بصری سرور شقالی ذهبی هر یک شقال سادنج
 سه شقال بقا عده سحرین با بند کمال اگر نیز که بند حفظ
 صحت چشم میکند در طوبت از این سازد سرور شسته طوطای
 شسته اقلیمای محرق شسته هر یک شقال بر در اند ناسفته
 یک شقال شادنج سنبل زعفران هر یک کربلج کافور یک شقال
 زرم میده لکهار بند کحل جلا در بند محلیست اجلا و انار که

در چشم واقع شود نگاه بعد از شقیه دماغ بگذار بر بند از برای غسل
 و جرب و عفت ده عین نافع بود و محرب است نکاح محرق
 سه شقال بر طمان بگری کف در بار شقیه کف اندرانی تر کف طمانی
 اندی صدف بر اوید ناسفته بر جان سرخ زخمه و سگسته بجا
 مذکور تصدیق کنند هر یک کربج تو مال مس نیم شقال این را
 زنگار زخا قی ش در هر یک نیم شقال و باقی ادویه را مثل خیار
 ب بند و با هم اینجه آگمال نمایند کحل سفید از برای تاریکی
 چشم و ضعف بصیرت و دماغ نافع بود پوست سینه زرد بخیل
 هر یک پنج شقال فلفل شقال نشا در ربع شادنج مغز
 یک شقال زرم سینه آگمال نمایند در پیمان مرجم کببه
 رضکی آتش ایک شسته و بوم سفید و روغن گل سرخ چهار ارا
 سادی یکدیکر با سفیده تخم برنج نرم سازند مرجم کببه

مرجم کببه جو به این نرم را بچند طریقیت رندگی یک کبک مرجم کببه
 را باب بچشاند و صاف کند و بعد از آن برابر آب روغن
 زیت روغن کنجد روغن کلر خ در هر یک که باشد داخل نموده
 و مرجم بعد از ربع روغن نرودخل کنند چندان بچشاند که آب
 تمام شود روغن بماند طریق دیگر مرجم کببه را با کوفته انقدر در
 روغن بچشاند که رنگ مرجم کببه در داخل روغن شود بعد از آن
 مرجم کببه را بیرون آورند شقیه در پنجم شقال روغن و دو شقال
 مرجم و ده شقال مرجم کببه بچشاند در داخل کنند و مرجم کنند مرجم دیگر
 مجرب مرجم کببه را در میان روغن دنبه بچشاند تا روغن
 رنگ مرجم کببه بگیرد و بعد از آن بیلا نمایند کبک اشتم مرجم کببه
 سخی و زفت مرجم کافوری هر یک پنج شقال قانسی هر شقال و
 قانسی را با تفر ذخل روغن کرده اند که بچشاند و بعد از آن

جزای مذکور را داخل کنند و مرجم سازند مرجم گفته دیگر از برای
 رویانیدن کوشک بسیار خوبست سردار سنگ رفته شقال بسیار
 نرم سائیده با بابت شقال ریس نرم سائیده داخل کنند
 در بام رفته مرجم جالینوس مرجم خلی و لاذق نیز و لاذق نیز
 خوانند جراحات را سند مل و ریشهای گفته و بد را نافع بود و قوی
 که عمو داشته باشد بهم در سردار سنگ که گل نیم زعفران زیت
 سرکه سطل با هم چنانند در هم رفته تا مرجم شود پس در باطلی و برگی
 خشک نهند بر هم زنند تا برسد عدالت رسیده کی کوشک سیاه میشود
 مرجم دیگر از برای هر جراحی که طب از علاج آن عاجز آیند برودنی
 با صلیح آورد و صفتش شقال صندوبه رفته شقال توپال کربال
 این را سیخ شقال ترکیب و شیر هر یک شقال بر اوند مرجم
 کنند هر یک صفت شقال اثقی پنج شقال جادو شیر دشتی را

را در سرکه حل کنند و دو آن را نرم صلیح سینه و بان مخلوط سازند
 و بر روی جراحی که نامور باشد بگذارند فایده تمام دارد اصل نسیم
 در هر جا که بنظر رسد مرجم و زعفران نمود اگر بقدر احتیاج داخل
 کنند جراحیات مرجم احمری از برای هر جراحی که نفع تمام
 دارد مرجم و کنگ سی شقال روغن زیت صند شقال کس پنجه ده
 شقال که صند هفت و شقال پنج صفت شقال که را با روغن
 زیت بچسبند تا سرکه بود و روغن بماند پس از آن برگیرند و
 سیراد و بر او زعفران که را سائیده داخل کنند و با زردی آتش بگذارند
 و صلیح نماند تا صبح شود و غلیظ شود الص مرجم دیگر بکجه
 بر آنکه باد در او بود دارد زرده جوبه سردار سنگ که بکجه
 شقال نرم سائیده و با روغن کل سرخ و ده شقال مرجم مرجم
 سازند این مرجم دیگر از برای جراحی که از کوشک آید نافع است

باشد محرق ترک هر یک شقال با عمل برشته و قند
 بان الوده در گوش بگذرانند کمال از برای سفیدی چشم باشد
 سره صفراغ باب برین پر درده و آفتاب نقره سفید اب قلعی
 مغز ان شاشه طویلی کرمانی شسته از هر یک پنج شقال با سران
 یکدم نیم دوی مگور را کوفته و پنجه آخر بر سپردن کشته و شام
 در چشم کشند و از سفیدی و آرش و از خیرهای بوی پزیر کند
 صفت ان دویلی که مغان در میان صوفی بریزند و در روی آتش
 بگذارند و آتش در بالای ان بخشد تا سرخ شود و بعد از ان در
 میان ادویه ای بریزند و بپزند و اب بریزند و بگذارند تا خشک شود
 در سه صفحها در میان ماهه بریزند و بر روی آتش بگذارند و آتش
 ذغال در روی او کده اشته تا سرخ شود و بعد از ان در میان آب
 بریزند و بپزند و اب را بریزند و بگذارند تا خشک شود و در

دو اما نمایند از برای رمد نافع باشد و ضربان را بنشیند و بیخ
 ماده کم کنند و چشم را همان روز بصلح آورد و شایف نامیران
 و ماریش و از نود از هر یکی شسته کم کبریا یکدم و خضران و افسون
 نیدرم کوفته و پنجه باب بان برشته در وقت صبح
 با سفید تم ترخ خل کند و استعمال نمایند بخور که زنده در کمال
 نافع بود و بسوس کندم و اردو جود دارد با طلا و صندل سفید و کلر خ
 از هر یک یک نیدم و کافور دانی کوفته در هر که خنسانده و خشک کرده
 و یکباره کوفته و پنجه بکشد برشته و چرب سازند در وقت
 صبح در آتش بوزانند و باقی را بعد دفع بصرت از هر جانور
 زهر مانک کشته و با آب بشنند و پنج کبک با آب سرد روزانه در طول
 و مرکی جنطیاناب وی یکدم کوفته و پنجه تبعل معجون سازند
 و زهر می کشقاناب گرم بخورند صفت صدد سرفه

کوفته چینی آغوش دارم خسته نافع باشد عارضه قول نرید غصه هر یک
 در دم اصل الرکس و تخم خنظل ایاره فقیر اندروت از هر یکی
 هر دم باب حب سازند و باه اسل خوردند حب ل برفته جنگ
 رانامغ بود شکره و جمع عرب رب الرکس تخم خنظل تخم خنظل کثیرا
 کوفته و پنجه با عاب بر داره حب سازند غصه که مودر ایاره
 جو زرد از موش زیت بزند تا بوخمه شود شش اس کوفته و پوست
 کرد کان ترکه هر یکی در دم بر سیاه و شان حب یا نی قاقیا که
 در هر یک شدم و نقل هر دم کوفته و پنجه باب کرم بر شند و
 غصه که کند حب سازند استغقای رقیب را نافع بود در بزرگی
 عصاده صاف و تخم کرفس از هر یک که در دم غار بقون بخورد
 مازیزون در بزرگی در دم کوفته و پنجه حب سازند شربت می هر دم حب
 دیگر تخم مازیزون و سفید ام از هر یک نهند در دم کوفته در دم نیم کوفته

۳۲۵
۳۲۶

نیم کوفته و پنجه حب سازند حب زیزنیل سینه حب بیان
 اسارون خود بی من مصطکی دار چینی و عصاره هر یک کثقال
 حب قوطری شتر زده کثقال اسطوخودوس تخم خنظل هر یک پنج
 شفاک نرید غصه و غصه کثقال یک بندی هر شقال عقوبت چهار
 شقال حب بزند و شربت چهار در دم حب دیگر که این در بی
 و صرع و اسراف بود اینر اناغ بود ایاره فقیر او در دم لاجورد
 مغز مفرم عقربا چهار تخم خنظل خنظل سیاه نسیل هر یک
 دو درم این کرم یک درم کوفته و پنجه باب کرفس حب سازند شربت
 هر دم نیم حب سه تره حب رانامغ بود پوست ملسه زرد
 ملسه سیاه هر یکی چهارم صبر قوطری هفت درم عقربا هر دم
 نیم کوفته و پنجه سیاه سه تره حب سازند و شربت می هر دم نیم
 حب کثقال شفا قرع و دارد و طبع را نرم سازد و محرور موافق

موانع باشد بخت هسله کابی سبت درم عقل و درم کتیرا
 به محرم آنکه تری عدد در اب نرند تا محرا شود و پلا اند عقل و
 کتیرا در ان حل کنند و پرت هسله بان لبرشته تا محرا شود پلا
 عقل و کتیرا در ان حل کنند و پرت هسله بان لبرشته و حب
 سازند شربی در درم حب و قاده باد ای راد مع کن طبع
 رازم کند و قونج کشید در خیل قرظ در چینی فلفل در فلفل
 ناز کش مصطکی هر یک کیمشال سقرینا قد سفید هر یک نصف
 کیمشال ورق و کلترخ داکی کوفته و پنجه حب ازند صفت
 ایاره صفا مصطکی و خفران سبل حب میان هر یک کیمشال صبر
 سقوطی هر برابر اجزا خود میان اساردن سینه دار چینی
 هر یک کیمشال کوفته و پنجه شربی در درم حب همه در درل
 هسله سیاه ریوند چینی ملک ازرق پنخ شغال ملک ازرق را

در کلاب حل کرده و اجزای را کوفته و پنجه بان لبرشته شربی
 کیمشال حب سبوری فلفل صبر عدد در فلفل کیمشال عدد
 هر یک مذم صلابه نمعه و حکر سیاه کوفته کردته دارد که تته
 پهلوت او را بریزد و در میان کور نهایی او بریزد و بر کتیرا
 بگذارد و اب پیرون لید و سلی لرنینه سبب بند و بدان اب
 ترکند و در چشم کشند معجون کلونیا که قونج و بلغم را قطع بود
 و باد را نباشند و شکم نرم کنند و در دس کفر سازد و خواب آورد
 صفت ان فلفل و نانچاه برک سداب چند بند لبر حب الفار پودنه
 کیمشال بذرا نچ فون ازهر کی شده دم سقرینا در درم کوفته و پنجه
 با شمشال عمل معجون سازند شربی کیمشال در علاج بواسیر
 بواسیر خون در طریق است کی سولانی مثل سفید مجید کی دیگر
 حرمی که میگوید بادی در طریق است کی سرد و ده که در اندرون

است و یکی دیگر در ظاهر معقد و طریق دیگر غیرت کج دیگر در
 خروج معقد بیرون میاید یکی دیگر بر سر که کثرت در
 بیرون معقد است و جرح است و از بیرون میاید علاج او بخور
 که نه بند صطکی در شمال و پست مار در شمال بخورد چند تا بیرون
 آید بعد از آن بلد در شیش الصبر که شکر باشد و کات مندی پنج
 شمال معقد اب پنج شمال نرم صلابه نموده در وقت بیرون
 آمدن بزنند و بعد برعم بگذارند صفت برعم روغن کنجد است
 شمال برعم کافوری پنج شمال برادر سنگ زنبی طوطی خط
 هر یک در شمال شند و در خطی نیم شمال سفیداب قلمی پنج
 شمال و سر را با روغن که خسته از سرش بگرفته اجزا درین
 آن بزنند و برعم کنند و برزخم بگذارند تا سه روز خسته بزنند
 در عم بگذارند و بعد لعاب دارو به بندازند و صفت لعاب دارو

و در آن بزده شمال اولین بندد و گوگرد شک از بعد صلابه

لعاب دارو تخم شتر قی و نیمه سفید سادی بگویند و با هم
 برعم زنند و لعاب بر بند صفت تنگین بگذارد که سیده در روغن
 کنجد خمیر کشیده کرده و درین شیشه بگذارند و شیشه را در کل صفت
 گرفته و در گوگرد بگذارند و آتش از بالا بزنند و بدینند تا آنچه که
 روغن است چکیده در میان پیاله برود و بعد اجزای نامی بزنند
 را درین روغن بگذارند بریند تا خشک شود و نرم صلابه
 کنند و برداشته بزنند تا بنصفه جرب است کحل کج است اب
 روغن چشم و ضایع چشم اب را با روغن است استخوان خنای بر خسته
 و در فضل بر خسته و بر خسته و پست که بر خسته و بر سر سنگ شسته
 با برهم صلابه کنند و در چشم کنند بجهت تسلی و جرب و چهار یک
 اجزای آنست در روغن کنند بجهت ایضا بجهت که سفیدی چشم
 طوطی که بود را بزنند و بر که تند بخورد او دهند تا نهضت او و

و خشک نموده و در که بخورد او داده بعد از آن خشک کرده
 و تکرار در دیگر عمل بخورد او دهند و شیف سازند یا بخت
 حل کرده و در چشم و هرگاه ضرور کنند در فاسد خشک
 کرده بچشم او بریزند صفت اقلیمی سیم باوند سیم پاک
 سفید براده مس سادی بید که در هر روز را در بونبه بگذرانند و بکرت
 کوفته بروی پاشند آنچه میسر شد بر سر او آید بر دارندان
 اقلیمی است صفت اقلیمی ای دهمی بوره از منی سفید و طلا
 را آب کرده و بوره را نیز مثل او پاشند باب اقلیمی فقره
 نیز همین ترکیب کله باند باب اسهال چشم مثل است بر
 پرتزده فصل فصل اول در مردم که را که میزند با که چشم را
 از صفت پرده و تیره است و عسل که خیزد و دوده نظوم چشم
 آید از طبقه که هماسی استخوان است کرده و تقاطع را مطف

خس چشمیت به صفت پرده و تیره اب هضم حله است که بکرت فاسی
 پس چید پس بکرت نفع عجب فون و ملغمه رطوبت فاسی و
 حله در وقت پیشانی در رطوبت جلایه است باقی رطوبت و طفا
 خواندم و معده است و بند دوم ملغمه از خون سیاه و تلخ شقی خشک
 و کله ب روغن گل نفع بر کجین هم گرم کرده دهند بخورد بسیار
 مجرب است معنی در چشم بان عی است از مردم ملغمه حله است در بوی
 و ریحی در کما است دوم و بتری رباعی چون از زرد که در روزی
 چند چون اهری صحت را بکند چشم نام بت مصری نام آن
 با بدی بسیار در چشم فکند کیفیت راوی مذکور چشمی نام مقدر
 سقال باه مصری سقال میزان سقال همه را کوفته و پنجه صلابه
 کنند تا همچه غبار زرد طرفه نقطه نفع یا کبیر بود بر سفیدی چشم
 رباعی در چشم که آید طرفه ظاهر گردد زین که در اخبار

فاطر کرد چون دیده خود بدو کند دراری که نفع کم دارد
 رتاد باشد و چشم را بفرکلاب و مرکب داشته نیز نمیدانند
 ضفر یعنی ناخنه عیج در چشم در چشم چون ناخن پیدا باشد
 از بند ترش می باشد چیزی که در این مرض بود فایده
 نزدیک حکم روش یا باشد در صفت روش یا س بزمه ساه
 وضع نسول از هر یک دم فلفل در فلفل و خضران تخم منظره
 هر یکی ربع در می زلفا صبر صوفی بوده از منی از هر یکی نیم درم
 اقلیمی زرد یک درم همه را کوفه و پنجه صلا کنند تا همچون خیار شود
 و سینه اب رفاح چون از گرمی بود عکس بر می چشمند چون
 از سردی بود سفید می آن زخمی دانا مرض و سوه که از گرمی دید
 و نسبت که از بند او بود سرد سفید در دیده که سردی از چشم
 سب است در و سینه بعبه با سیتون یک سینه صفت سیتون

با سیتون و وی بزمه پانزده درم کف دریا اقلیمی
 زرد و مکنش ببری شادنج نسول چند پد ستر ستره سنبلی در
 هر گاه درم قرقل را داشته از هر یکی در می صبر صوفی ما
 میزان در یکی پنجم سر مکنش در زرده جو به در از هر یکی نیم درم
 پاست پسته در چهار درم همه را کوفه و پنجه صلا کنند تا
 همچون خیار شود و قرط العین یعنی ریش چشم را بعضی قرچه
 که بود چشم را باعث درد و زرد کند عارض کلکوت درد
 چون شود زنده از زهر عیج ترتیب کندی کندی بگرد
 از جهت کلی کاهه مندی زلفا رکلان فارسی نود سرفست
 از هر یکی پنجم شقال ماری کبود کبود هر یک چهار شقال کل
 از منی شیرازی حفا بدینک از هر یک سه شقال موم سفید
 زافع سفید زغن زیتون و ز هر یک پنجم شقال صلا سینه زغن

روغن دنبلیخ کند دباقی دوا را بریزند از جمعه گرفت
 میسبیه کیر پست میسبیه کبی پست میسبیه رود کیر سکر مرغ
 کیر طعلل کیر مساب پنج مثقال اول جزا را از نوازی
 سکر مرغ کوفته و نرم نموده و پنجه تا صاف شود و بعد با
 رادریان فلفل کوفته و بهم ساییده تا فاک شود الگانه صبح
 دوا را در فلفل نموده و کوفته آنرا اندک روغن کاه و بر در پنجه
 و با لخته نمایند تا آنکه تمام دوا یکی شود و بعد سکر مرغ را در
 ظرف دوا ریخته و صاف کرده داخل نمایند بر هم رده تا آمیز
 شود از اجاب کنند بعد از فندقی سه روز هر روزی خنده دانه
 میل نمایند و بعد از سه روز در این باب شرخار و سماق
 شسته تا سه روز همین کند الگانه مرغی و دانه بنزد آتش کشته
 بوزانه و بعد کات مندی در خردا خل نموده روز روز

هر روز قدری در آن کوفته در دمان کیر و داندک اب انرا
 در دمان جمع نمودنش در آن خوب نرود و بعد از آن که کرد در دمان
 آتش کشته تا ریخ شود و بعد از آن سه دانه برک کت در میان
 روغن ریخته تا آنکه رنگ برک سرخ شود و بعد از آن که کرد در داخل
 نمایند و بچوب کنند و چون که رنگ سرخ شود برداشته استعمال
 نمایند الگانه روی از پوست نینده تا آنکه عرق کند و اندک
 بعد از عرق روی او برداشته تا بحال آید اینست در خوب شود
 صفحیه هرگاه کسی این صفت را در دمان کیر در انزال
 شود و تخم ترب کمر با قرقفل و نقل بریان کنند و بعد از
 آن با عسل یا بنیزند و صفت زرد در وقت جماع در دمان کیرند
 تا در دمان باشد انزال شود و صفت برین را پاک کند از خطه های
 غلیظه صبر و کله کله کیمشقال ترب کمر صفت برین را پاک کند از خطه های

بسی کدرم نیم نسیخ حنظل و کنگ هندی و گل درون و کتر از هر یکی
 دانگی همه را کوفته و پیرانه و هر دم قاریقون بمونیه گذارند اضافه
 نایند باب کفر و در بیان سرشته و جهماکتند و فرو کنند
 و صفت حب که از همه پشته اطلاق کند کل نسیخ نسیخ
 محموده درمی آمله بقره باد میان رومی هر یک کسقال پرت
 پسند در وقت مشقال پسند سیاه که تجسین کند در دکت بلید کل
 از منی شرازی هر یک در مشقال عصاره زیند چهار مشقال منی
 کمی تخم حنظل بر کند و مشقال مصطکی تخم کرفس باریک هر یک نیم
 مشقال باب ترخشت حب کرده بعد از آن که حال برونش بادام
 جهت کرده جلد فریون تخم حنظل بکین موخرب سلطان
 هر یک در مشقال سرور عظم حبه که در قرح ساسویه دران و کلکو و
 تصنیف و سایر اعضا محرب است از تیف حبه است عدیل

و عدیل ندارد از جمله ابرار است و در قطع خون و حرارت در ویان
 گوشت و نسج و دم و قروح و از زرده است سوی رخته کلن رشاح کاو
 کوهی و اگر نباشد استخوان و بک غبار کل از منی از هر یک پنج
 جزو کنند پست کدوی بخته و سفیداب قلعی طوطی کرمانی و شسته
 از هر یکی پنج جزو نرم سائیده و از حبه کندانیده و هر گاه در غیر کلکو
 و در آن استعمال کنند صبر زرد پنج جزو و در کنگ پنج جزو و در
 باش بر ج کرده در کر که انداخته معقول نموده در جزو اضافه نایند و
 هر گاه خواهند که قسید کنند در صورت استعمال نایند قدر کم کنند
 ذنون مخلوط کرده و با سفیده تخم مرغ سرشته فیه سازند و در
 مجرای بول گذارند محرب است بموم اشک از فحریات پلا
 است و در یک شبانه روز دفع آنها و زخم آن میکنند و شسته در دم
 سنجف کدرم چوب چینی نیم درام و اگر نباشد با زینب است با

بازده تخم مرغ چینه که در زیر کاس پخته باشد بقدر کف برشته
و استعمال نمایند و گرمی خوب چینی در پی را کمر در زیر بکند
که زخمی در آن ناید بر کرد کباب را بپزد و آنرا از کاس کتر آن نیم
در دم داخل کنند بعد از است ایضا مرجم تشک شجره شغال
جوب چینی حبه سفید رنگ کفشغال سفید بقطع کفشغال نیم
سرخ بخران هر یک کفشغال جوی بو یا کعبه قد سفید نیم کفشغال
بکوبند با روغن بذر النج و کف دست با چاقو تند قی به بند بقدر
سرخ کش و قیقه و هرگاه روغن مذکور هم رسد روغن کوفته هم
جمله کف سفیدی و در زیر او و صابون چشم اب بهر دو کفشغال روغن
ماده کا و چهل کفشغال و طویلی اندکی چهار کفشغال کف سفید
کفشغال این همه در این طرف این کنند و خوب بچینه شود و
در آن با کف کهنه صاف نموده روزی سه مرتبه در چشم کشند

۸ ۲۰
۷

در چشم کشند از حبه سنج دندان و خون امان و برنج کشند
کشت دندان پوست ایله رو رو بلیه حله قشره بر در است
کوبنی بندی هر یک چهار کفشغال سفید او به در این کوفته
در پیته شامل بکند نموده و بعد از آن در پای دندان و کام و زیر زبان
بالند تا خرب شود اب لذت برود و باب گرم بپوشد محراب
است سمیت قلیان کف سفیدی هم با برنج کف
تخم ششوم کفشغال کف سفیدی کف سفیدی
ساده ادرک نیم کوفته کفشغال شجره چهار کفشغال
مردار است کفشغال سفید کفشغال سفید کفشغال
کفشغال کفشغال کفشغال کفشغال کفشغال
صلابه نماند باید در ارده قلیان بکشد صبح و ظهر و شام چهار
روز بکشد قلیان باید کش پس باشد نرس بالا باشد زیر

۱۵۱

فلان کشته بر زنده ویند این دوا بلاش کشته بریند باید کشته
 فلان خوب باش مغزش بر کشته وقت قلیان کندن که
 در دوا بد مع که دارد که بوزاند تک نفر شود باید خوب کیشید
 بعد باید بخوابد وقت خواب بسیار بیدار و خوردن خود را بدند هر تاق
 بکنند اگر تشنگی عذاب شود باید که بوزند و غداش باید این چهار روز بگذارد
 و برین بخورد و بعد از چهار روز نان نمک بخورد چارم که قلیان تمام
 شد باید دهان ساعت که بزند بپزند آب از هر چه داشته باشد
 یک کاسه که کاشته بخورد خود را از بلا پوش بر پوشند در دست حق کند و در
 زنده خود را بیاورد هم اگر چنانچه بگوید کشته شود پایی خود را دراز کند
 اگر دندان نام برد باید آب سماق را کیشد او را غوغه کند بعد از خوارتر را
 بکشد بر این غوغه کند بعد از آن تخم صدف را بکشد فرغند کند بعد این
 دوا بخند این نان نمک برین بخورد نمک یا چهل غوغه بکشد

کشته بک با چهل روز کبیر یا زکر که نمک ترشی عدد و در صغیر باید
 در آن خورد اگر خواهم با داین نا خوشی از غلبش بدراشد اگر او است

تخواب در تنه بخورد باید بی نمک باشد همه ۱۵۲

صفت شیاف

برای زنا نیکه آرزوی بچه داشته باشند

مارق بایرق

کتن ده شقال تخم سفید ده شقال کل حطری ده
 شقال ملکش کبر خود با سفید تخم مرغ
 خمیر نموده و آب نماند هر کدام بقدر فستق و
 در ظرفی که سفید تخم مرغ ریخته باشد بکشد از بند
 که خشک شود و در کتن را با قهوه ریزند تا نماند بعد با چرا
 مخلوط و حبیب نمایند

۲ عذاب ده دانه و ننه که سفید است شقال مغز

بادام شیرین ده دانه ملکش کبر خود و کرم مرغ دانه
 جزء فوق را در یک کاسی تازه ریخته بقدر یک اسکان
 آب بریزد دهن دیگر خوب سرد نماید در روی

اش نرم گذارند تا بدخ با بخار خوب بخت شود
 بعد از این بخت شد بیرون آورده بست و بختی
 تم ترغ را با بست غیب بیرون کرده بقیه را بازده
 حکم مع خوب مخلوط نمایند بعد از خورد مکرر نوش پاشیده
 خوب در صبح نامند و یا زده حب نامند و چهار
 به چشم بره سیاه که نشسته باشند بختی
 اگر حیض کم شود این دوام بخاد نماید قرص کمر سه دانه
 سوی بر خانه و کله آن سیر (ادلا قرص کمر را با فوفال نرم
 کوبیده قدر از روی هم مع ریخته بخورد) دست قرص کمر را نرم کوبیده
 سوی بر خانه راهم قیصر نماید و کپور را در اولش گذارند
 کم کم بست نرم شده ایم برزید تا تمام خفت شود بعد از این
 کوبیده ببری قیصر شده داخل و باز زده کم مع هم کوبیده
 کرباس کشیده کمر بخسند و هر روز صبح قبل از غذا
 اسکان شیر صبح با تخم مغال نبات برشته و از ترشی

باید از خوردن آن به نماند و الا صعب بود
 اگر حیض کم شود این دوام بخاد نماید
 سوی بر خانه و کله آن سیر (ادلا قرص کمر را با فوفال نرم
 کوبیده قدر از روی هم مع ریخته بخورد) دست قرص کمر را نرم کوبیده
 سوی بر خانه راهم قیصر نماید و کپور را در اولش گذارند
 کم کم بست نرم شده ایم برزید تا تمام خفت شود بعد از این
 کوبیده ببری قیصر شده داخل و باز زده کم مع هم کوبیده
 کرباس کشیده کمر بخسند و هر روز صبح قبل از غذا
 اسکان شیر صبح با تخم مغال نبات برشته و از ترشی

درس اول

مراه یا زهره عیارت است از یک باب نیز رنگ که کارخانه
 کبد لا منقطع تولید نماید و زرده اشاعه ریخته می شود زیادش
 در کینه مراره دیره سود و خواص اول مراره کل طبعی رافع
 سرت ۲ بخت روش ۳ زعفران طبعی اسعاج اصل
 کتده دهن اسعاج رس دویم ریان زردی اگر بر ریان
 از خیل امراض است و کلیت عیارت است از کتده و روشن
 اوله مراره که برده اشاعه راه دارد اول مراره داخل دوران
 خون می شود در این بین تمام بدن زرد می شود و کله علم زردی
 در چشم در رافوق العاده غلیظ غایت رنگ و تعفن جز به اصل
 شده رفع می شود جهات و شاعر در الود شود بدن خارش پیدا
 میکند پس ریان چندنی علاج زردی است
 اعضا ۲ سردی ۳ کمی اصل اسعاج بود بطرح

۱۵۳

۱۰۰

ترش ترش و جرس و گاه دیده شد که دختر آموغ عادت نماند
 و حنت گرفته آردی می آورند عطالت سدهی ترش خورد
 محر او مراره ۱۲ دوم کبد ۱۳ گرم از آردی روده بزرگ می آید
 نوری شاعره در ب مراره میگردد ۵ سرطان کبد جو در بنل
 کبد هاسه که یا سرطان از غضا نوری شکم سس سر ۱
 نصف الیم ۲ اسهول ۳ انتمون ۴
 شمع کلرات ۵ سولفات کربونیز ۶
 کلر فوم ۷ فقور ۸ مارکرنده ۹ تب
 غیب یعنی تب ۱۰ ساعت ۱۱ تب ربع یعنی تب ۱۲
 ساعت یا زدهم تب زده قد که جسم است شکل
 سنگ یا بطر است و هر کدام ترشحات مخصوصی دارند و این
 ترشحات هر کدام حالت مخصوصی دارند ۱ در کلیمه

باینکه از کرم با این که در او است و در او است و در او است
 و در او است و در او است و در او است

قده پوزیت که ترش دارد و جرس نماند ساق خون است
 (۲) قده پوزیتی است که جلوه کوش است جلوه کوش چپ
 و یکی زربان ترشحات این است که این است دهن است
 که هر قده طرفین راه ان در دهنهای را بعد راه دارد و در یکی
 زربان است (۳) قده تار روئند در زیر کوه در واقع هر کس که این
 در سینه که نامیده می شود دارای ترشحات است هر کس که تار روئند
 که نه حاصل دارد و جرس برای سدهی مزاج و سدهی عقل در
 سرج مرض تار روئند شاعر محمل مثنوی و طفل به می شود (۴)
 قده صردارین در بای کلیمه است و از ترشحات در دهن است
 که حالت او بند آوردن خون است (۵) قده صبر
 است که زرات خون در است میکند (۶) که زرخ
 ادرا است (۷) کبد که ترشحات ان مراره است (۸)

۱۵۴

کلیه

بعضی که شرح ان نمی است (۹) بر نجات که شرح انم
 نمی است و خالیست مرت و خول حلا و بواسطه برانک دیده شده
 درم میکند و بعضی که را عصب می کند قدای لم فایک در تمام
 بدن است از برای اینکه در موضع غیر خون اگر مگر آب است
 جلوی کوی میکند لم فایک در در دارد مدخل و مخرج
 در کس بوم معده معده یکی از مهم ترین عضوی بدن
 وقت عظم عیار حاضر در بار موقی است
 وقت حاضر شکل اسل کنگول است و ترازیر و بواسطه
 غذا اسکل او سل بر عضوی شکم تغییر میکند مثلاً مرقعیکه
 حالت مطلق کنیز می شود و قیکه بر است کنیز در در دارد
 مدخل و مخرج در کس دارد کس زقانه و کس معده و کس کس
 محذب در در دارد و جلوی و روی عقب کس معفر از

از (۸) و (۱۰) سانی شتر قوسر محذب را سنی الا ۴
 سانی مطر طول دارد معده بواسطه کار زیاد کل تغییر تبدیل
 پیدا میکند از عضلاتی ساخته شده این عضلات در مخرج است
 عوجا در در مخرج و داخل معده را باز کرده بین با کسیم به بیم شکل می
 سار دیده می شود و اگر خوب معده را با کسیم به بیم دارای سدر است
 سل لانه زبور و در این با معفر است عمو در مدخل دارند به معده
 (۱۱) اما ترشحات این قدرت و فایده آنها از برای چیست
 ج ترشحات این قدرت اعصاره یا زره معده است کس
 شیره معده چیست ج صفت ان بی جزات ۱ ضد عفونی
 ۲ قند امیل به دسکه و در میکند یعنی قند نیم ختم شده ۳
 یعنی کبول های دنیات را آب میکند ۴ شتر امیل به بر میکند
 ۵ مراد عضو کس را امیل / بی چون یعنی بده عضوی است

۱۵۵

بعضی که شرح ان نمی است (۹) بر نجات که شرح انم
 نمی است و خالیست مرت و خول حلا و بواسطه برانک دیده شده
 درم میکند و بعضی که را عصب می کند قدای لم فایک در تمام
 بدن است از برای اینکه در موضع غیر خون اگر مگر آب است
 جلوی کوی میکند لم فایک در در دارد مدخل و مخرج
 در کس بوم معده معده یکی از مهم ترین عضوی بدن
 وقت عظم عیار حاضر در بار موقی است
 وقت حاضر شکل اسل کنگول است و ترازیر و بواسطه
 غذا اسکل او سل بر عضوی شکم تغییر میکند مثلاً مرقعیکه
 حالت مطلق کنیز می شود و قیکه بر است کنیز در در دارد
 مدخل و مخرج در کس دارد کس زقانه و کس معده و کس کس
 محذب در در دارد و جلوی و روی عقب کس معفر از

است اینم ختم شده مخط الصمد بعد باقی غذا و معده و شکم غذا
 داخل معده میشود اصل معده به حالت انقباض و انقباض است
 یا اینکه کلید محو است بواسطه کشش معده به حالت انقباض
 پیدا میکند در پی پیوستگی باز میشود و غذا داخل است
 این غذا هم رسیده است که میگویند به مجرد
 و این غذا را که میگویند خود را در پی پیوستگی معده به مجرد انقباض
 که میگویند قدح یا پیوستگی است که در دارد در روده
 این غذا هم در از یک طرف هم برآورد میسرود شکل کلید رسیده
 روده است که در پی پیوستگی است که در مطر طول
 دارد و این معده روده از بالا گرفته برآید تا پائین تا یک
 میشود اول روده بزرگ میگفته است که میگویند به شکم در
 طرف راست پائین افتد و استخوان لگن فاصره و در آن

جایک روده کوچک زیاد است معلوم به امان است در
 شکم تا معده است او را روده بزرگ می نامند این روده بزرگ
 را سه قسمت می نامند متعاقباً در دل و چهار قسمت شش
 معده است تا کرباس ام که در روده دارد بر روی زمین
 ۱ مواد هضم شده در امبدل به نیم هضم شده میکند
 به پستین صدر می آورد و در پستین در عقبه است
 نیز مایه دارد که همین را امبدل به نیم هضم شده میکند در چهار حال
 میکند مایه بسیار از اجزای پستین را دارد و در پستین
 که میگویند چون به قسمت تحت روده کوچک برسد که در تحت
 هم از روده میشود این قسمت روده معاولی است
 یا کرباس است خلاصه این است که میگویند بر روده پستین
 ورود میسبب اسباب حرکت کرباس و کید میشود یا کرباس

۱۵۶
 در پستین صدر و در عقبه است

باید شکند از ابرار میکند که ام مزاجه میرزد این صلاحت
 باد که غدا را مانند بر خضم شد صحر میکند برای جذب
 شدن (و دفعه روده چسبیت کار روده حیرت
 است اول داخل کردن غذا را با ترشحات حرکت گرم دارد
 پس مانند اراغ میکند علاصم شد را بکند داخل
 دوران خون نباید حفظ الصحر معده غذا باستی همه جوده
 خوب جابیده شود با لعاب فرو برده دندانها زخام را
 صلاح نماید زیرا که خوب دندان فاسد معده را آب میکند
 و غذا را نجایده بلع می نماید زنجیر کردن خج برود خورد دور
 مرقع غذا خوردن آب جوده شود چهار ساعت بعد از غذا
 آب فایده میکند از استعمال کلیه حرکات چسب کند
 از قبیل الکلی ترشی فلفل و معدویه و امثال آنها

تک لغت زندگی شریک است بهر غذا فایده دارد زیرا در معده
 و لیدر سید کله سید کله می نماید جزوه عظم عصاره معده
 میرسد زکری که است فام اسباب سوء صافه است از روی
 میل باید غذا خورد شود و مجبور نباشد که حال او را بر است نباید
 تا داخل معده غذا خورد میوه رسیده سفید و مدد صافه است
 بعد از غذا فوری نباید استراحت نمود اولاً حرکت
 مابین غذا و خواب فاصله باشد فکر نماید تا شتر و تخم نماید
 غضب جزوه است انگر مطالعه زیاد اسباب سوء صافه است
 در کس چهارم شاربون دنبال است غلبه در شربت
 میزدن میاید دلیل است که توی انی (دوران غم)
 زمین ترکیب دوران خون میدهد ۱ قلب ۲
 شریان ۳ مکه در واقع خون تمیز میگرداند از قلب

۱۰۷

۱۲ شریان های شعری ۱۲ ورید های شعری ۵
 ورید های یعنی لوله ای که خون کثیف به قلب میرند
 ۹ کینج دیگر که معلوم به لم فاند قلب یک عضو
 هم مرکزی دوران دم است حوزة قلب که عضو مخزنی
 مجففت که عضلات چند ساخته شده که بواسطه
 انقباض ان خون تیز را بلور میفرستد که تمام بدن را
 بسزند این لوله اشریان نامیده میشود این شریانها سینه
 رو به جلو میروند شعب میزند و این شریانها از خای ریز
 میزند تا آنکه مجرول بود به جلو میروند و شعبه که خون آ
 در لوله ای مگر می گویند که به شکل مسکبه شکل یافته میزنند
 نامیده میزند به لوله ای شعری یعنی لوله ای که عضو که
 خون را تغذیه کرد یک نسبت هم از شعری خارج میشود معلوم

به طور خون را ریخته میشود به ورید های شعری بعد از آن به این لوله ای شعری
 خون کثیف را به طرف راست قلب میرند و شریانها خون تیز را
 میرد قلب را به هر قسمت منقسم شده طرف راست و طرف
 و هر طرف دو فضا منقسم شده هر طرف لایعنی دو بلا فضا که
 معلوم است به (اور لکل) و هر طرف پلین یعنی زیر فضا
 که معلوم است به (وین تری کل) از وین تری کل کل چپ خون
 تقسیم شده میرند یک شریان بزرگ معلوم به (اور است)
 شریانها خون تیز را دارند صفت مواد غذایی و همراه هم میرند
 برای تغذیه تمام بدن و چون منتهی تغذیه فضلات است این
 فضلات میریزد در شعری و ورید بعد ورید بزرگ بعد میریزد در
 (اور لکل) است اور لکل وقتی که پر شد میریزد در وین تری کل
 راست که بواسطه بواسطه ورید بزرگ در زیر ریه میسوزد و در اجای

۴۰۹
 است و این که نایده شده است به (پروکار دریم) در واقع
 مرض قلب است که کسبه جمع می شود این است که دیگر قلب نمیرسد
 این قلب ص و این ط خود را نایده به این نانو بعضی سگم نامند
 کسبه بیجیده شده سل من دان به (و کی تو بریم) که فارسی
 ان نفاق است فراق هم عیبات است از زودته بواسطه درم نفاق
 است قلب بعضی عضلات محرومی محرف که کلیدان بطرف
 واقع ان به بالا وسط حریره که گفته شد است و محوطه
 پری کاردم را اشغال میکند قلب کجی در ضد و چو کسبه فی دارد
 ان لطف عصب و محاربت با سون فقرات سینه از رخ الا
 مت و کلیدان سر را است بطرف چپ محاربت با قوا قهای
 دیدیم هم الا ششم است رنی تخریبه مذکور است است از خط تقسیم
 لطف چپ بدن است صدای قلب در زیر پان چپ است

۴۰۷
 در امر ضعف و تبهرت شده که مکه است ضعف غرض
 نایده قطره در نصف اشکان اب بخورند (استغنیب)
 سم است بر لب و در هندی صد حار صیدی یک شقال در یک
 بطری اب صکر کرده با پارچه رو درم کتقران نایند (ادو کور)
 اب یک برابر اسهال و استقامت یک بیشتر اسهال باشد
 با شکر که هر اشکان تری یک قاقق چاه خور مخلوط نایند
 سمول است (اسانی پش) (اسانین) برای تی و
 سرد هضم و تی و اسهال و خوش طبعی بعضی همراه اسهال نوبی
 یک قطره که یک آب با شکر و روغن کرناست مخلوط نموده بخورند
 (راطیه اندرا) در برابر ضعف قلب و عمل او تشنه با نوری
 سی قطره بدرج با زرب و قد برند (اسانین و او ش)
 برای ضد دردی لظرس دی با آب دلک مخلوط نموده

مخوده در مخرج در دهانند (آتش مقدسیا) (کنین) و منظور
 جنطیانا و غیره کدام حکم در یک بطور است شراب حل
 کرده در آب زرد زعفران قهوه جو در بند بر ماله های گفته
 نافع است (هم تراکیس) برابر در دای در اقسام که باشد
 در ششها با عصاره بیدونه عصاره بدو البیض یک در پیست
 مخلوط کرده بماند (بزرگ نابت) جوهر شیر است
 (زراکین برادر است) برای اراض جلدی و در ارض آن
 و کلویک در جرات باب جل کرده شسته دهد (برادر ابطای)
 مقدس حوراک از یک گرم در آب نه در مکن است تا صبح گرم داده شود
 از برای صلبه آرد در دای عصبه خوب است (برادر کاید نام
 نیز مثل بر برادر است) (برادر امان) مثل بر برادر است
 از برای ضیق انقباض و بر تریه حاصل ام داده میشود مقدار حوراک

اگر جای زدن آن تغییر کند بر این است آنچه چون کشف است
 ساقه بدن است جمع میشود از یک لوله بزرگ سیدم سر در
 لوله بزرگ که نامیده میشود به (وی ناگاد) سخانی و آنچه چون
 عالیه است سر زرد در وید فاکو فرماتی و این هر دو بی کاویک
 یک میشود سر زرد در اول کل است درس تخم حمار اول
 یا قلبه اول قلبه صرم لوله یک از قلبه به بیست نه ادرار را
 هم حال میدهد بعد خوده شانه که است از برای ذخیره کردن ادرار
 تا بعد در موقع تعقیب تحلیله کند یا مجرای بول است که از وسط عصب
 خارج میشود قبل از هر قلبه بطرف عقب شکم در این طرف و آن طرف
 فقرات جوی در اولت نفاق واقع است حد مملکت مجاری است
 با استخوان دوازده فقرات صند و آنچه سینه حد مغز است است با
 فقرات ۳ و ۴ است از قلبه بازده که لاجرم داده نمی شود

طول دارم الاشم مطر حوض دارد و چهار ستمی مطر قطر دارد
 صد الاصف کرام وزن دارد در بران حد پانزده لاصد و پنجاه سنج کرام
 است و شفا سل دریا است قبه در کبرل مجده شد و جوف قبه
 قدماست استند بنه لوط قد را در که نه انها پنج قبه و جهات کلیم
 انها داخل قبه و این کله قدما احرام و آنچه کلمه این احرام آرا
 در خود صای سید کاتر نه سیده می شود خون نمیرود در این احرام
 و انجا شده است که در مانی شمعی کسطل سید در بعد محول خود ترا
 در انجا تحلیه میکند و کسطل ورد سید در این احرام کبرل زیارت
 که ادرار از خود بجز میکند و این با جمع شد در کله کبرل برگ
 میزند و درش نه ریخته می شود در واقع قش این کبرل هستند که
 ادرار از خون میگرد و خون راه صاف میکند لوله آ قبه میوم است
 به (ادرار) لوله آ قش است که ادرار از قبه به بیست نه میزند

ادرار وزن ۳/۲ / ۱۳۳ ستمی مطر طول دارد برام ادرار است
 ستمی است عضه وقت که لکن فارصی دارد کسطل ان محل
 ان کسطل به با ریختن فرق میکند ستمی در کسطل کله قدماست
 و کله در سیر کسطل یک صم به خود میگرد در موقع خلع و استند
 کسطل ستمی تعمیر میکند در زن ستمی قدری بزرگ تر است تا پنج ستمی
 کسیر دارد و پیش از این تر اند کسطل صای کسطل نه به خود میل
 نسف شده است ۱۰ قسمت علی ۲۰ قسمت علی ۱۰ قسمت علی
 فوق ۱۰ صابونین به کله قد سره کله قد و نه کله قد ادراری
 سوراخ که سوراخهای ادری است اتق ستم اول مجرای بل
 است ادراری یک در است شش صم در ۲۴ ساعت هر از شش صد
 الا در است صد کرام ادرار میکند رنگ ادرار معمول زرد است
 زردی بو بطل ماده یو رو بلین است که در ادرار است ادرار

۱۶۲

ادار طبعی بکشد است و صفت هر هزار گرام با برده لایست
 صح کرام از آب سنگین است و اگر بیش از این سنگین تر شد
 استخوان قد بر نبرد با محلول / مملکت سوادیکه در ادراست
 میشود از قد ریل است / اول اوره (۲) اسید اوریک ۳
 اسید فوسفوریک ۴ کلرید سدیم یعنی نمک طعام (۵)
 اسید سولفوریک جو بر کرد ۶ اسید روم ۷ بطاس ۸
 کلیم ۹ سیکریم ۱۰ نیاسک ۱۱ پتاس و دارای آب است و
 غوره و اسید و یک در موضع سدکی البین در ادراست
 نیند که پیدا شد با اظه جهلک بر صفت کوزد محلول بر کلین
 تنگ قتی درین محلول را در یک لوله بپوشانید و بعد از آن در
 ضمیمه کنیم یک ته انداز رزنی حده لوله پس از سرد شدن
 با درایع چون منجد باشد جمع میشود دلیل قند است و رنگ

محلول فمدک تعمیر میکنند در موقع دیگر مراده ام در ادراست
 میشود و این در موقع بر قان است استخوان مراده قدری ادرا
 با قدری ژرب قند مخلوط نموده در یک ظرف بپوشاند
 بعد یک میل بر روی اتوی اسید سولفوریک فرود آید یک
 حطی روی ادرا میکنند فوراً آن خط قرمز نموده دلیل مراره
 است خون در ادرا همان البین است که در جوش تن
 منجد نوزد و کلین قرمز است در زیر عکس کوب کفچه ادرا
 به منبع زرات خون دیده میشود چرا که در ادرا با ریم دلیل است
 که در جاد بول من است اگر اسید تنگ در منجد شده بود نم
 حل میشود برای معالجه مرض دیابت اچول آن لولین پیدا شده
 روی میخانه از زنی نماند و از کله بود که کله طیب تجویز
 نمایند خاد یا جراحی یا سر حبه کربل و ژرب تجویز نماید که

۱۶۳

که در بعضی به پنج و چهار به صلاح فوق بر ذره استعد خواهد
 (۱) (اگرین) مقدار خوراکی یک دفعه ۲ گرم در
 ۴ ساعت تا ۶ گرم و ضعف بیشتر باید با کافور
 بعد نصف این مخلوط دلو برای مرض دریا نیم شبی
 در کف نقود از ای سخت خوب است ۴ (ای پیرین)
 مقدار خوراکی از یک نخود ۴ گرم در شبانه روزی مکمل است و
 باید احتیاط کرد که ضعف نیاورد در شب ای سخت در دردی
 عصبی سخت در دریا نیم معمول است و در حصول کوهک
 ۶/۵ تا ۶ گرم معمول است
 ۳ (از زین) جو اوجین است مقدار استعمال ۵/۵
 گرم در ۵ گرم آب مقطر برای چشم در دردی با چشم
 در دردی چو که خوب است ۳ (طریس) سموی

سم قوی است بیشتر در چشم استعمال می شود در وقت صبح و شب و در
 در نیم معمول است مقدار ۲/۵ گرم در ۵ گرم کرم
 مقطر در قطره در چشم بکشد ۵ (ایسکا) مقدرات
 مقدار خوراکی از فصل آبی صبر در یک است تا ۱ نخود است
 برابر ارض سینه خوب است ۶ (ارین) کرم بود
 است مقدار خوراکی کرم معمول است در ارضی صمدی در
 نوبه و ضعف بنا از یک چهارم پیچوند ۴ (ایسکا)
 در ارضی بخورند چشم است با شش چشم و بعضی از رخی
 حاصل معمول یک از طریس معمول است ۳ (ایسکا)
 در ارض سینه و برابر بعضی از زرد زینها و زینها از کرم
 معمول است در یک درده و در این نسخه استعمال نماید
 و برابر دریا نیم هم مثل سیرا در مورد استعمال نماید

۱۶۴

4 (کینه غنک) رسم برای زخمها بعدی یک مبرک
 با دارلین میوه قره اسقال نامند ۱۵ (اسید زینک)
 معروف بکوش زینک است برابر تحلیف غذا در هضم مریضه
 ترشی معده کم باشد داده میشود ۱۵ (اسید غنک) رسم
 است در برابر شستوی زخمها یک در صد معمول است
 (اسید سول) رسم است برای زخمها که روده با دارلین و
 اگر دارلین نباشد یک معمول است (اکثرین حکم کور)
 رسم است برای امراض هضم سردا در سردای و غیره رسم یک
 یک در صد معمول است با دارلین (اسید نیک) برای
 کزنده هرام و حضرت اب مقدار پنج قطره با آب گرم بخورند
 و مقدار سه بار بکنند که بالجمعه (اسید نیک) عمل
 (امیرت از مایک اسکل) برای مواقع ضعف قلب

حواک از مایک خورد مایک گرم است (بروات محرمه)
 مبرک است از برای امراض وقت امراض کلیه امراض کبد است
 مقدار روزی در یک گرم تا پنج بیشتر با کاشین داده میشود
 (تبر بصول) ضد عفونی و جمع در تبهای عفونی و اسهال ۶۵
 و ترشی و سردی و ضعف معده بمقدار یک کوز با کرم در
 شب در روز داده میشود (میدت اسکل) یا سفید نهاد
 از برای امراض روده و معده و اسهال از یک گرم تا پنج گرم
 داده میشود (میدت اسکل) رسم است برای امراض سینه
 و سینه بعد از پاک شدن روده از یک گرم تا یک کوز معمول
 است (در سنگا پاد بطار) رسم است از برای شستوی زخمها
 یک در صد از خوب است (بینه در کور) رسم است
 از برای شستن زربت جیوه در مطبق کوزول در امراض معدی

بکار میرند (پیرودا فلک) در چشم است یک در
 بچاه باب قطره هر چند روز در چشم میریزند (بکار کرده گوید)
 سده و سه قوی محلول یک در هر روز بر اثرش زخمهای غشوی
 و یک در چهار هزار از برای زخمهای رسمی معمول است (پیرودا فلک گوید)
 (کلر است) از برای ابروی کبکی در سه سال و کرم بقدر منقسم
 در شب به زور از یک نخ زمان خود کند و کرم بکندم داده میشود (سید کلاه)
 در است از برای ابروی روده تسمیم در شب به زوری نزدیک کرم تا
 کرم بسته دجا با نصف خود در کرباب و نصف خود در این راه
 (سایید در مقل) یک در دره از برای دردی رسمی
 و در دمای عصبی سفید است ضاوتانند (سنه است) جلیسمود
 و سالیله در سمیت در عرف ب نوشته شد (بوز بر پله)
 همان محلول گوید است (در روز گوید معمول است از

است از برای ابروی سفیدی یک در دره در آن معمول
 است (سلسله و کتین) قسی از کتین است که از
 برای در دمای عصبی در دمای سفید است مقدار جزئی
 او هر دو کرم است تا یک کرم معمول است (سرفه کتین)
 همان کتین و کتین معمول است از برای روز هر دو کرم تا
 یک کرم داده میشود معمول است از برای کرم با بچاه کرم
 داده میشود (سلول) ضد عفو است در سه سال
 و ب ای عفو از هر دو کرم تا یک کرم در شب به زوری
 داده میشود و ملکه است و در سال و دیگر از برای کرم
 استعمال کنند تا یک در در سال
 ۲ در کرم ۵ در کرم
 بکار کنند بر کار کتین نه زوری که کاتنه به بند
 ۵ در کرم
 (بوز بر پله) در چشم استعمال میشود یک در بچاه و چشم

استعمل می شود در زخمه آر قوی و در سر راگم بطوریکه
 زخمه سه مستعد است (بودر کنگر) (بودر جنطین)
 (بودر کلین) هر اذی است تخم صندل و از برای ضعف
 معده و زردی و نفخ خوب است مقدار جوهرک از هر دگر گرم تا
 یک گرم بطور غوطه با کبول معمول است (سیرت در کنگر)
 هر اذی است که کنگر و جوهر این از برای فوبه با مکه فرغ
 شده است از هر دگر گرم تا پنج گرم معمول است که در
 کبول با یک کرده به هند یا با شراب مخلوط نموده به هند
 (سیرت در کنگر) جوهر این است و با بر تعویذ بنیه
 بطور شب با شراب از هر دگر تا ۵ گرم روز میدهند
 (پدر در کنگر) با سفید زین و قند زین و از این
 بعد زین رو تا نیم از زوری یک نخود شروع نموده

۲۰

نموده و در روز یک نخود هفت تا نمد با پست نخود نورد
 و هر باره روز یک نخود کم نموده تا کام شود با شراب
 سکر از یک نخود پنج کوب از از یک مرتبه و هفتاد که در وقت
 در شب نه روز میدهند (کلان هندانه) از برای درد های
 سخت و بی خوابی از هر دگر سی تا ۵ گرم با کبول با شکر قند
 بخورند (سکر در کنگر) سم است از برای از افق زنده و
 نوبه مار زین از یک قطره تا چهار قطره با شراب قند
 تا صحران روز سه مرتبه به هند (سیرت در کنگر) از برای
 اسهال و قی و اسهال در شب نه روز کرده تا پانزده قطره
 با جوهر اسفند آب بر سر به بد ریخ به هند (کنگر در کنگر)
 از برای اسهال و سینه در شب نه روز از هر دگر سی گرم معمول است
 (انجیر زین) ~~...~~ از برای اسهال درد

۱۶۶

۱۶۷

یک سنی گرمی اورا تذریق نمایند شخصی که مستعد است
 شد مکه است ۳ دو سنی گرمی اورا تذریق نمایند
 (امبول اکینین) سه قوی است از برای فوج و ضعف
 بنیها روزیک امبول تا چهار روز تذریق نمایند
 (امبول ملین) از یک سنی گرم تا پنج سنی گرم سفید
 شده بر کن شخصی و شخصی برضی است ^{در بعضی} در بعضی
 اسهال و دس ثری نوریک دان تا پنج روز تذریق نمایند
 (امبول مرکب) از برای نفس تا چهارده روز زردی
 بکدانه تذریق نمایند (امبول برکین) در بنف الدما
 تا بنف الدم تا پنج است روزیک کدانه تذریق نمایند
 (امبول درنالین) در بنف الدما بکدانه تذریق
 نمایند (امبول نیرید سلطین و یسطین) در بیماری

۴۲۲
 عصفون و سفیدی کهنه و امراض جدی کهنه در تمام کهنه
 فوریست در جوره بفاصله میتوان تذریق نمود (امبول کینین)
 در نوبه آب و تب ای نوبه روزیک کدانه تذریق نمایند
 (امبول کاکو دیلات رسو) در امراض نوبه زمین و ضعف
 بنیه ایکه دره تذریق نمایند (نود سولار لون) در سفیدی
 ماره و نوبه ای کهنه از همه ۱۵ هر هفته بکدانه تا نوبه
 ۷۵ برسد در ورید تذریق مکه است (امبول کینین و
 بد سلطین و مرکب و پیر کونین و نرنگ کک را در ان و امبول
 کاکو دیلات هر دو و استین در کینین برضی را در زردی کدانه
 معنا مند (امبول مرکب کاکو دیلات) از برای ضعفهای سخت بنیه
 و نوبه ای زمین و کوفت زردی یا بران تا یک گراه زردی
 یا می توان تذریق نمود و نباید فراموش کرد که سه مرتبه فر

صحرا کین در پهل کین در کونین در کین تورک کین
 بختی کین و زب در ارجون و ستر کاکر کد بدت را بناید در تخی
 حاتم استحال بود (اسمبول کو فار کین) حتمه نوزاک از نهم
 یک تا شش روز کد انه استحال نماید از زمان (کرمول گو کور)
 برای نوزاک در نیک دانه تا چهار دانه هر شب نه روز بخورند
 (بدره جویب) پاره یک در ده از بوزار تحلیل اورام
 روزی با مرتبه بر مراه مانده بند (روغن بند) که خوب مخلوط
 شد باشد از برای تحلیل اورام و سکن درد های عارض
 روزی یک مرتبه کرم کور در هر صبح و شب است
 در اشخاص قوی البینه و اراض زبیه که استسک سخت داشته
 باشد ده دانه با آب گرم و برفه ان آب گرم معمول است
 (قرص کاتر نیک) برار نیست و برای سهل از نیک

از نیک دانه تا پنج دانه بخرت با هم استحال آب قد بخورند
 (قرص کاکل کله سکر ادا) مثل کاتر نیک است (قرص لده
 کز آتف کورتا) مثل کاتر نیک است (قرص لایب کین)
 ۱۶۹ از برای ضعف بنه و ب استهانه و نوبه بر من و کم خون در شبانه
 روزی از نیک تا چهار دانه معمول است (حب از کین بگری)
 از برای ضعف بنه و سستی احصاب و فنج در شب نه روز از نیک
 تا کلا دانه تا ده روز متواتر استعمال نمود (حب بگری)
 از برای خفیس از نیک تا سه در شب نه روز معمول است
 (طرات کور بطای) در رقیق کور استعمال نمایند در شبانه
 روز سه چهار نخود با آب قد صل کرده میخورند و در اراض دمان
 و کله و حلق هم یک مثقال در یک بطری آب جوش حل کرده
 مرزله و غرغره نمایند (بدره فرم) با دراز لین کد ده از برای

زخمهای ابرام نمانند (عصاره بلدندنه) اسم قوی است
 در غلبه یک در بستی و بخار و غمخ فاکر از مخلوط کرده
 بدست برود در آنها در دردا هر دفعه ۵ شترخود دار
 روغن را بماند (امبول هر دو کا صم) برای ضعفهای
 موقتی و تبهای در اثر سفید است روزی یک گدا
 انجول تدریج نمانند (پراگافین) برای ضعف قلب
 در اراض قلبی خوب است روز یک گدا تدریج نمانند
 (کامفر) حرارت است سفید عطره و ضد تب و سم است
 اول در اطل یک دره صحر کرده بر اثر تحلیل ابرام و کین
 در دوا صمد نمانند نمانند مملک است در تب نه روزی یک
 دمی گرم با فانتین و کین مخلوط کرده در کوبهها سرد
 بر بند (سیرات حر کافین و نیز است حر کافین) در برای

از برای ضعف قلب و تبها که با کین مخلوط کرده بر بند
 در ارض قلبی و دیره تریاق سموم است در ابرام سنگ اوجاع
 عصبان با فانتین و اسپرین برایدون و نیز برای معول است
 و خوشگ ان از کرمی گرم یا یک گرم است در شب به روز
 (پیراهدن) حرارت است ضد تب و ضد درد مقدار ۱۷۰
 حرارت است دسی تا بخ دسی می باشد و بر وضع صحر که
 باید اعلایا کافین یا کامفر مخلوط نمانند (سالیپرین)
 مثل اسپرین است (عصاره کینا) (عصاره کین)
 (عصاره کامیا) (اکری جانتن) (عصاره جنطانا)
 حره اطل است موقی و ضد نوبه و ضد تب است
 و از برای تب اشتها و ضعف معده سفید است
 (عصاره نراپیک) سم است از برای اوجاع معده

سعدیه بره انضمام و تقویت بنیه و ضعف مزاج حبیبی یک
 سانی گرم معمول است که در روز جمعه بخورند (پند فاضل)
 سم دردی است و از برای س حلق شطریه یک در ۱۶ و
 و س حلق زعفران یک یک ده ۲۵ که ابتدا با
 و مقدار کمی میوه صحره با یک گرم صحره از برای مجلل ادرام
 و ضد اوجاع معمول و سفید است و ضد عقوفه است
 (سنگ زنگنه) سوسه و مجلل و کار برای زخم گرم ماده گرم
 معمول است (گرنات صحره) مجلل و ضد زخمی سعه
 است مقدار خوراکی آن از نیم گرم تا چهار گرم است
 (منظور گرم دالدر یا ایسیر) از برای طبع قلب و اراضی
 قلبی و ضعف قلب در شبانه روز ۱۰ قطره با طردالدردان
 معمول است (منظور صبطینا) (منظور کاسیا)

(منظور سنبله) (منظور فسنین) (منظور کلاره)
 (منظور پرستیا ریخ) (منظور دالدرین) (منظور پودینه)
 (منظور نفا) مقوی قلب و معده سعه و کار برای اوج و ضد
 تب و معوی بینی مقدار خوراکی یک در ۱۶ در شکل خشک
 شده باشد مقدار ۱ یا ۲ یک قاشق قوی خورده نصف
 ۱۷۱ سلطان اب است (منظور زاپیک) سم است و از برای
 درد دل و ضعف اعصاب و ضعف سعه و یقیناً ده قطره
 در روز با نصف سلطان اب شده به بند (منظور ادراب است)
 (منظور برگ حبیب) ملین و سهل است مقدار خوراکی
 گرم است (قرص رودین) (قرص فوسین) (قرص پیرا سینه)
 (قرص اسپرین) ضد تب و سسک اوجاع مقدار خوراکی یک در ۱۶
 و برای شسته و اعطای آنرا

اصطلاحات طبیبی (لیکچر اول در طبیبی) پرده در
 برطری (لیکچر دوم) ۵ کرم
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر سوم) برای آلبه ۵ کرم
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر چهارم) در شبانه روز سه بسته
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر پنجم) در شبانه روز سه بسته
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر ششم) در شبانه روز سه بسته
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر هفتم) در شبانه روز سه بسته
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم
 برطری (لیکچر هشتم) در شبانه روز سه بسته
 ۵ کرم ۵ کرم ۵ کرم

۴۴۱ جهت کج و درازین ۵۰ ثقل ظفت ۵۰ ثقل
 گوگرد ۵۰ ثقل با هم مخلوط کرده بخوابند و بخوابند
 اول سر را کشیده و قدر نوره روی کج بکشند و مطلقاً
 با نوره آب نوره چشم نرود بعداً پاک نشسته دوائی مذکور را
 ضامند (در شبانه روز سه بسته) با هم مخلوط نموده بچون بندند
 ۱۷۲ طبع بسیار جوی تن بگذارند تا زمین نود و در آن غرض
 خادنا مید (در کتاب با قولش) سیه مالک لاری علی را
 لدمند بسته و بطریق خود در وقت صبح و وقت کج را
 فرغ میکنند و در وقت این طبع و نشانه را بفرغ بکنیم ما
 صاحب آن نضیر بکنان آن بند (در استعمال آن نضیر و
 و شوی با نیک در وقت و وقت شفا کار در کج صبر میفرم

در کتاب با تو در اثر هر کس
 سید الاکرام کما از این اعمال بالدم که است
 خود در وقت دقیقه کیمی را مع سکنه دار بقیل این
 طبیب دانشمند را بعد ترجمه میکنم تا معالجی نمیشود
 ممکن است این باشد از استعمال (بوی فورد و شوقی باریک)
 در وقت دقیقه شفا کمال در کج صبر کرده و تا کنون
 در این همه کس بدین طریق معالج می شود هم استعمال این
 دوا در یک دفعه ۲ موط است مگر در نفر که چند روز بعد
 محتاج بکرات مکرر است و شرط استعمال این دوا احتیاط
 کامل به اوده شده بعد سالم است و باید مقدار استعمال
 هر روز را تراشیده دوا را با آب گرم عمده هر روز کم کرد
 ساخته بر وضع کج کشید از هر آنست دقیقه را داده
 بر آب صاف بپوشید (کتاب فوری مولد)

در کتاب با تو در اثر هر کس
 سید الاکرام کما از این اعمال بالدم که است
 خود در وقت دقیقه کیمی را مع سکنه دار بقیل این
 طبیب دانشمند را بعد ترجمه میکنم تا معالجی نمیشود
 ممکن است این باشد از استعمال (بوی فورد و شوقی باریک)
 در وقت دقیقه شفا کمال در کج صبر کرده و تا کنون
 در این همه کس بدین طریق معالج می شود هم استعمال این
 دوا در یک دفعه ۲ موط است مگر در نفر که چند روز بعد
 محتاج بکرات مکرر است و شرط استعمال این دوا احتیاط
 کامل به اوده شده بعد سالم است و باید مقدار استعمال
 هر روز را تراشیده دوا را با آب گرم عمده هر روز کم کرد
 ساخته بر وضع کج کشید از هر آنست دقیقه را داده
 بر آب صاف بپوشید (کتاب فوری مولد)

درین جهت در (علی بن محمد)
دو کابینه در پیش (امیرالاصول)
امیرالاصول بر روی پیش قبح

تحت بن در کام

اینتر ادکالینتر

بر دفعه چهارم قطع در آب جویز رنگ



Handwritten notes in the right margin, including the name 'امیرالاصول' and other illegible text.

Vertical handwritten text in the gutter of the book, including the name 'امیرالاصول' and other illegible text.

Handwritten notes on the left page, including the number '۱۲۲' and other illegible text.